



پيام

دریچه‌ای گشوده بر جهان

خرداد ۱۳۷۳ - قیمت ۸۰۰ ریال

سال بیست و پنجم - شماره ۲۸۸

تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۴



نگاهی تازه
به تاریخ
کمونیسم

گفتگو با

ترین خوان توان



کیک: شهری بیمانند



رؤیاهای برباد رفته



پيام

دریجه‌ای گشوده بر جهان

خرداد ۱۳۷۳ - قیمت ۸۰۰ ریال

سال بیست و پنجم - شماره ۲۸۸

تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۴



نگاهی تازه به تاریخ کمونیسم

گفتگو با

تورین خوان خوان

✓

کپیست: شهری بیمانند

✓

ترجمه و ویرایش: ...

پیوند

از خوانندگان دعوت می‌کنیم که به‌منظور درج در این صفحه برایمان عکس بفرستند. عکسها می‌تواند به نقاشی، مجسمه‌سازی یا معماری یا هر موضوع دیگری که به تبادل و باروری متقابل فرهنگها کمک می‌کند مربوط باشد. می‌توانید تصاویری از دو اثر در زمینه‌های مختلف فرهنگی ارسال دارید. تصاویری که رابطه یا شباهت بین آن‌دو به نظرثان قابل‌تعمق می‌رسد. لطفاً به همه تصاویر توضیح کوتاهی بیفزایید.

شرق و غرب

اثر ژان تالارون

ژان تالارون (۱۹۷۷-۱۹۳۳) از

جمله دوستداران خوشنویسی

عربی و شعر و نقاشی شرقی است

پیش از آنکه تماماً به تجربه کردن

در نقاشی روی آورد، در کار تدریس

بود. وی در مورد اثری که در این

صفحه مشاهده می‌کنیم،

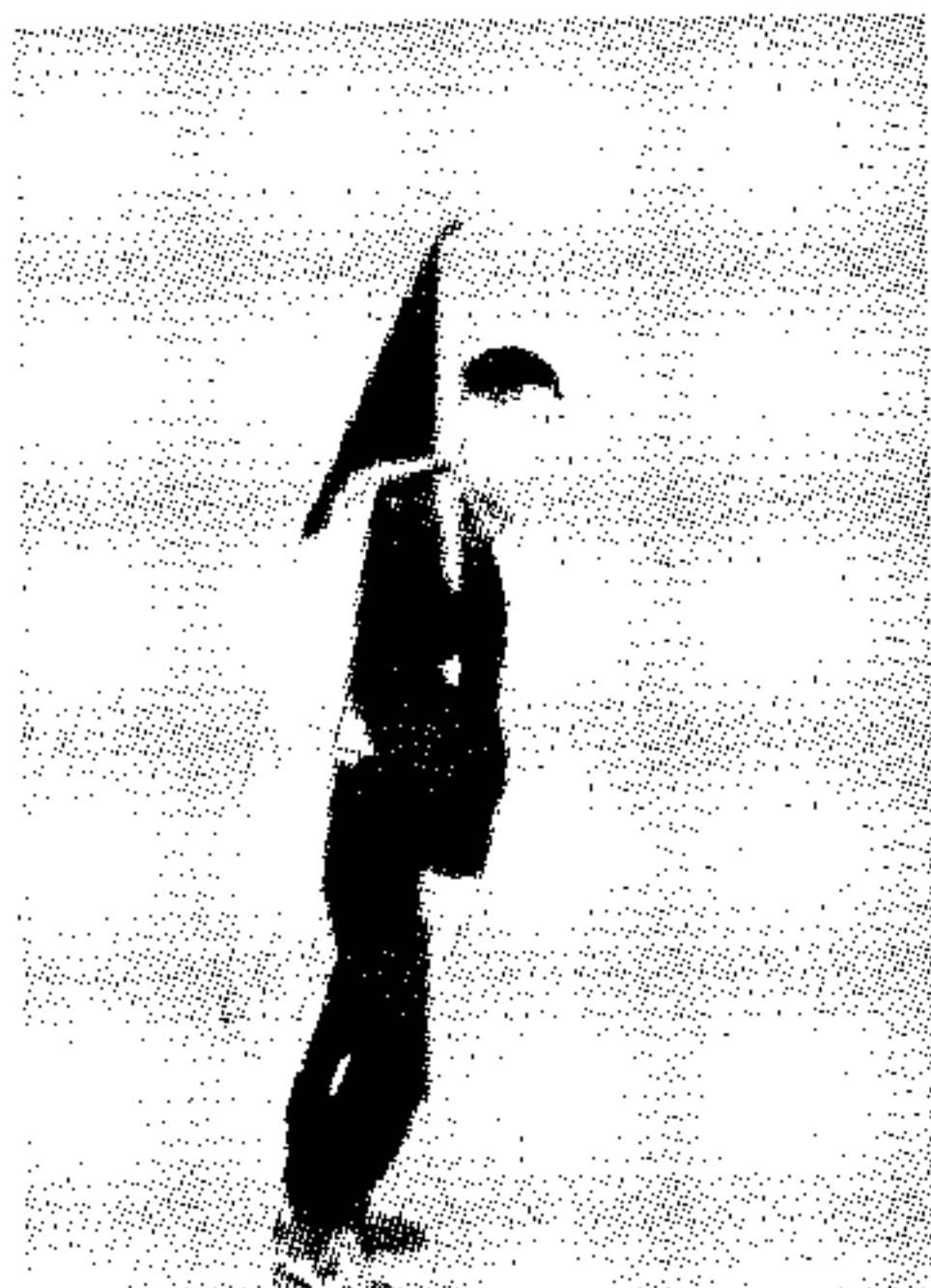
می‌نویسد: «هنر اسکوتها (سکاوت

شمایل‌نگاری اسلاو یا ایرانی و

خوشنویسی عربی تلاقی‌گاه

شرق و غرب است.»





۸

نگاهی تازه به تاریخ کمونیسم

روی جلد:

تظاهرات دانشجویان علیه اختناق پلیسی (پراگ، ۱۹۹۰)

۲۵

فضای سبز

فرانس بکت

ترجمه امید اقتداری

۴۳

دیدگاه

فدریکو مایور

ترجمه دهبیم بهزادی

مشاور ویژه این شماره

فرانسوا آرتوگ

۹ پایان تاریخ یا آغاز آن

فرانسوا آرتوگ / ترجمه محمد تقی زاده مطلق

۱۲ روسیه ✓ ابداع زبانی نو

نیکلای کاپوسف / ترجمه افشین جهاننده

۱۶ رومانی ✓ دامهای حافظه

زوئه پتره / ترجمه نیکو سرخوش

۲۰ گرجستان ✓ مسئولیت تاریخنگارها

گئورگیس شاراشیدزه / ترجمه افشین جهاننده

۲۳ لهستان ✓ اسطوره‌های سخت جان

هنریک سامسونوویچ / ترجمه نیکو سرخوش

۳۲ جمهوری چک ✓ رؤیاهای بر باد رفته

اوا اشمیت هارتمان / ترجمه دهبیم بهزادی

۳۵ بلغارستان ✓ هنگامی که حافظه فریب می‌دهد

لیلیانا دیانووا / ترجمه محمد تقی زاده مطلق

۳۸ مطالعات تاریخی یونسکو

کریستف وانجی / ترجمه محمد تقی زاده مطلق

۳۹ آفریقا ✓ تصویری واقعی

ژان دوپس / ترجمه شیوا رفاهی

فعالیت‌های یونسکو

۴۲

یونسکو و پیشگیری از بلایای طبیعی

کنفرانس یوکوها

ترجمه دهبیم بهزادی

۴۴

آرشیو

خیانت جمع کرایانه

توماس مان / ترجمه محمد پرینده

۴۶

میراث

کبک شهری بیماند

آندره شاربونو، ایوون دلوز، مارک لافرانس

ترجمه علی محمد سلیمانی

۴۹

نامه‌ها

ترجمه داود طبایی



پیام

ماهانه به ۳۲ زبان و خط بریل منتشر می‌شود.

«حکومت‌های کشورهای عضو این اساسنامه به نمایندگی از جانب ملت خود اعلام می‌دارند «از آنجایی که جنگ ابتدا در ذهن نطفه می‌بندد دفاع از صلح نیز از همین حیطه باید آغاز گردد ... «که از صلحی که بر مبنای ترتیبات سیاسی و اقتصادی حکومتها حاصل شود نمی‌تواند حمایت همگانی، پایدار و صمیمانه ملتها را جلب کند، و چنانچه بخواهیم صلح فرو نیاشد باید بر مبنای همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر بنا شود. «به این دلایل کشورهای عضو ... توافق می‌کنند و مصمم‌اند که وسایل ارتباط میان ملتها را ایجاد و از آنها در جهت تفاهم متقابل و شناخت بهتر و کاملتر ملتها از یکدیگر استفاده کنند ...» برگرفته از دیباچه اساسنامه سازمان یونسکو، لندن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵

مرداد ۱۳۷۳

سال بیست و پنجم - شماره ۲۸۸

اریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۴

ترین خوان توان

در گفتگو با
ندا الخازن

ترین خوان توان اختر فیزیکدانی از اهالی هانوی (ویتنام) است. وی در دانشگاه ویرجینیای ایالات متحده برای شاعران یک دوره نجوم تدریس می‌کند. او به‌عنوان «نقشه بردار عالم» تلاش می‌کند با بهره‌گیری از پیچیده‌ترین تجهیزات رصدی که امروزه فراهم است، مانند تلسکوپ فضایی هابل، ساختار عالم را بفهمد. او دربارهٔ تشکیل و تکوین کهکشانها مطالب فراوانی به‌رشتهٔ تحریر درآورده است که از وضوح زیادی برخوردارند. یک کتاب او با عنوان *تولد عالم، مهیانگ و بعد از آن* در سال ۱۹۹۳ منتشر شد و کتاب دیگرش به‌نام *ترانهٔ پنهان (Secret Melody)* توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد امسال انتشار خواهد یافت.



■ از زمانی که تلسکوپ گالیله ساخته شده تا امروز اخترشناسی گامهای شگفتی به‌پیش برداشته است. امروز اخترشناسی در چه وضعی است؟

— تلسکوپ هنوز هم وسیلهٔ محبوب اخترشناس به‌شمار می‌آید زیرا برقراری ارتباط با عالم معمولاً از طریق نور میسر می‌شود و این نور را باید به‌دام انداخت. از زمانی که گالیله به‌کمک نخستین تلسکوپ توانست کوههای واقع در سطح ماه و قمرهای پیرامون مشتری را مشاهده کند، بهبود و اصلاح تلسکوپها همچنان ادامه یافته، و هر چه بزرگتر و بهتر شده‌اند. امروزه حدود پانزده

تلسکوپ غول‌پیکر با آینه‌هایی به‌قطر بیش از سه متر وجود دارد. بر قلهٔ یک آتشفشان خاموش در هاوایی، در ارتفاع ۴۵۰۰ متری، تلسکوپ غول‌پیکری به‌قطر ده‌متر هم‌اکنون تکمیل شده است. با قرار دادن تلسکوپهای متعدد در مدار زمین، توانسته‌ایم از اغتشاش و اختلالهای ناشی از جو زمین به‌طور کامل رها شویم. تلسکوپ فضایی هابل، که در سال ۱۹۹۰ پرتاب شد، یکی از بزرگترین دستاوردهای نجوم معاصر به‌شمار می‌آید. این تلسکوپ یازده تن وزن دارد و طولش به یازده متر یعنی به‌درازای یک لوکوموتیو، می‌رسد. هابل به‌علت یک نقص اپتیکی، دچار نزدیک‌بینی بود

■ این ستارگان هستند که عناصر ضروری حیات را می‌سازند... ماجرای که ستارگان نقل می‌کنند، برای ما از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است زیرا حکایت همان مسیری است که به پیدایش خود (انسان) می‌انجامد. ما فقط غبار ستاره هستیم.

اما به‌یمن تعمیرهایی که فضانوردان شاتل فضایی امریکا در آن انجام دادند، دید و بینایی خود را به‌دست آورده است. این تلسکوپ هم‌اکنون شروع کرده است به این که منظری از عالم را با تمامی وضوح پر شکوهش به ما بدهد، حتی ضعیف‌ترین تابشها را هم جمع‌آوری و اشیائی در مسافت‌های بسیار دورتر را کشف می‌کند. از نظر اخترشناس، دیدن دور دست‌ها به منزله دیدن گذشته‌هاست، زیرا مدت زمانی طول می‌کشد تا نور از فواصل دور به ما برسد، و نوری که از نزدیکترین کهکشان دریافت می‌کنیم دو میلیون سال پیش، وقتی آدمی برای نخستین بار روی سیاره زمین ظاهر شده از آنجا راه افتاده است. ما امیدواریم که هابل این امکان را برایمان فراهم آورد که به زمانهای پیش، به دو تا سه میلیارد سال بعد از مه‌بانگ، به عقب برگردیم، به‌طوری که بتوانیم عملاً شاهد زایش کهکشانها باشیم؛ همان رویدادی که یکی از بزرگترین راز و رمزهای اختر فیزیک امروز را تشکیل می‌دهد.

■ آیا تسخیر فضا نحوه دریافت ما را از عالم تغییر داده است؟

— البته، زیرا چیرگی بر فضا به معنای غلبه بر طیف الکترومغناطیسی هم هست. به‌طور کلی اعتقاد بر این است که مرزهای اخترشناسی به جایی محدود می‌شود که با چشم می‌توان دید. اما گستره کاملی از امواج نور، مانند امواج فروسرخ، میکروموجها و امواج رادیویی، وجود دارد که از دیده‌آدمی می‌گریزند. از این رو تلسکوپهای رادیویی را ابداع کرده‌اند که امواج ارسالی از ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی را جمع‌آوری نمی‌کنند، بلکه امواجی را می‌گیرند که در چشمه‌های کیهانی تولید می‌شوند. نور فرابنفش، پرتوهای ایکس (X) و پرتوهای گاما هم هستند که حاوی تعداد زیادی انرژی‌اند و خوشبختانه جو زمین از ورود آنها و رسیدنشان به ما جلوگیری می‌کند چون برای ما زیانبارند. و از این رو تلسکوپهایی سوار بر ماهواره را که مختص این انواع گوناگون تابش‌اند در مدار قرار می‌دهند تا بتوانند چشم‌انداز کیهانی را با تمام غنا و تنوعش در برابر چشمان ما بکشایند.

■ این همه اطلاعات را چگونه تجزیه و تحلیل می‌کنید؟

— علایم نوری پس از جمع‌آوری به وسیله تلسکوپ، از طریق یک آشکارساز الکترونیکی ضبط می‌شوند. سپس این علایم را رقمی می‌کنند، یعنی شبیه نتهای موسیقی که روی دیسک لیزری منتقل می‌شوند، آنها را به ارقام ترجمه می‌کنند. این رقمها روی نوارهای مغناطیسی ذخیره می‌شوند، و اخترشناسان با بهره‌گیری از کامپیوترهای قدرتمند می‌توانند این عکسهای رقمی شده را پردازش کنند، که بسته به اینکه در پی چه چیزی هستند، می‌توان عکسها را روی صفحه نمایش دید، به رنگ تبدیل کرد، کنارهم قرار داد و با هم سنجید و تغییرشان داد. اخترشناسان امروزه دیگر شبهایشان را به هدایت تلسکوپ در تاریکی، نگرستن در عدسی چشمی تلسکوپ، مبارزه با سرما و تلاش بی‌امان برای بیدار ماندن، نمی‌گذرانند. اخترشناسان اکنون در اتاقهایی با روشنایی کافی، گرم و راحت، از طریق کامپیوتر بر تلسکوپها فرمان می‌رانند. این تلسکوپها موضع ستاره یا کهکشانی را که می‌خواهند به مطالعه‌اش پردازند به سادگی نشان می‌دهند و روی صفحه نمایش ظاهر می‌کنند. ماهواره‌های مخابراتی بزودی اخترشناسان را قادر می‌سازند بدون مراجعه به رصدخانه، به رصد و مشاهدات خود پردازند. آنان دیگر در انتظار صاف شدن آسمان وقت خود را هدر نمی‌دهند، و خواهند توانست در آرامش دفتر کار خود، به کار و مطالعه مشغول شوند.

■ تلسکوپ فضایی هابل را به افتخار ستاره‌شناس آمریکایی، ادوین هابل، نام‌گذاری کرده‌اند که کارش شالوده نظریه مه‌بانگ را تشکیل داد. مه‌بانگ دقیقاً چیست؟

— این نظریه به عالم یک بعد تاریخی، یعنی گذشته، حال و آینده، می‌دهد. این بعد تاریخی بر پایه کشفی بنیادی استوار است که توسط ادوین هابل صورت پذیرفت؛ وی در سال ۱۹۲۹ پی برد که کهکشانها از کهکشان راه شیری می‌گریزند، و هر چه دورتر شوند، سرعت گریزشان بیشتر می‌شود. بنابراین، عالم در حال انبساط است. اگر مسیر رویدادها را

معکوس کنیم، به نقطه آغاز همه چیزها، حدود پانزده میلیارد سال پیش می‌رسیم که در آن هنگام انرژی فوق‌العاده زیاد بود و انفجاری عظیم، یا مه‌بانگ، به وقوع پیوست. عالم، آن‌طور که نیوتون عقیده داشت، تغییرناپذیر نیست. دارای آغازی است و ابدی هم نیست. مه‌بانگ زمان و فضای درحال انبساط را پدید آورد. از آن زمان (۱۹۲۹) به بعد، سایر مشاهدات — مانند کشف تابش زمینه کیهانی که باقی‌مانده گرمای انفجار اولیه است — این نظریه را تأیید کرده‌اند. آنچه که درخصوص ترکیب شیمیایی ستارگان و کهکشانها فرا گرفته‌ایم، نیز این نظریه را تأیید کرده است.

■ ماده از انرژی بسیار عظیمی که مه‌بانگ آزاد کرد تشکیل شده است.

بله، در کسر کوچکی از یک ثانیه پس از انفجار نخستین، دقیقاً در ۴۳-۱۰ ثانیه بعد. اینکه قبل از آن چه اتفاقی افتاد، کسی چیزی نمی‌داند. در اینجا دیواری در مقابل ما قد علم کرده است که با دانش کنونی مان نمی‌توانیم در آن نفوذ کنیم و فیزیک فاقد معرفت لازم برای درک و توضیح آن است. بدین ترتیب، در ۴۳-۱۰ ثانیه پس از مه‌بانگ عالم بزرگتر از سر سنجاق نیست. بسیار چگال، و از همه دوزخهای دانه داغتر است. یک خلأ کوانتومی در اینجا برقرار است. این خلأ، آن‌طور که تصور می‌کنیم، خلأی از سکون و آرامش، فاقد ماده و فعالیت، نیست؛ بلکه خلأی است در حال جوشیدن با تمامی انرژی که از مه‌بانگ رها شده است، پر از ذرات و پاد ذرات اسرارآمیز. این انرژی عالم را با سرعت آذرخش منبسط می‌کند؛ عالم با آهنگ سرسام‌آوری در خلال مدت زمانی بینهایت کوچک در حال اتساع است. در عین حال، عالم سرد و رقیق می‌شود، پیشرفت به سوی پیچیدگی میسر می‌شود. انرژی ماده را به وجود می‌آورد. در ۶-۱۰ ثانیه، وقتی حجم عالم در حدود حجم منظومه شمسی است، بنیادین ذرات، یعنی کوارکها، ترکیب می‌شوند تا پروتون و نوترون را تولید کنند. در دقیقه سوم، وقتی هسته‌های هیدروژن و هلیوم به وجود می‌آیند، ۹۸ درصد جرم عالم تشکیل شده است.

انبساط عالم ادامه پیدا می‌کند، در حالی که در سوپی از تابش و ماده غوطه‌ور است. اما این سوپی ناهمگن است که در آن ناهمواری و بی‌نظمی‌هایی وجود دارد. برخی نواحی نسبت به جاهای دیگر چگال‌ترند و یک یا دو میلیارد سال بعد کهکشانیها و ستارگان را به وجود خواهند آورد. این عروج افسانه‌ای و باورنکردنی به سوی تنوع و گوناگونی همچنان تا امروز ادامه دارد.

■ حیات در کجا آغاز می‌شود؟

— در قلب ستارگان. این ستارگان‌اند که عناصر ضروری حیات — یعنی، اکسیژن، کربن، نیتروژن، و حتی عناصر سنگینی چون آهن — را ساختند. ماجرای که ستارگان نقل می‌کنند، برای ما از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است زیرا حکایت همان مسیری است که به پیدایش خود، (انسان) می‌انجامد. ما فقط غبار ستاره هستیم. ما از عناصری شیمیایی تشکیل شده‌ایم که در کوره‌های ذوب ستاره‌ای به وجود آمدند و به وسیله ابرتواناختران به داخل فضا پرتاب شدند.

آنچه که باید دانست این است که ستارگان همانند موجودات انسانی زاده می‌شوند، زندگی می‌کنند و می‌میرند، البته در مقیاس زمانی بسیار بزرگتری. ستارگان در زایشگاههای غول‌آسای ستاره‌ای، متشکل از ابرهای هیدروژن و هلیوم در حال رُمبشی که گرانش، آنها را به صورت گویهای گازی متراکم کرده است، زاده می‌شوند. در هسته این گویها، که دمایش تا دهها میلیون درجه می‌رسد، واکنشهای گرما هسته‌ای روی می‌دهد و تابش شدیدی را تولید می‌کند که تا سطح این گوی پراکنده می‌شود. بین فشار رو به خارج تابش و فشار گرانشی رو به داخل، تعادلی برقرار می‌شود.

در خلال میلیونها، میلیون سال، ستاره هیدروژن خود را به مصرف می‌رساند. وقتی دیگر هیدروژنی باقی نماند، شروع به مصرف ذخیره هلیوم خود می‌کند. بر اثر سوختن هلیوم موج انفجار عظیمی از انرژی تولید می‌شود. ستاره تا مقیاس فوق‌العاده عظیمی متورم می‌شود، و رنگش به قرمز برمی‌گردد. در این کوره کیهانی، کیمیاگری که خشتهای حیات را به وجود می‌آورد بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند. پس از چندین میلیون سال، بیش از دوازده عنصر جدید در قلب این غول قرمز به وجود می‌آید. پس از سوختن هلیوم، نوبت کربن و آنگاه اکسیژن فرا می‌رسد. از

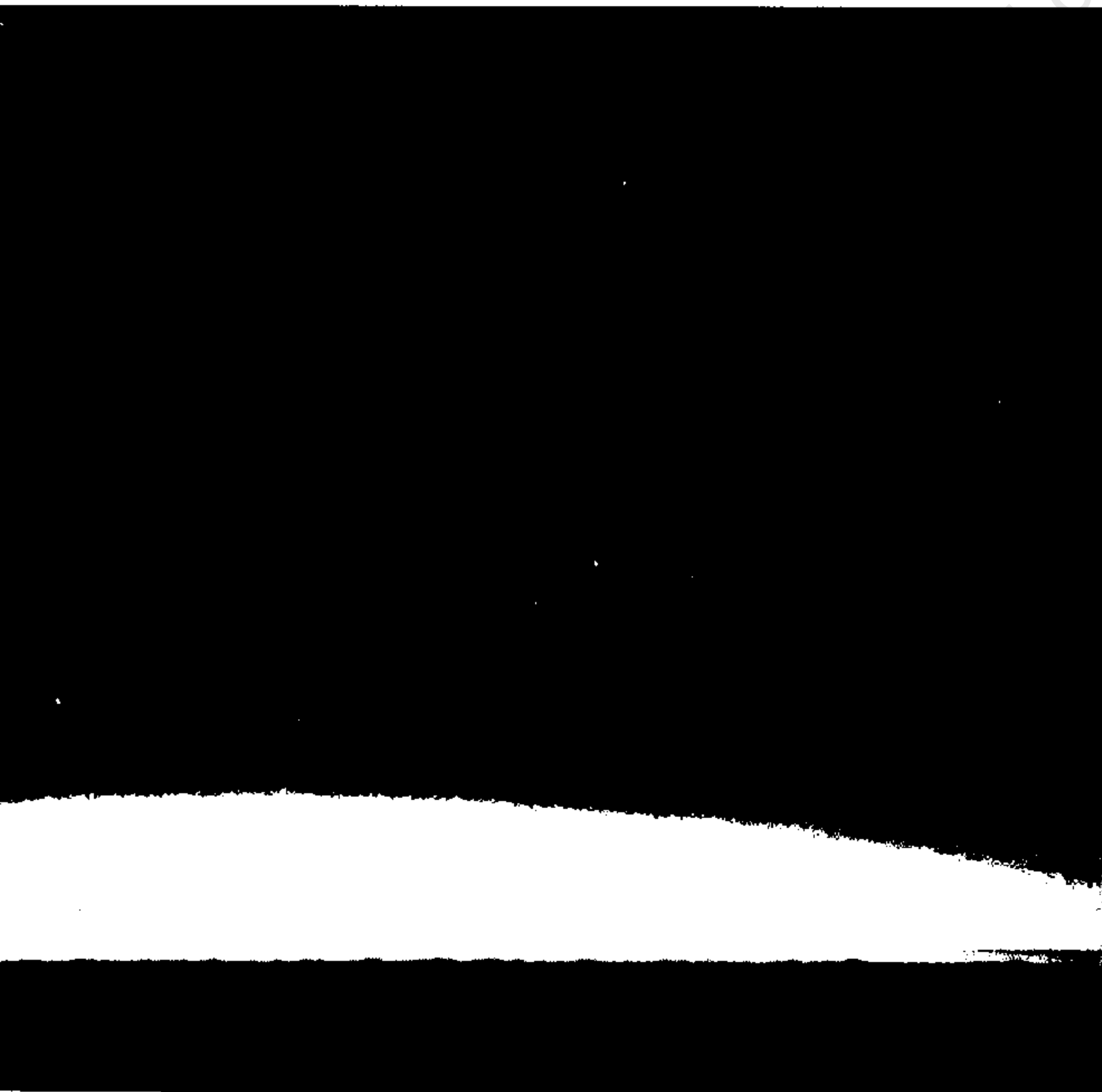
آن پس، عناصر پیچیده‌تری چون نشون، منیزیم، آلومینیم و گوگرد پدید می‌آیند. همین سلسله رویدادها خود را تکرار می‌کنند: هر بار که یک عنصر قابل احتراق بسوزد و تمام شود، عنصر جدیدی شروع به سوختن می‌کند، و عناصر سنگین و سنگینتری پدید می‌آیند. وقتی آهن پدیدار می‌شود، ستاره به پایان عمرش رسیده است.

■ چرا این کیمیاگری به آهن ختم می‌شود؟

— زیرا سوختن آهن انرژی مصرف می‌کند و ستاره، که سوخت خود را مصرف کرده و سوزانده است، دیگر نمی‌تواند انرژی تأمین کند. تابش آن متوقف و به تدریج محو می‌شود. نیروی گرانش غلبه پیدا می‌کند و ستاره را تا آنجا می‌فشارد و متراکم می‌کند که می‌رمبد و می‌میرد. ستارگان کم جرم به کوتوله‌های سفید تبدیل می‌شوند. اینها بعداً نامرئی می‌شوند و در دسته‌های ستاره‌ای بیشماری ادغام می‌شوند که در کهکشانیها پراکنده‌اند. سرنوشت

خورشید منظومه شمسی ما نیز پس از نه میلیارد سال همین است. باز سوی دیگر، ستاره پُر جرم (ده تا سی برابر جرم خورشید)، به مرگ فجیعی می‌میرد. چنین ستاره‌ای، که بر اثر نیروی گرانش متراکم شده به چگالی فوق‌العاده زیادی رسیده است، وقتی قلب (هسته) آن منقبض شود، یک موج شوکی به وجود می‌آید که به انفجاری آذرخشی (یعنی، انفجاری که حاصل آن آذرخش است) می‌انجامد، و با شدتی معادل نور یک میلیارد خورشید می‌درخشد. این را اُبر نواختر می‌نامند.

ابر نواختر انرژی عظیم خود را به کار می‌گیرد تا عناصر سنگین‌تر از آهن، مانند طلا و نقره را تولید کند (که بعدها برای ساختن جواهرات خانمها مورد استفاده قرار گیرند!). بر اثر این انفجار تمام این عناصر با سرعت هزاران کیلومتر در ثانیه به داخل فضای میان ستاره‌ای پرتاب می‌شوند. همین عناصرند که هسته سیارات آتی را، که ممکن است حیات در آنها پدید آید، تشکیل می‌دهند. اتمهایی



که ما امروزه از آنها تشکیل شده‌ایم در ستاره‌پر جرمی به وجود آمدند که بیش از چهار و نیم میلیارد سال پیش، قبل از تولد همین خورشید خودمان، منفجر شد.

■ آیا به نظر شما حیات در جای دیگری، روی سایر سیارات، یا در کهکشانهای دیگر، می‌تواند وجود داشته باشد؟

— این احتمال وجود دارد. روی هم رفته، عالمی که مشاهده می‌کنیم از یکصد میلیارد کهکشان شبیه کاهکشان (راه شیری) تشکیل می‌شود، و در هر یک از آنها یکصد میلیارد ستاره گنجیده است، که در میان آنها میلیونها ستاره شبیه خورشید خودمان یافت می‌شود. هر یک از آن ستارگان را گروهی از

غروب و آسمان پر ستاره، عکسی که از رصدخانه‌ای در ارتفاع ۲۴۰۰ متری، در جزایر قناری، گرفته شده است.

سیارات همراهی می‌کنند. در جایی باید سیاره‌ای یافت شود که برای تکوین حیات نه خیلی داغ باشد و نه خیلی سرد. دانشمندان معتقدند که شکل‌های دیگر حیات هوشمند می‌توانند در کهکشان ما، یا در جای دیگر عالم، وجود داشته باشند، اما چگونه و در کجا آنها را پیدا کنیم؟ مثل گشتن به دنبال یک سوزن در کومه‌ای علف خشک است. نه می‌دانیم تلسکوپهای خود را به چه جهتی نشانه رویم و نه می‌دانیم که آنها با چه بسامدی باید علایم احتمالی را گردآوری کنند. ناسا، به مناسبت پانصدمین سالگرد سفر دریایی کریستف کلمب، برنامه‌ای را به راه انداخت که به بسامد هزار ستاره شبیه خورشید روی دو بسامد گوش فرا دهد و نیز آسمان را روی میلیونها بسامد به‌طور کاتوره‌ای روبش (اسکن) کند.

■ «اصل انسان‌مداری» (anthropic principle) که در کیهان‌شناسی جدید مطرح است، چیست؟ — این اصطلاح از واژه یونانی anthropos به معنای انسان و، در مفهومی وسیعتر، هوش، و آگاهی، اخذ شده است. بنابر اصل انسان‌مداری، عالم با دقت فوق‌العاده‌ای برای پیدایش هوش میزان شده است. باید دانست که عالم ما را چهار نیروی اساسی و حدود پانزده عدد تعیین می‌کنند که آنها را ثابت‌های فیزیکی می‌نامند. نیروهای اساسی عبارت‌اند از: گرانش، که سیارات را در مدارشان به‌دور خورشید و پای ما را بر زمین نگه می‌دارد؛ نیروی الکترومغناطیسی، که ترکیب شدن مولکولها و تشکیل رشته‌های دی‌ان‌ای (DNA) را میسر می‌کند، نیروی (هسته‌ای) قوی، که پروتونها و نوترونها را کنار هم نگه می‌دارد تا هسته اتمی را تشکیل دهند؛ و نیروی (هسته‌ای) ضعیف، که عهده‌دار پرتوزایی (رادیواکتیویته) است. در مورد اعداد باید گفت که، شامل سرعت نور، جرم یک پروتون، بار یک الکترون یا ثابت گرانشی‌اند. مقدار این اعداد با دقت بسیار زیادی تعیین شده است: نور با سرعت ۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر در ثانیه مسیر خود را می‌پیماید. حالا چرا ۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر در ثانیه و نه، مثلاً، ۳ متر در ثانیه؟ برای پاسخ به این پرسش هیچ‌گونه ایده‌ای نداریم. این اعداد به ما داده شده‌اند و ما ناگزیریم با آنها زندگی کنیم.

اختر فیزیکدانان نمی‌توانند شرایط مهبانگ را در آزمایشگاههای خود ایجاد کنند زیرا این شرایط بسیار حاد بودند. این شرایط مستلزم شتابدهنده

ذراتی به ابعاد چندین سال نوری‌اند، که تحقق آن محال است. اما، آنان به کمک کامپیوترها و با معادلات خود، می‌توانند مدل‌های ساختمانی زیبایی از عالم در اختیار داشته باشند، که من به آنها عالمهای اسباب بازی می‌گویم؛ آنها به این مدلها می‌توانند ثابت‌های فیزیکی مختلفی نسبت دهند. مطلب بسیار جالب این است که تمام این عالمهای اسباب بازی عقیم و نازایند. اگر ثابت‌های فیزیکی حتی اندکی تغییر می‌کردند در آن صورت ما دیگر وجود نمی‌داشتیم که در باره آنها صحبت کنیم. مثلاً، اگر شدت نیروی گرانشی افزایش می‌یافت، آنگاه عالم فشرده‌تر می‌شد و جرم ستارگان ده میلیون بار از جرم ماه خودمان کمتر می‌شد. سوخت خودشان را بسیار سریعتر مصرف می‌کردند و آن شرایط لازم برای پیدایش حیات نمی‌توانست ایجاد شود. از سوی دیگر، اگر نیروی گرانشی اندکی کاهش می‌یافت، ابرهای میان ستاره‌ای دیگر نمی‌توانستند برمبند و ستارگان را پدید آورند. بدون وجود ستارگان نه عناصر سنگینی وجود می‌داشت و نه حیات. مثلاً، بارهای الکتریکی یک پروتون و یک الکترون را در نظر بگیریم. جرم پروتون تقریباً دو هزار برابر جرم الکترون است، و با این وجود بارهای الکتریکی آنها با دقت زیادی برابر، اما مختلف‌العلامت‌اند. اگر بارشان فقط به اندازه یک میلیارد میلیارد با هم اختلاف می‌داشتند، ستارگان، خورشید و زمین منفجر می‌شدند.

می‌توانید هر کدام از سایر ثابت‌های فیزیکی را تغییر دهید، اما نتیجه همیشه یکی است: عالمهای اسباب بازی همواره تهی و سترون‌اند. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که این ثابتها با دقتی شگفت‌انگیز و میزان شده‌اند تا حیات بتواند ظاهر شود و هوش و آگاهی پدید آید. اگر بخواهید این دقت را مجسم کنید، دقت تیراندازی کمانگیری را در نظر آورید که بخواهد هدفی به مساحت یک سانتیمتر مربع را در فاصله پانزده میلیارد سال نوری بزند.

■ صحبت از میزان یا کوک شدن دقیق، آدم را به فکر قدرتی نظم‌دهنده می‌اندازد. آیا این فکر ما بر پایه نوعی ساز و کار ناظم استوار است یا باید حیات را حاصل رشته‌ای طولانی از رویدادهای تصادفی تلقی کنیم؟

— اگر آدمی تصادف را برگزیند، آن وقت ناچار به نظریه عالمهای موازی که مکانیک کوانتومی

سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹ نشان‌دهنده پایان برداشتی
از تاریخ است که اروپا را طی دو قرن هدایت کرده است.
اما از این پس چگونه باید گذشته، حال و آینده را
به هم پیوند داد؟



پایان تاریخ یا آغاز آن؟

نوشته فرانسوا آرتوگ

چند ماه پیش از سقوط دیوار برلین کتابی در ایالات متحده آمریکا منتشر شد که با استدلال بسیار، «پایان» تاریخ را اعلام می‌کرد. کتاب فرانسویس فوکویاما^۱ در سراسر جهان مورد توجه قرار گرفت. حال که کمونیسم رو به فروپاشی است، دیگر فقط دموکراسی می‌ماند و بس - آن هم در مقام «صورت غایی هرگونه حکومت انسانی». گویا تاریخ، به معنای «فرایند ساده و به هم پیوسته تحول» به نگارش واژه پایان می‌پردازد.

در تاریخ طولانی جهان، تا کنون در فضای شادمانی، پریشانی یا تسلیم، چندین بار پایان تاریخ اعلام شده است. اما در نظر من سال ۱۹۸۹ چیزی متفاوت بود که با پیش‌بینی ناپذیری مشخص می‌شود: پیش‌بینی ناپذیری خود رویداد، و سپس اندک اندک، پیش‌بینی ناپذیری آینده‌ای که پیش رو بود و نیز پیش‌بینی ناپذیری گذشته‌ای که به تازگی سپری شده بود. در وهله اول، گذشته نزدیک، و بعد گذشته دور نیز دستخوش تیرگی، و به تعبیری، دستخوش پیش‌بینی ناپذیری شدند. مورخ نیز در همین جا گرفتار آمده است.

در این تردیدی نیست که باید به بازنویسی تاریخ در کشورهای بلوک شرق سابق پرداخت؛ خود کاربرد همین عبارت «کشورهای بلوک شرق سابق» گواه نوعی تردید است، تو گویی این کشورها را نمی‌توان جز به نحوی منفی، با آنچه دیگر نیستند، توصیف کرد، بی آنکه هنوز بتوان از آنچه هستند، نام برد. در این هم تردیدی نیست که این بازنویسی کاری است دشوار و ممکن نیست به تصحیح دروغها با حقایق محدود شود. همچنین نباید از خطر بروز تحریفهای «جدیدی» که جایگزین تحریفهای «کهن» می‌شوند، غافل ماند (البته این تحریفهای «جدید» چه‌بسا فقط در حکم احیای تحریفها یا اسطوره‌های تاریخ نگارانه کهن باشند). مقاله‌های این شماره پیام یونسکو، با تنوع رویکردهایشان، سیمای روشنی از گستره وظایف و مسائل و موضوعات منازعه را عرضه می‌کند.

اما از همه بدتر آن است که این بازنویسی ضروری را فقط و فقط کار «شرق» به تنهایی بدانیم. دگرگونیهای شرق، بر غرب نیز تأثیر گذاشته است و همچنان نیز تأثیر خواهد گذاشت؛ ما همگی سوار یک کشتی شده‌ایم. پیشتر نیز سوار یک کشتی بوده‌ایم. با وجود تضادهایی که دو اردوگاه را از هم جدا می‌ساخت؛ بعضی از پیش‌فرضهای اساسی، همانند بودند. شرق و غرب هر دو رابطه‌ای همانند با زمان و برداشتی همانند از تاریخ داشتند که بر مفهوم پیشرفت بی‌پایان استوار بود.

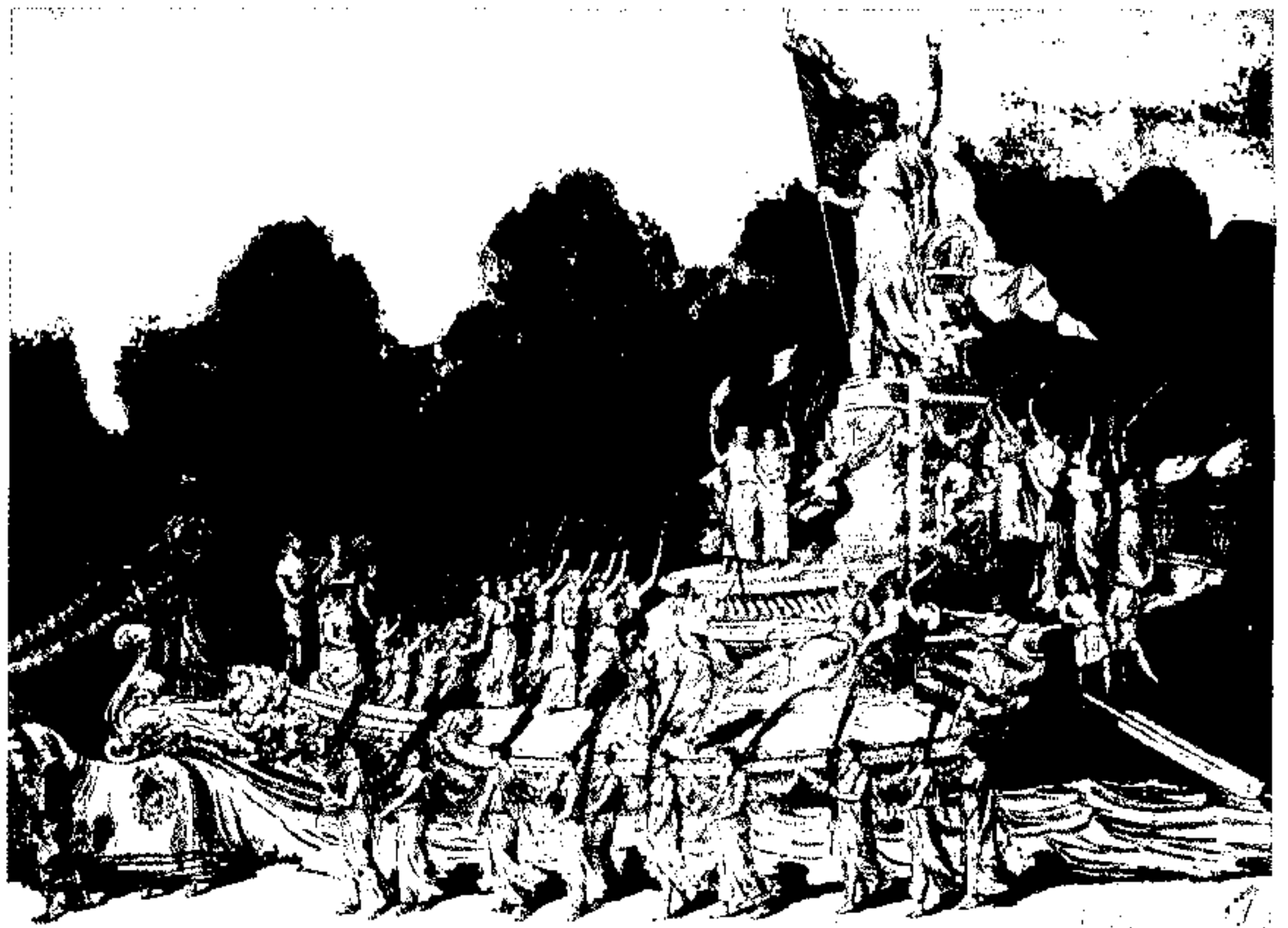


بی سابقه خویش به نمادهای عهدباستان باز می‌گردند.

اما در واقعیت امر، بین پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم نظام تاریخمند جدیدی برقرار شده بود. از این پس گذشته نباید آینده را روشن کند، بلکه برعکس، آینده باید به روشن کردن گذشته بپردازد. آینده است که به گذشته معنا می‌دهد و نیز مبنای نگارش تاریخ می‌شود. توکویل در همین زمان شاهد این چرخش است و برای درک گذشته فرانسه، سفری به آینده یا در آینده می‌کند و از امریکا می‌گذرد تا در آنجا «جامعه جدید» یعنی جامعه دموکراتیک را ترسیم کند. در نتیجه می‌تواند در مجموع انقلاب را نه مانند گسست بلکه همانند پیوستگی و تداوم و از بسیاری جهات، همانند تکمیل کار سلطنت مطلقه در نظر گیرد. این چرخش آرام در عرصه رابطه با زمان، باشکلی‌گیری برداشتی مدرن از تاریخ همراه است. تاریخ، آن‌گونه که در آلمان در نیمه دوم قرن هجدهم تدوین می‌شود به صورت تاریخ مفرد، به صورت تاریخ در خود، به صورت فرایند در نظر گرفته می‌شود. تاریخ به «آگاهی از خویش» خویش [خودآگاهی تاریخ] تعریف می‌شود. فلسفه تاریخ، جایگزین و ادامه دهنده یزدان‌شناسی تاریخ می‌شود. آنچه در گذشته، مجموعه درسهای تاریخ محسوب می‌شد از این پس علت وجودی خود را از دست می‌دهد. هنگامی که دیگر گذشته چراغ راه آینده نیست، تاریخ چگونه ممکن است هنوز «درس آموز» باشد؟ در این حال جز خود تاریخ، درس دیگری از تاریخ نمی‌توان گرفت: تاریخ با دادگاه و زباله‌دانیهایش به درس آموزی می‌پردازد. در منطق پیشرفت، امر یگانه، در قالب رویداد همواره یکتا، جایگزین امر درس آموز می‌شود. گذشته، در اصل، در گذشته است.

نویسنده فرانسوی ژولین گراک می‌گوید: «تاریخ در اساس به اتمام حجت آینده به حال، بدل شده است.» من مایلم اضافه کنم که این اتمام حجت، گذشته را نیز در برگرفته و به مورخانی که طی قرن نوزدهم، تاریخ را به صورت شناخت گذشته توصیف و درک کرده‌اند، نیز تحمیل شده است. وجه مسلط این اتمام حجت به شکل تاریخ ملی درآمده است. بر کسی پوشیده نیست که پدیده بزرگ قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، «ملت» بوده است. هر تاریخی که شایسته این نام باشد نمی‌تواند جز تحت نام ملت به بازنگری گذشته بپردازد، سرچشمه‌های خود را جستجو کند، شکوه و جلال گذشته یا آینده خویش را جشن بگیرد و در اغلب موارد تسلیم رمز و رازهای خود شود. در همین زمان است که تاریخ علمی و تاریخ میهنی دست در دست هم گام برمی‌دارند و در فرانسه، این سه‌گوه و بلکه سه شخص - فرانسه، ملت، جمهوری - در نوشته‌های مورخ فرانسوی ارنست لایوس به هم می‌پیوندند تا یک تثلیث عرفی راستین را شکل دهند که مبنای تاریخ در مقام خاطره ملی است.

پیش از جنگ ۱۹۱۴ و بویژه پس از آن، بارها در این نظام تاریخمند، چون و چرا شد. متفکر آلمانی، والتر بنیامین به جستجوی رابطه‌ای دیگر با تاریخ، یعنی یک زمانمندی تاریخی دیگر برآمد. مفهوم «یادآوری» به معنای زنده ساختن مجدد گذشته در این نگرش نقشی محوری داشت. زمان تاریخی در واقع فقط هنگامی زاده می‌شود که «نوعی پیوند پر شتاب میان گذشته و حال» برقرار می‌شود. همچنین می‌توان



کشتی پیروزی جمهوری. این تصویر به یادبود برپایی جمهوری در فرانسه، در روزنامه Le Petit Journal در ۱۹۱۲ چاپ شده است.

سوسیالیسم علمی که رو به آینده‌ای درخشان داشت، دیر زمانی چونان نوک پیکان تجدد معرفی می‌شد. ما همگی به‌رغم تفاوت‌های سیاسی بسیار واقعی، اجزای سازنده چیزی بودیم که من آن را یک نظام عظیم تاریخمندی واحد می‌نامم. این نظام که در حدود سال ۱۷۸۹ برقرار شده بود، در ۱۹۸۹ پیش چشم ما فرو ریخت و به همین سبب است که بازنویسی تاریخ، به یک دلیل بنیادی، وظیفه غرب نیز هست. آیا باید از بازنویسی سخن گفت یا از نگارش؟ امروزه کدام تاریخ را باید بنویسیم؟ کدام گذشته، برای کدام آینده؟

چرخش نظرگاه

«هنگامی که گذشته، دیگر چراغ راه آینده نیست، ذهن در تاریکیها گام برمی‌دارد». این جمله مورخ فرانسوی، آلکسیس دو توکویل توصیفی است رسا از چیزی که ممکن است نظام کهن تاریخمندی و لحظه گسست آن نامیده شود. پیشتر، یعنی هنگامی که رابطه گذشته با آینده، در پرتو استناد به گذشته تنظیم می‌شد، «ذهن» می‌دانست که به کجا گام برمی‌دارد. این دوران، از دیدگاه نگارش تاریخ، زمانه رواج تام برداشتی از تاریخ بود که آن را نخست سیسرون بیان کرده و سپس به افراد و اعصار دیگر انتقال یافته و تا دوران مدرن دوام آورده است. مطابق این برداشت «تاریخ، آموزگار و راهنمای زندگی است». تاریخ مجموعه‌ای از امثال بود که برای آموزش یا بازآموزی به خواننده و در وهله اول به شهریاران عرضه می‌شد. تاریخ، در اصل، برای کسی ساخته شده بود که بنا به فرض، سازنده تاریخ بود. در پی بسط همین نظر به این نتیجه رسیدند که تاریخ «مکتب مشترک نوع بشر» است.

اما دوره انقلاب فرانسه با ابهام و سردرگمی همراه است، راهنماهای گذشته محو می‌شوند، زمان گویی به ناگاه شتاب می‌گیرد، آینده سراپا نامطمئن می‌نماید: ذهن در تیرگیها گام برمی‌دارد. این دوره همچنین زمانه ارجاع شدید به گذشته است: هر نوع مقایسه‌ای امکانپذیر است و برای درک و بیان غرابت رویدادها، به مفهوم اطمینان بخش مقایسه‌های تاریخی متوسل می‌شوند. به عنوان مثال انقلابیان فرانسوی برای توصیف اعمال

فرانسوا آرتوگ

مورخ فرانسوی، استاد تاریخ‌نگاری باستان و مدرن در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی (اکول پراتیک) در پاریس. هم‌اکنون کتابی را درباره باستانیان و امروزیان و مسئله تاریخ، تدارک می‌بیند. کتابهای زیر از جمله آثار متعدد اوست:

شاهد بود که تاریخ چگونه از «جباریت» پدیده ملی رهایی می‌یابد و به نقد سطحی بودن تاریخ سیاسی می‌پردازد و در سالهای ۱۹۲۰ به سوی پدیده اجتماعی روی می‌آورد و پرداختن به تاریخ اقتصادی و اجتماعی را پاسخی به این بحران تاریخ می‌داند. تاریخ با الهام از الگوهای اقتصاددانان به جستجوی یک زمان دیگر بر می‌آید که براساس صرف یک خطی بودن پیانید رویدادها تنظیم نشده است بلکه مفاهیم چرخه و اوضاع و احوال را در برمی‌گیرد و به بازگشتها، ماندگارها و کندیهای تاریخ حساس است، و در یک کلام به زمانمندیهای چندین لایه، به مفهوم «مدت طولانی» پیشنهادی فرنان برودل می‌رسد.^۲

اما این انتقادها و چون و چراها با وجود اهمیتشان توان آن را نداشتند که ما را به تغییر نظام تاریخمند وادارند، خاصه از آن رو که چشم اندازهای انقلابی که در پی انقلاب اکتبر گشوده شده بودند و سپس بازسازیهای پس از جنگ، پیروزیهای سوسیالیسم واقعاً موجود پس از ۱۹۴۵ و رقابت شرق و غرب که حاصل این امور بودند، همه و همه به تقویت نظام تاریخمند ما یاری می‌رساندند.

نشانه‌های بحران در غرب در سالهای دهه ۶۰ نمودار شدند. از دیدگاه رابطه با زمان، می‌توان از یک سو به رواج موضوع «دنای بی آینده»، و از سوی دیگر به پراج شمردن زمان حال و انبساط آن اشاره کرد که تا تبدیل زمان حال به نوعی بالن، که به عبارتی آغاز و پایانش را در خود دارد، پیش می‌رود. این زمان حال باد کرده و بزرگ شده برای حفظ نظام رسانه‌ای که مستقر کرده، باید هر روز مقدار بیشتری از نوآوریها و رویدادهای تاریخی را مصرف (و در نتیجه تولید) کند. این زمان حال تشنه پیش‌بینی است. اما شگفتا که معلوم می‌شود سخت اسیر و سوسه محافظت نیز هست (رواج موضوع میراث فرهنگی) و می‌خواهد توانایی آن را داشته باشد که با چشم تاریخ به تماشای رویداد خود پردازد.

نمایان‌ترین جلوه این رؤیای تسلط بر زمان یا الغای آن، در دلمشغولی مدام برای به دست آوردن زمان بیشتر، تا مرز محو و فراموشی زمان یا خلاصی از آن، به چشم می‌خورد. اما این حال که از فرط تمایل به اینکه تمام واقعیت باشد اندکی غیرواقعی شده، زمان جستجوی هویت و ریشه‌ها نیز هست. یاد و یادبود، واژگان اساسی سالهای دهه ۸۰ می‌شوند و مورخان نیز نه مقدم بر دیگران، بلکه در کنار افراد دیگر آنها را به کار می‌برند و به سوار شدن بر موج خاطرات می‌پردازند.

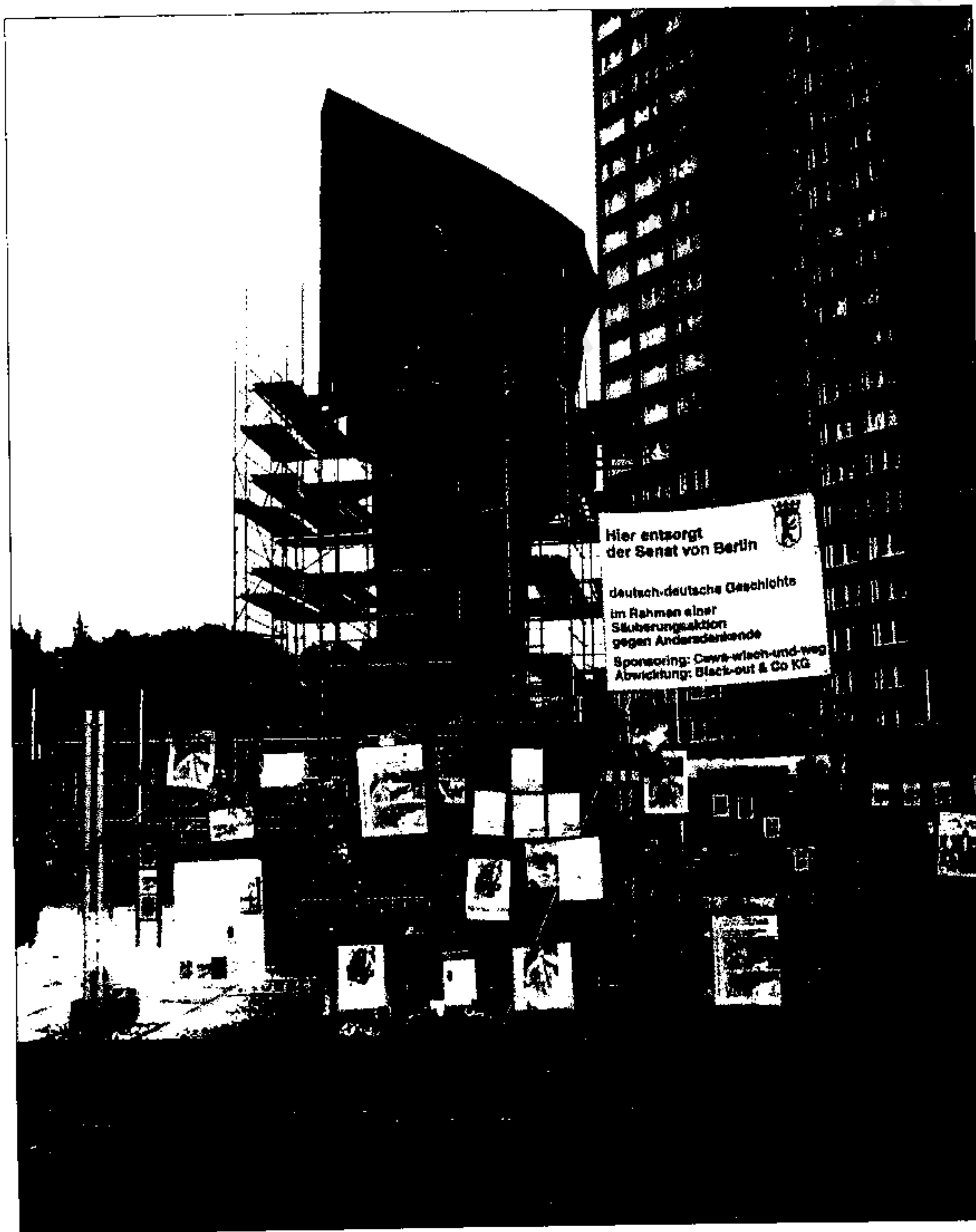
در مجموع رفته رفته آشکار شده است که آینده دیگر روشن کننده حال نیست و در نتیجه، گذشته را نیز روشن نمی‌کند. تاریخ هم دیگر در حکم اتمام حجت آینده به زمان حال نیست. در عین حال آینده، پیش‌بینی ناپذیری خود را باز یافته (این امر درست نقطه مقابل پایان تاریخ است) و گذشته نیز ابهام و تیرگی خود را دوباره به دست آورده است.

اکنون وظیفه مورخ آن است که به بازنگری گذشته پردازد، در آن راههای دیگر بگشاید، برای آن پرسشهای دیگر مطرح سازد، نظر گاههای جدیدی برای خود تدوین کند، رابطه دیگری را با زمان بیان کند و در یک کلام بکوشد تا ویژگیهای این نظام تاریخمند را که ما اکنون در آن گام نهاده‌ایم ترسیم سازد.

مسئله این نیست که به دیدگاهی گذشته نگر در باره گذشته، برتری بخشیم یا گذشته را در مقام داور زمان حال قرار دهیم و بپنداریم که زمانه «تاریخ آموزگار و راهنمای زندگی» بازگشته است، بلکه مسئله این است که بر متن زمان حال، رؤیاهای گذشته‌ای از یاد رفته، سرکوب شده و بی‌ثمر را بخوانیم. یادبود آنچنان ضروری نیست که یادآوری. همان‌گونه که پل ریکور، فیلسوف فرانسوی در ۱۹۸۵ نوشته است: «باید گذشته را باز گشود، و دوباره امکانهای تحقق نیافته، سرکوب شده و حتی تباه شده را در آن زنده کرد». میشله، که مورخ را «پُل» میان زندگان و مردگان می‌دانست، نیز با اشاره به همین امر از به فریاد درآوردن «سکوت‌های تاریخ» سخن گفته است.

اعلانیهای اعتراض علیه تصمیم مقامات دولتی برای برداشتن مجسمه لنین در بخش شرقی برلین (۱۹۹۱).
در اعلان بزرگ روی تخته که به تقلید از اعلانیهای رسمی نوشته شده، این پیام طنزآمیز خوانده می‌شود:
«در این جا مجلس سنای برلین، در چارچوب عملیات پاکسازی بر ضد دگراندیشان، از تاریخ ژرمنی - آلمانی آلودگی زدایی می‌کند.»
مستول طرح: پاکسازی و محوسازی پیمانکار: سانسور و شرکا.

۱. مقاله «پایان تاریخ» در تابستان ۱۹۸۹ منتشر شد و کمی بعد با تفصیل بیشتر در کتاب زیر به چاپ رسید:
The End of History and the Last Man (New York, Free Press and Toronto, Maxwell Macmillan Canada, 1992).
۲. فرنان برودل (Fernand Braudel) ۱۹۰۲-۱۹۸۵، مورخ فرانسوی.



پس از رهایی از سلطه
ایدئولوژی
مارکسیستی، شماری
از تاریخنگاران
می‌کوشند گذشته
تاریخی روسیه را از
دیدگاهی تازه
بررسی کنند



ابداع زبانی نو

نوشته نیکلای کاپوسف

در این مفهوم، بازنویسی تاریخ هنوز در روسیه انجام نگرفته است و ما همچنان به همان زبان تاریخی سابق سخن می‌گوییم، تنها با این تفاوت که خیلی کمتر و با اکراه بیشتر به این زبان می‌نویسیم و به عقیده من علت اصلی این امر آن است که تاریخنگارها نسبت به اجتماع کمتر تغییر کرده‌اند.

بحران در آگاهی تاریخی

پوسترویکا آگاهی شهروندان شوروی را دستخوش تعبیرهای ریشه‌ای کرد. حمله اصلی علیه ایدئولوژی کمونیستی در عرصه تاریخ صورت گرفت اما تاریخنگارها در این حمله

تاریخ زبانی است در خود که به تاریخنگار امکان می‌دهد از گذشته و از خود به‌طور همزمان سخن بگوید. این گفته تاریخنگارهای بزرگ گذشته که تاریخ براساس منابع نوشته می‌شود، چندان کافی نیست زیرا این نکته به همان اندازه مهم است که تاریخ را تاریخنگار می‌نویسد.

بازنویسی تاریخ «صرفاً» به معنی ارزیابی هر چند ریشه‌ای رویدادهای تاریخی نیست، بلکه به معنی تغییر زبان تاریخ نیز هست که مستلزم تغییر الگوی فرهنگی و انسان‌شناختی تاریخنگار و بازاندیشی درباره روابط میان تاریخ و اجتماع است.



است، جوانان جهان هوادار صلح اند!
 تابلویی به افتخار استالین (۱۹۵۱).
 بالا، جشنواره موسیقی برای صلح در
 مسکو (۱۹۸۹).

نقشی نداشتند. جای تعجب نیست که سیاستمداران حکومت شوروی به تاریخ توجه داشتند، زیرا پیش از هر چیز حقانیت حکومت شوروی را بر مبنای آن توجیه می‌کردند. بین سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹، که سالهایی تعیین‌کننده برای سقوط ایدئولوژی کمونیستی بود، بحثهای اصلی حول قضاوت پیرامون نقش استالین دور می‌زد. در این راستا، مطبوعات دموکراتیک با مترادف کردن نام استالین با گولاک، حکومت شوروی و سوسیالیسم در اذهان مردم، به موفقیت چشمگیری دست یافتند.

اما مطبوعات دموکراتیک نتوانستند بر سنت غالب آرمانی کردن نقش استالین به‌طور کامل غلبه کنند. نه تنها هنوز استالینیستهای معتقد بسیاری وجود داشتند، بلکه بخش اعظمی از مردم «معیار معنوی» خود را برای ارزیابی گذشته از دست داده بودند و هر چند گروهی تجربه تاریخی شوروی را یکجا رد می‌کردند، دیگران نمی‌دانستند که در مورد این تجربه چه نظری باید داشته باشند. برای بسیاری از مردم شوروی، تصویر آرمانی لنین هنوز هم وزنه‌ای در برابر تصویر استالین محسوب می‌شد و اعتبار معنوی حکومت شوروی را تضمین می‌کرد.

با این وصف، در ۱۹۹۰، هر آنچه متعلق به «حکومت شوروی» بود چنان بی‌اعتبار شد که بعدها، حتی تصویر لنین نیز از این بی‌اعتباری برکنار نماند. در ۱۹۹۱، اکثریت مردم

لنینگراد به تغییر نام این شهر به نام سابق خود، سن پترزبورگ، رأی دادند. با این حال، به این دلیل کاملاً ساده که مردم چندان توجهی به تاریخ نشان نمی‌دادند، تصویر لنین هنوز به اندازه تصویر استالین منفی نشده بود.

رویدادهای سیاسی سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، تاریخ را به کلی از نظرها دور کرد. در این دوره، حکومت شوروی حقانیت خود را به کلی از دست داد و ایدئولوژی دموکراتیک در روسیه برتری یافت و بدین ترتیب حقانیت بنیادهای دیگری مورد توجه قرار گرفت و در رأس همه این بنیادها، تصویر آرمانی تمدن غرب، اقتصاد بازار و دموکراسی پارلمانی قرار داشت. اما حتی اگر برای این تصویر «بعدی تاریخی» قائل باشیم، این بُعد با تاریخ روسیه بیگانه بود.

از سوی دیگر، کمونیستها و ملی‌گراها هم که علیه ایدئولوژی دموکراتیک جناح مخالفی را تشکیل داده بودند، نمی‌توانستند بر سر چگونگی قضاوت در مورد دوران حکومت شوروی به توافق برسند و این امر به دلیل وجود دیدگاههای ضد کمونیستی بخشی از ملی‌گراها بود. چنگ اندازی جناح مخالف به درون تاریخ صرفاً به ستایش تاریخ نظامی روسیه محدود می‌شد.

در پیوند با جنبش ملی‌گرایی، کلیسای ارتدکس روسیه و تاریخ آن و نیز تاریخ اندیشه مذهبی روسیه دوباره مورد توجه قرار گرفت، اما این توجه از اهمیت چندانی برخوردار



Тов. Ленин ОЧИЩАЕТ
ЗЕМЛЮ ОТ НЕЧИСТИ.

«رفیق لنین انگل‌های اجتماع را از روی
زمین می‌روید». پوستری در شوروی
(۱۹۲۰).

نیست و این امر شاید تا حدودی به دلیل آن باشد که کلیسای روسیه موضعی بی‌نهایت محتاطانه را اتخاذ می‌کند و نقش بسیار ناچیزی در زندگی اجتماعی دارد. بنابراین، به هیچ دلیل نمی‌توان باور کرد که بر پایه «نوزایی ارتدکسی» می‌توان برنامه‌ای را برای نوسازی اجتماعی ترتیب داد که اکثریت مردم کشور را به خود جلب کند.

در نتیجه، در حال حاضر، هیچ جریان سیاسی‌ای در روسیه قادر نیست تا تصویری از گذشته روسیه ارائه دهد که بتواند اطمینان مردم را در آینده برانگیزد. حال، در برابر این بحران گسترده‌ای که در آگاهی تاریخی مردم روسیه به چشم می‌خورد، تاریخ‌نگارها چگونه عمل خواهند کرد؟

انفعال تاریخ‌نگارها

از همان بدو پرسترویکا، انفعال سیاسی اکثر تاریخ‌نگارها با بحث‌های داغ پیرامون تاریخ کاملاً ناهمخوان بود و این روزنامه‌نگارها، نویسندگان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانها بودند که بازاندیشی درباره گذشته را شکل دادند. تاریخ‌نگارها اگر هم زمانی اظهار عقیده می‌کردند، بیشتر به این دلیل بود که علیه نتیجه‌گیریهای عجولانه و زودرس هشدار دهند و البته در پس این هشدار، دادن درسی حرفه‌ای به روزنامه‌نگارها نهفته بود، زیرا آنان با جسارت به قلمرو تاریخ‌نگاران دست‌اندازی کرده بودند. اما اوضاع روزبه‌روز مبهم‌تر شد، زیرا مردم آنچه را به منزله «حقیقت تاریخی» می‌پذیرفتند از منابعی صادر می‌شد که هدفشان خدمت به این حقیقت نبود. درخواست مضرانه از تاریخ‌نگارها مبنی بر اینکه «بالاخره حقیقت را بگویند» نیز موجب دست‌پاچگی آنان شد و اکثر آنان تمایلی به انجام تغییرهایی ریشه‌ای در حوزه خود نداشتند.

هر چند که در رشته تاریخ‌نگاری نیز جنبشی اصلاحی وجود داشت که دموکراتیک شدن این رشته، لغو نظارت ایدئولوژیک، لغو ممنوعیت‌های سیاسی تحقیق در مورد «صفحه‌های خالی» تاریخ، سهولت دسترسی به بایگانیها، تماس‌های بین‌المللی و غیره را می‌خواستند گرچه این خواسته‌ها معقولانه بود، اما صرفاً به بازگویی فاحش‌ترین اشتباهایی پرداخت که در شیوه تاریخ‌نویسی در دوران حکومت شوروی وجود داشت و خیلی کم به مسائل درونی تاریخ‌نگاری توجه نشان داد.

تقاضاهای اصلاح‌طلبان به‌طور گسترده‌ای برآورده شد؛ نهادهای علمی از استقلال وسیعی برخوردار شدند، افراد جدیدی به جای محافظه‌کارترین مسئولان این نهادها نشستند و اعضای هیئت دبیران مطبوعات تاریخی تغییر کردند. مهمترین مجله تاریخی به نام «ایستوری» (پرسشهای تاریخی) به یکی از پرخواننده‌ترین مجله‌های دموکراتیک بدل شد و خیلی زود، بخش اعظمی از کار خود را به انتشار گفته‌های تاریخی شاهدان عینی، بخصوص سیاستمداران

مغضوب (که تا این اواخر ممنوع بود) اختصاص داد. اما بدیهی است که اینها به معنای انجام تحقیقات علمی تازه و بدیع نیست. وجود چنین گرایشی در بطن مهمترین مجله تاریخی روسیه بازتاب این نکته است که تاریخ‌نگاری در روسیه به غیراز برخی سمت‌گیریهای تازه سیاسی، همچنان با همان دیدگاههای سابق به بحث پیرامون همان مسئله‌های سابق می‌پردازد و در چهارچوب همان معیارهای حرفه‌ای سابق حرکت می‌کند.

به‌رغم زیر سؤال رفتن یا حتی رد شدن بسیاری از آن چیزهایی که تاکنون تغییرناپذیر به‌نظر می‌رسیدند، تاریخ‌نگارها هیچ‌گونه تلاشی نکردند تا مفهومیهای اساسی و معیارهای حرفه‌ای‌شان را مورد تردید قرار دهند و ضرورت تغییر درونی تاریخ حتی مطرح نشد. در تاریخ‌نگاری روسیه، اظهار نارضایتی از معیارهای فکری و حرفه‌ای رایج به‌ندرت به گوش می‌رسد. روی هم رفته، «بنای» سنتی تاریخ هنوز پابرجاست. و از این هم بدتر اینکه وقتی توجه عمومی به تاریخ، تغییری اساسی را در تاریخ‌نگاری حرفه‌ای ایجاد نکرد، افول این توجه امکان فعال شدن دوباره محافظه‌کارها را فراهم آورد و از ۱۹۹۲ به بعد، تاریخ‌نگاران متخصص در تاریخ حکومت شوروی، با وجود آنکه برای پذیرش بحران عمیق حرفه‌ای‌شان همچنان زیر فشار بودند، به تدریج اعتماد به نفس خود را بازیافتند و ضرورت بازبینی رویکردشان را رد کردند. با این حال، این تاریخ‌نگاران نفوذی بر آگاهی عمومی ندارند.

بنابراین، علم تاریخ با کمی تغییر چهره، از تغییرهای بیشتر و عمیق‌تر سر باز زد؛ اما چرا؟

وفاداری به سازشی ایدئولوژیک

فرایند نوسازی در علوم اجتماعی، به عقیده من مستلزم بازتاب تجربه اجتماعی نو و خودآگاهی فردی نو در نظریه علمی است و دقیقاً همین «مکانیسم نوسازی» در تاریخ‌نگاری روسیه است که درست عمل نمی‌کند.

پیامد تسلط طولانی مارکسیسم بر تاریخ این بود که تاریخ فقط امکان بیان تجربه بسیار محدود اجتماعی را داشت، به عبارت دیگر بیان صرف تجربه نقش دولت، ملت و تعارضهای اجتماعی. اما بیان تجربه نقش فعال فرد در فرهنگ، که پس از جنگ و بویژه در دهه شصت بیش از پیش اهمیت یافت، تقریباً در زبان تاریخ‌نگاری مارکسیستی امکان‌پذیر نبود. حتی امروز نیز، پس از بریدن از زبان جرمی مارکسیستی، تاریخ‌نگاری تا حد زیادی بر پایه مفهومیایی چون ملت و دولت استوار است.

البته به‌طور قطع، همه تاریخ‌نگارهای روسیه تحت تأثیر این مفهومیها نبودند. در دهه شصت و هفتاد، تحقیق درباره تاریخ و فرهنگ سده‌های میانه که عملاً از حوزه دید تاریخ‌نگارهای مارکسیست بیرون بود، نقش فعالی را برای

نیکلای کاپوسف

محقق فرهنگستان مستقل
علوم انسانی و معاون تحقیقاتی
مدرسه مطالعات عالی علوم انسانی
در پاریس است. او به همراه
دنیا خاپایوا تحقیقی جامعه‌شناختی
را پیرامون «آگاهی تاریخی جمعی
در اتحاد شوروی» (۱۹۹۰) تألیف
کرده است. او بخصوص به مسئله
انسان‌شناسی اندیشه تاریخی
توجه دارد.



روی جلد مجله آگونیوک شوروی
(۱۹۴۹) استالین را همانند ستاره‌ای
نشان می‌دهد که بر مسکو می‌تابد.

بود. اکثر تاریخنگارهای شوروی صادقانه در چهارچوب این
سازش حرکت کردند، سازشی که شکل بی‌آزار و در عین
حال کاملاً آبرومندانه مخالفت با رژیم بود.

اما در این میان، افراد بسیاری از خصوصیت دو پهلوی
این موقعیت آگاه بودند و همین نکته مخالفت شدیدی را میان
این گروه و متخصصان تاریخ سده‌های میانه در پی داشت،
متخصصانی که به‌خود اجازه می‌دادند تا (با استفاده از زبان
خاص آن دوره) «عقاید شخصی خود را بیان کنند» و «به‌نام
خود حرف بزنند». این تعارض که مدتها نهفته بود، در دوره
پرسترویکا سر باز کرد، زیرا آشکار شد که «ایدئولوژی
حرفه‌ای» حتی در زمانی که شرایط برای ظهور رویکردهایی
تازه در تاریخ کاملاً مهیا بوده است، امکان هرگونه رشد
پویایی را از تاریخنگاری روسیه گرفته بود. ■

تجربه فردی در فرهنگ قائل شد. نیروی روانی شگرفی که
تاریخنگارهای برجسته‌ای چون آ. گوروویچ، ای. بسمرتنی و
ال باتکین در راه این تحقیقها صرف کردند، غنا و کیفیت
بالای این کار را تضمین کرد. در حال حاضر نیز همین گروه
از محققان تاریخی هستند که از تغییر و نوسازی درونی علم
تاریخ دفاع می‌کنند.

اما این گروه استثنا هستند. اکثر تاریخنگارهای شوروی،
کاملاً در چهارچوب سازش ایدئولوژیک پیشنهاد شده از
سوی برژنف به روشنفکران، فکر و حرکت می‌کنند. بر مبنای
این سازش، تاریخنگارها در قبال پیروی ظاهری از مارکسیسم
و به‌شرط پنهان ماندن شخصیت و تجربه اجتماعی
شخصی‌شان، می‌توانستند نتایج تحقیقهای خود را به‌چاپ
رسانند، تحقیقهایی که کاملاً از محتوای ایدئولوژیک تهی

هنگامی که
استالینسم و کمونیسم
ملی حافظه جمعی را
به انحراف کشانده
است، ایجاد دیدگاهی
انتقادی، کاری
بس دشوار است



دامهای حافظه

نوشته زوئه پتره

برای نابودی هرگونه آگاهی از تاریخ ملی و حافظه مثبت از گذشته. مردم رومانی با مطالبه ایالت‌های تاریخی و هویت ملی خود، وفاداری قابل سرزنی را نسبت به ملت خود نشان داده بودند و به همین دلیل باید به آنان آموزش داده می‌شد که این وفاداری و هویت، «تعصب‌های بورژوایی» هستند که نتیجه دیدگاه نادرستی از تاریخ‌اند. تنها کارکرد این روایت تازه از تاریخ، توجیه زمان حال بود؛ روایتی که هرگونه ویژگی گذشته را انکار می‌کرد و جزم‌گرایی استالینی آن را بی‌محتوا ساخته بود و صرفاً به موضوع تحقیق و سواس آمیز «مبارزه

یکی از خصوصیت‌های اصلی اعمال دیکتاتوری در کشورهای اروپای شرقی، کنترل حافظه جمعی است. پس از مانیفست کمونیست در ۱۸۴۸، تاریخ به عرصه‌ای بدل شد که در آن دیکتاتوری پرولتاریا قطعی بود و همان‌گونه که جرج ارول در رمان مشهور خود به نام ۱۹۸۴ می‌نویسد: «هر آن کس که گذشته را کنترل کند، آینده را نیز کنترل خواهد کرد».

در وهله نخست، این کنترل تاریخ دو هدف را در برداشت، نخست، تحمیل تفسیری رسمی از گذشته به منزله پیش‌بینی حال و آینده‌ای با شکوه، و دوم، تلاشی عمدی

نابودی تاریخ ملی بودیم و سپس شاهد نابودی تاریخ جهانی، و این نابودی با تقلیل آن به دستاویزی صرف برای افتخار اغراق آمیز ملی صورت گرفت. زبانی بیش از پیش پر طمطراق به همراه طرد فزاینده هرگونه اندیشیدن پیرامون روشها یا انجام داوری نقادانه، در نهایت به نوعی لفاظی با ظاهر پرهیزگارانہ انجامید که امروز فراموش کردن پیامدهای شوم آن، ممکن نیست.

مسلماً این اقدام هرگز کاملاً موفق نبود. برخی با استفاده از شکافهای موجود در نظام، موقرانه و فروتنانه به حرفه تاریخنگاری تداوم دادند و گروه برجسته‌ای از استادان، که در سالهای بین دو جنگ جهانی در مکتبهای تاریخی مهم اروپا آموزش دیده بودند، تا دهه هفتاد همچنان به تدریس اشتغال داشتند. این تاریخنگارها به شاگردان خود علم اخلاق و الگو و آگاهی تاریخی‌ای را انتقال دادند که به آنان کمک کرد تا به حیات معنوی و فکری خود ادامه دهند. در دوران کوتاه و فریبنده فضای باز سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ (هنگامی که حکومت رومانی برای مستحکم کردن موقعیت خود، وانمود به باز کردن درها به سوی جهان کرد) این نسل از شاگردان توانستند تماسها و شبکه‌ای از ارتباط فکری را برقرار کنند و بدین ترتیب انزوای آنان تخفیف یافت و به آنان امکان داد تا شأن شغلی خود را تا حدودی حفظ کنند.

کشف عرصه‌ها، بازبینی مفهوما

از ۱۹۸۹ به بعد که امکان احیای علوم انسانی فراهم شد، این بازمانده‌های آگاهی تاریخی اهمیت و ضرورت یافتند. البته هنوز تکلیف عظیمی بر عهده تاریخنگارهاست و این تکلیف شامل بازاندیشی مفهوما و آشکار کردن عرصه‌های فراموش شده تاریخ است و این همه باید با اتکا به نیروی انسانی و مادیتی که به شدت ضعیف شده، انجام شود. فهرست کوتاهی از هدفهای موردنظر، به خوبی دشواریها و دامهای راه را نشان می‌دهد. به عقیده من، این هدفها به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود، یکی خلأهایی که باید پر شوند و دیگری مفهومی که باید به زیر سؤال روند، البته این دو بخش با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند.

خلأهای اصلی، ناشی از ممنوعیتهای دوره‌ای است که به تازگی به پایان رسیده است. هم سندها و هم تفسیر آنها،



راست، سخنرانی نیکلای چائوشسکو در برابر مجلس ملی به مناسبت صدمین سالگرد استقلال رومانی (۱۹۷۷). پایین، پخش تلویزیونی دادگاه نیکلای و الناجائوشسکو (۱۹۸۹).



طبقاتی (تنها معیار مشروع برای تاریخ‌نگاری) بدل شده بود. صدها تن از مربیانی که در دهه پنجاه با شتابزدگی آموزش دیده بودند، همچنان از کلیشه‌های مقدماتی استالینسم، که در دوران جوانی طوطی وار تکرار کرده بودند، استفاده می‌کردند، هر چند که بعدها به تنه این کلیشه‌ها، شاخه دیگری نیز پیوند زده شد و آن شاخه کمونیسم ملی چائوشسکو و گروهش بود.

پس از یک دهه سکوت تحمیلی به تاریخ ملی، دستکاری درجه دو مذکور، دست به کار بازسازی گذشته زد و این باور را القاء کرد که «مردم»، به رغم تحریف تاریخنگاران، موفق به حفظ مفهوم حقیقی هویت ملی شده‌اند و از سرخوردگی مردمی که از انهدام خاطراتشان رنجور بودند، بهره‌برداری کرد و سرانجام رویکرد انتقادی نسبت به تاریخ را از میان برداشت. ابتدا با ادعاهای جهانگرایی استالینیستی شاهد

سانسور می‌شدند. بایگانیهای دولتی صرفاً بخشی از سندهای مربوط به دوره پیش از جنگ جهانی دوم را نگهداری می‌کردند. سندهایی که «حساس» ارزیابی می‌شدند (سندهای مربوط به خانواده سلطنتی، حزبهای سیاسی و وزارت امور خارجه) در بایگانیهای محفوظ، بخصوص در بایگانی مؤسسه تاریخ متعلق به حزب کمونیست، نگهداری می‌شدند و تا سال ۱۹۹۰ امکان دسترسی به آنها وجود نداشت.

هنوز هم برای دستیابی به سندهای مربوط به پنجاه سال گذشته (سندهای حزب کمونیست، پلیس سیاسی و ارتش) باید به سازمانهای امنیتی و ارتش مراجعه کرد. باز شدن اخیر بایگانیهای دولت، حزب کمونیست، کمیترون و کا.گ.ب در روسیه، سندهای بسیاری را برای مطالعه تاریخ حکومت کمونیستی رومانی در دسترس قرار داد. به علاوه، برای تحقیق بخردانه و امروزی پیرامون طرز فکر حکومت خودکامه سابق، ایجاد بایگانی سندهای «غیرکلاسیک» (تاریخ شفاهی و بایگانیهای سمعی و بصری) که به پنجاه سال اخیر مربوط می‌شود، یکی از ضروریترین تلاشهاست.

مطالعه تاریخی خاستگاهها، استقرار و توسعه حکومت کمونیستی با تمامی شعبه‌هایش، بیشتر از دیگر عرصه‌ها ضروری است. بررسی انتقادی تاریخ پنجاه سال گذشته بسیار فراتر از علاقه صرف دانشگاهی است، زیرا این بررسی معیاری است برای توان یک اجتماع در گسستن از گذشته خود. موضوعهای اصلی‌ای که باید در حال حاضر مطالعه شوند عبارت‌اند از: تاریخ مقاومت ضدکمونیستی و سرکوب آن، تاریخ نهادهای کمونیسم، تاریخ اقتصادها و نهادهای ناهمسو و در واقع حاشیه‌ای و زیرزمینی‌ای که نظام، آنها را تحت کنترل خود داشت یا از انتظار دور نگه می‌داشت، و نیز مطالعه شخصیت‌های برجسته نظام و نیروی محرکه نخبگان سیاسی، نظامی و فکری آن.

درهای این عرصه بیشتر از عرصه‌های دیگر به‌روی تحقیق بسته بود، بنابراین ضروری است که محدودیتها برداشته شود. باید به این عرصه، مطالعه پیرامون تابوهای اصلی تاریخنگاری رسمی کمونیستی را نیز افزود، به عبارت

عکسی از خانواده سلطنتی رومانی که در سالهای مابین دو جنگ جهانی گرفته شده است.



دیگر مطالعه تاریخ نهادهای حکومت رومانی پس از استقلال (حکومت سلطنتی، ارتش، نظام پارلمانی، حزبهای سیاسی در قرن نوزده و بیست، از جمله تاریخ حزب کمونیست که به نحو خاصی تحریف می‌شد)، مطالعه تاریخ ترانسیلوانیا که موضوع اختلاف دو کشور رومانی و مجارستان و موضوع مقدمی برای تاریخنگارهاست، مطالعه تاریخ جهانی که به دلیل نظام نهادی و نیز نبود اطلاعات و تماس با جامعه بین‌المللی دانشگاهی به طور سیستماتیک به امری فرعی بدل شده بود، و دست آخر مطالعه تکنیکهای اساسی تحقیق تاریخی و به عبارت دیگر کتیبه‌شناسی، شناخت نوشتارهای باستانی، نقد متون، تبارشناسی، شناخت نشانهای خانوادگی. اینها ابزارهای پژوهشی دقیقی هستند که تاریخ زمختی، که دیرزمانی حاکم بود، هم به آنها بی‌اعتنا بود و هم از آنها هراس داشت.

در مورد مفهومها، موقعیت از این هم دشوارتر است. از یک سو، مقاومت در برابر ایدئولوژیک کردن تاریخ، اغلب به صورت نوعی فلج در عرصه مفهومها و انکار هرگونه جدل تاریخی و نوعی اثبات‌گرایی (positivism) ظاهر می‌شود که هرگز به واقع زیر سؤال نرفته است؛ و از سوی دیگر، هیچ تاریخنگاری، حتی با دوری از خط‌مشی رسمی، قادر نیست کاملاً بیرون از تقسیم‌بندی عرصه‌های تاریخی، که توسط حکومت تعیین شده است، حرکت کند. از آنجا که دست‌کم نسیمی از منابع تحقیق تاریخی در راه مطالعه جنبشهای اجتماعی یا ملی صرف شده بود، به طور قطع نتایج به دست آمده از این تحقیقها، در نهایت بر دیدگاهی صحنه می‌گذاشت که بر مبنای آن، تعارضهای اجتماعی (یا ملی)، نیروی اصلی پیش برنده تاریخ را می‌سازند.

اسطوره تاریخی

بدین ترتیب، تهاجم مضاعف تعالیم استالینیستی و تاریخ رسمی کمونیسم ملی علیه آگاهی انتقادی از تاریخ به برپایی اسطوره‌ای تاریخی می‌انجامد. حتی گاهی، تاریخنگارهای حرفه‌ای وجود چنین اسطوره‌ای را به سختی به یاد می‌آورند و رهایی از آن برایشان دشوار است و در این صورت از مردم چه انتظاری می‌توان داشت؟ غلبه بر اسطوره خاستگاههای مردم، اسطوره قهرمانهای بنیانگذار یا رهایی‌بخش، اسطوره مردم برگزیده و درعین حال به صلیب کشیده شده توسط تاریخ (این چشم‌انداز «قرن نوزدهمی» تقدیس‌کننده هویت مردم)، کاری است بسیار دشوار. اصلاح چنین رویکردی که بنیان آگاهی نادرست از زمان حال است، به این دلیل باز هم دشوارتر می‌شود که این رویکرد به امری مقدس بدل شده است. و هنوز در اینجا، این ابهام به طور گسترده وجود دارد که آیا تاریخ، عملی است اساساً انتقادی یا یادبود سخنی پرهیزگاران دربار گذشته.

مانعت از هجوم کلیشه‌ها کار آسانی نیست، بخصوص در کشوری که نه تنها چهل و پنج سال زیر ضرب حاکمیتی خودکامه بوده، بلکه سرنگونی این حاکمیت نیز در آن با خشونت خونین و خیره‌کننده همراه بوده است. این گسست خشونت‌بار نه تنها تهدیدی بود علیه هویت گروههای ممتاز



حکومت سابق که مستقیماً در مظان اتهام بودند بلکه تهدیدی بود علیه هویت «مردم خرده پای» که به سازگاری با حکومت خودکامه تن داده بودند و آسایش موقتی درونی شان اینک به هم ریخته بود. این مردان و زنان که تا به این زمان زیر فشار ترس خرد شده اند، دست کشیدن از فراموشی خود را نمی پذیرند، فراموشی که به آنان کمک کرد تا طی این سالهای طولانی به حیات خود ادامه دهند، و اغلب به اسطوره های هویت ملی چنگ می اندازند تا شان سست و متزلزل خود را از نو مستحکم کنند. و در این میان، تاریخ نگارهای حرفه ای، بی شک، آخرین کسانی نبودند که روحیه انتقادی خود را سرکوب کردند.

اگر امروز، «دانش جمعی» در عرصه تاریخ دیگر تناسبی با دو روایت رسمی ندارد، دیدگاه نامشروع زاده این دو روایت نیز بیش از خود روایتها با آگاهی انتقادی از تاریخ رابطه ندارد. این آمیزه عجیب بی اعتقادی و اسطوره ها، این آمیزه بی اعتمادی و کلیشه ها که احساسها (به خصوص نفرت) در آن بر اندیشه بخردانه غلبه دارد، باید موضوع مطالعه جداگانه ای قرار گیرد. نتیجه این آمیزه، نوعی یاوه سرایی و لفاظی تهی و ناپایدار است که هرگونه معنایی را نه تنها از بافت اسطوره های تاریخ رسمی بلکه از تاریخ به منزله قضاوتی بخردانه پیرامون گذشته و متکی بر مدارک، سلب می کند.

جو کنونی برای یک بحث تاریخی باز و آرام محیط

مساعدی ایجاد نمی کند، اما چنین بحثی باید صورت گیرد. اگر آگاهی انتقادی و حافظه صادقانه جمعی از نو برقرار نشود، این خطر وجود دارد که رکود خرد و عقل از نو پاگیرد. تاریخ نگارهای واقعی اروپای شرقی، از جمله تاریخ نگارهای رومانی باید حافظه تاریخی خود را بازیابند؛ آنان با اتکا به تجربه فردی و جمعی خود، بیشترین قابلیت را برای یادآوری حافظه حقیقی حکومت خودکامه کمونیستی، به منزله یک پدیده جهانی تاریخ قرن بیستم، دارا هستند. سرشت مخرب این قری که در شرف پایان است، از چند شخصیت اتفاقی نشأت نمی گیرد بلکه در ذات غیر انسانی و عمیقاً تباه فاشیسم و کمونیسم ریشه دارد. این سرشت مخرب فقط در همین اواخر بود که نظرها را به سوی خود جلب کرد و از این رو، بر عهده ماست که در باره آن عمیقتر بیندیشیم. بی شک، سنگین ترین بخش این تلاش بر دوش تاریخ نگارهای اروپای شرقی است و آنان باید مدرکهای مستند را گردآوری کنند و به بررسی دقیق مکانیسمهای نهادی، اجتماعی و ایدئولوژیک بپردازند تا بدین ترتیب ابزارهای ضروری تحقیق حقیقت را در دسترس همکاران خود در سرتاسر جهان قرار دهند.

توهمهای بزرگ گذشته درباره تواناییهای اکتشافی یا آموزشی نوشتار تاریخ فرو ریخته اند. تنها سنگر در برابر بازگشت مخوف لغزشهای انسانی، مطالعه انتقادی گذشته است، هر چند که این سنگر شکننده باشد.

تظاهر کنندگان پس از سرنگونی
چائوشسکو به نشانه پیروزی علامت
V را نشان می دهند
(بخارست، ۱۹۸۹).

زوئه پتره

تاریخ نگار اهل رومانی، پروفیسور
تاریخ باستان و رئیس دانشکده
تاریخ دانشگاه بخارست است. این
خانم به همراه لیانا لویاس تفسیری
(به زبان فرانسه) در باره «هفت
نفر علیه تبس» اثر اشیل (۱۹۸۱)،
در پاریس و بخارست) تألیف کرده
است. آخرین کتاب او (به زبان
رومانیایی) «تمدن یونان و
خاستگاههای دموکراسی» (۱۹۹۲،
انتشارات اراسموس، بخارست)
است.

برداشتی نادرست از تاریخ
به تعارضهای قومی دامن می زند.

مسئولیت تاریخنگارها

نوشته
گئورگیس شاراشیدزه



همسویی غیر منتظره

اما آنچه کمتر شناخته شده است، شیوه‌های انطباق این نظریه با شیوه‌های تاریخنگاری است که ملت‌های گوناگون اتحاد شوروی در گذشته به کار می بردند. این انطباق در گرجستان و بدون شک در جاهای دیگر با هیچ مانعی مواجه نشد، زیرا دیدگاهی که حکومت شوروی از تکامل انسانی ارائه می داد، به سهولت با برداشتهای «ملی» از تاریخ هماهنگ شد. به طور مثال، دیدگاه وقایعنگارها و اربابان سلطنتی شان را در قرنهای یازدهم تا هجدهم در نظر می گیریم. این دیدگاه قدیمی، بشریتی را تصویر می کرد که در وهله نخست بشریتی جهانی بود و بعد انسانی گرجی و به سوی اولین هدف خود یعنی گرویدن به مسیحیت در قرن چهارم، گام برمی داشت؛ سپس سلسله‌ای پیوسته از پادشاهان گرجی تصویر می شد که حماسه شان صرفاً بر مبنای یک هدف استوار بود و آن هم دفاع از دین، مرزها و حقوق قلمرو پادشاهی بود تا بدین ترتیب عظمت و حقانیت مسیحی خود را متحقق کند.

هیچیک از موردهای بالا، با نظریه رسمی حکومت شوروی منافات ندارد، زیرا این مرحله‌ها، در واقع با آن مرحله‌هایی متناسب است که هر جامعه متمدن انسانی باید آن

بر همه آشکار است که اندیشمندان وابسته به دستگاه حکومتی اتحاد شوروی از دهه سی به بعد، نظریه‌ای را پیرامون تاریخ به کشور تحمیل کردند که آن را بدون ارتباط با واقعیت، سرهم‌بندی کرده بودند و عجیب تر آنکه (و این نکته مهمتر است) این نظریه مورد پذیرش هم قرار گرفت و همه، از دانشمندان علوم انسانی و اندیشمندان گرفته تا شاگرد مدرسه‌ایها و مردم عادی مجذوب آن شدند. این نظریه عمومیت یافت و با فکر مردم نسبت به گذشته ملی شان در آمیخت. از آنجا که این نظریه از چند گزاره ناپخته تشکیل می شود، به سادگی می توان آن را به این صورت خلاصه کرد: تاریخ، توصیف خط سیر کامل هر گروه از انسانهاست، گروهی که به منزله چیزی یک دست و یک شکل فرض می شود. این خط سیر از زمان اجداد دوران پارینه سنگی گروه آغاز می شود و تا مراحل قابل پیش بینی و اجتناب ناپذیر تکامل نوین آن دنبال می شود. خط سیر مزبور به حکم نیروی رانش خود در جاده‌ای به پیش می رود که با علامتهای راهنما کاملاً مشخص شده است و آن را به سوی جامعه آرمانی فردا یا حتی امروز هدایت می کند؛ و تمام اینها، نکته‌هایی کاملاً آشنا و حتی بیش از حد آشنا هستند.

گئورگ شاراشیدزه
تاریخنگار فرانسوی گرجی تبار،
در مؤسسه ملی زبانها و
فرهنگهای شرقی و در مدرسه علمی
مطالعات عالی سوربن (پاریس)
به تدریس زبانها و فرهنگهای قفقاز و
دنیای هند و اروپایی وابسته به
مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه
(CNRS) است. از میان آثار منتشر
شده او می توان از این کتابها یاد کرد:
پرونده یا قفقاز (۱۹۸۶)، انتشارات
فلاماریون و حافظه هند و اروپایی قفقاز
(۱۹۸۷)، انتشارات هاشت، پاریس.

را طی کند تا در آخر به هدف نهایی و جامعه موعود برسد. این مطلب کاملاً در کتابهای درسی و دیگر انتشارات رسمی شوروی به چشم می خورد و حتی این انتشارات در رقابت با دیدگاه بالا بر خصوصیت مثبت گرویدن کشور به مسیحیت تأکید می کند و می دانیم که نه پرسترویکا و نه استقلال، هیچیک این برداشت را تغییر نداده اند.

مثال دیگری را در نظر می گیریم. از دیدگاه تاریخ سنتی قرن نوزدهم که تاریخ زبان شناسها و رمانتیکها و نیز پیروان معاصرشان است، گرجستان هرگز از مبارزه برای حفظ هویت خود دست نکشیده است؛ این دیدگاه به سهولت با روایت رسمی شوروی هماهنگ می شود. مسئله اصلی این بود که تاریخ گرجستان به منزله خط سیری در نظر گرفته شود که در نهایت به الحاق به امپراتوری روسیه و سپس به شوروی انجامید. در این راستا، از آنجا که سرنوشت حماسه مردم گرجستان با سرنوشت شوروی گره خورده است، در تحلیل نهایی با حرکت تاریخ جهانی درهم می آمیزد.

با این وصف، این حکومت مرکزی شوروی نیست که این نگرش تاریخی را به مردم گرجستان تحمیل کرد، بلکه با اندکی تغییر در نقطه های قوت این دیدگاه و تکمیل آن (بویژه با افزودن غایتی تاریخی به این دیدگاه که همان الحاق گرجستان به روسیه و سپس به اتحاد جماهیر شوروی است)، صرفاً محیط مساعدی را برای توسعه آن فراهم آورد؛ به عبارت دیگر، حکومت شوروی این دیدگاه را مورد تأیید قرار داد.

وانگهی، شوروی با گردآوری تمامی وقایع نگاریهای دوران پادشاهی، بر از سرگیری و ادامه کار آغاز شده توسط پادشاهان و ملکه های گرجستان صحه گذارد. اما، باز این حکومت شوروی بود که از طریق نهادهای دانشگاهی و تخصصی اش به انتشار علمی دست نوشته ها و سندهای تاریخی، بویژه متنهاى مذهبی مجوز می داد و از آن حمایت می کرد. و بدین ترتیب، هر سه برداشت از گذشته گرجستان (برداشت پادشاهان گذشته، برداشت تاریخ نگارهای سنتی و برداشت تاریخ نگارهای شوروی)، با هم به درون آگاهی جمعی راه یافتند، به بخش تشکیل دهنده دانش درونی جامعه گرجستان بدل شدند و با هم ترکیب شدند تا روایتی جدید از تاریخ را، که مورد پذیرش همگان بود، شکل دهند.

اوضاع در گرجستان پس از استقلال سال ۱۹۹۱ اینچنین بود. مردم گرجستان به خوبی از این امر آگاهی دارند و مدام تکرار می کنند که باید خود را از قید و بندهای ایدئولوژیک گذشته رها سازند و در نهایت، برای تاریخ سیری آزاد قائل شوند، تاریخی که همزمان با حاکمیت ملی دوباره به دست آمده است. اما مسئله این است که چگونه باید این کار را انجام داد و از آن مهتر اینکه چه باید کرد؟

در وهله نخست، دو وظیفه آشکار وجود دارد که بسیاری خود را بدان متعهد کرده اند؛ یکی، محو یا اصلاح تحریفهایی که حکومت مرکزی شوروی و مسئولان محلی طی این هفتاد سال انجام داده اند؛ دیگری، پرکردن صفحه های «خالی» تاریخ، دوره های «فراموش شده» یا دوره های ممنوع. در چند سال اخیر، روزنامه ها، مجله ها و کتابها امکانهایی مناسبی بودند برای آنکه تاریخ استقلال

گرجستان از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ و قیام ملی ۱۹۲۴ را فاش کنند و از آن شناختی ارائه دهند و حتی «ایجاد رابطه دوستانه میان روسیه و گرجستان» (از ۱۷۸۳ تا ۱۸۰۱) را دوباره مورد توجه قرار دهند و از ماهیت گسترده، عمیق و حقیقی ارباب و سرکوب، با اردوگاهها و کشتارهای دسته جمعی اش پرده بردارند. تمام این کارها به نوعی به طور خود به خودی و با صلاحیت و شوری تقریباً یکسان صورت گرفت و دیری نخواهد پایید که به دستکاریهای حکومت شوروی در تاریخ گذشته پایان داده خواهد شد.

اما در مورد خود تاریخ و بخصوص این آمیزه سه نگرش تاریخی که در ذهن هر کس جای دارد، کار به چه صورت خواهد بود؟ این اندیشه ها چنان بر ذهن مردم نشسته اند که رد تمام و کمال آنها کار دشواری است و به سادگی نمی توان آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد یا حتی از هم تفکیک کرد. روایت های تاریخی جعلی برخاسته از تفکر رسمی حکومت شوروی به سختی از دیگر برداشتهای تاریخی تفکیک پذیرند، زیرا این روایتها، برداشتهای دیگر را می پوشانند، در بر می گیرند و به آنها تداوم می بخشند.

ریشه های برداشتی ماندگار

گرچه پس از استقلال دو تغییر صورت گرفت، اما اساس نظریه بنیادی دست نخورده باقی ماند. تغییر نخست، هرگونه استناد به «سوسیالیسم» سبک شوروی کنار گذاشته شد؛ اما تاریخ

روبه رو، انسان نوین (۱۹۲۱)،
نقاشی آبرنگ کار نیکلای کوگوت
(۱۸۹۱-۱۹۵۹).
پایین، تصویر شاهزاده ای گرجی،
چاپ سنگی مربوط به
میانه قرن نوزدهم.



Shahzadeh, (AD)

همچنان به منزله خط سیری کامل، از مبدأها تا هدف در نظر گرفته شد که مردم گرجستان با خواستی آزاد به سوی این هدف پیش می‌رفتند و این خواست عبارت بود از خواست ملتی آزاد و یکپارچه که غایتی جز رسیدن به خود ندارد. این نما همانند نمای تاریخنگارهای قرن نوزدهمی است. تغییر دوم، گسست از اندیشه‌های تاریخنگارهای قرن نوزدهم بود، اما این گسست با بازگشت به اندیشه‌های پادشاهان و وقایعنگارهای پیشین صورت گرفت و ایمان مسیحی، نیروی پیشبرنده تاریخ تلقی شد؛ به عبارت دیگر، حماسه مردم گرجستان هنوز بر مبنای همان الگویی شکل می‌گیرد که تا همین اواخر، حکومت شوروی از آن طرفداری می‌کرد، تنها با این تفاوت جزئی که غایت آن تحقق ایمان مسیحی است. به همین دلیل، انتشارات جدید در عرصه تاریخ، حال با هر سطح و گستره و هر مخاطبی، چیز جدیدی به بنای موجود نمی‌افزاید. این آثار یا کار را از همان جایی شروع می‌کنند و ادامه می‌دهند که تاریخ سنتی قطع شد - البته با این فرض که این تاریخ را از تمامی ناخالصیهای «مارکسیستی» تصفیه می‌کنند - یا متنهایی مذهبی را که پیش از این مدت‌ها چاپ شده و مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، دوباره و البته در سطحی وسیعتر منتشر می‌کنند. تمامی برنامه‌های اصلی تحقیق تاریخی متوجه تاریخ کلیسای ارتدوکس یا باستان‌شناسی مذهبی یا آثار روحانیون کلیسای گرجستان است، آثاری که مدت‌هاست به چاپ رسیده است. از این واقعیت بدیهی گریزی نیست که به جای غایت‌گرایی «سوسیالیسم علمی»، فقط و فقط

در جریان گردهمایی بزرگ مردمی در ماه مه ۱۹۸۹، به مناسبت بزرگداشت سالگرد جمهوری گرجستان در ۱۹۸۱، زن جوانی شمایل مقدسی را در دست حمل می‌کند.

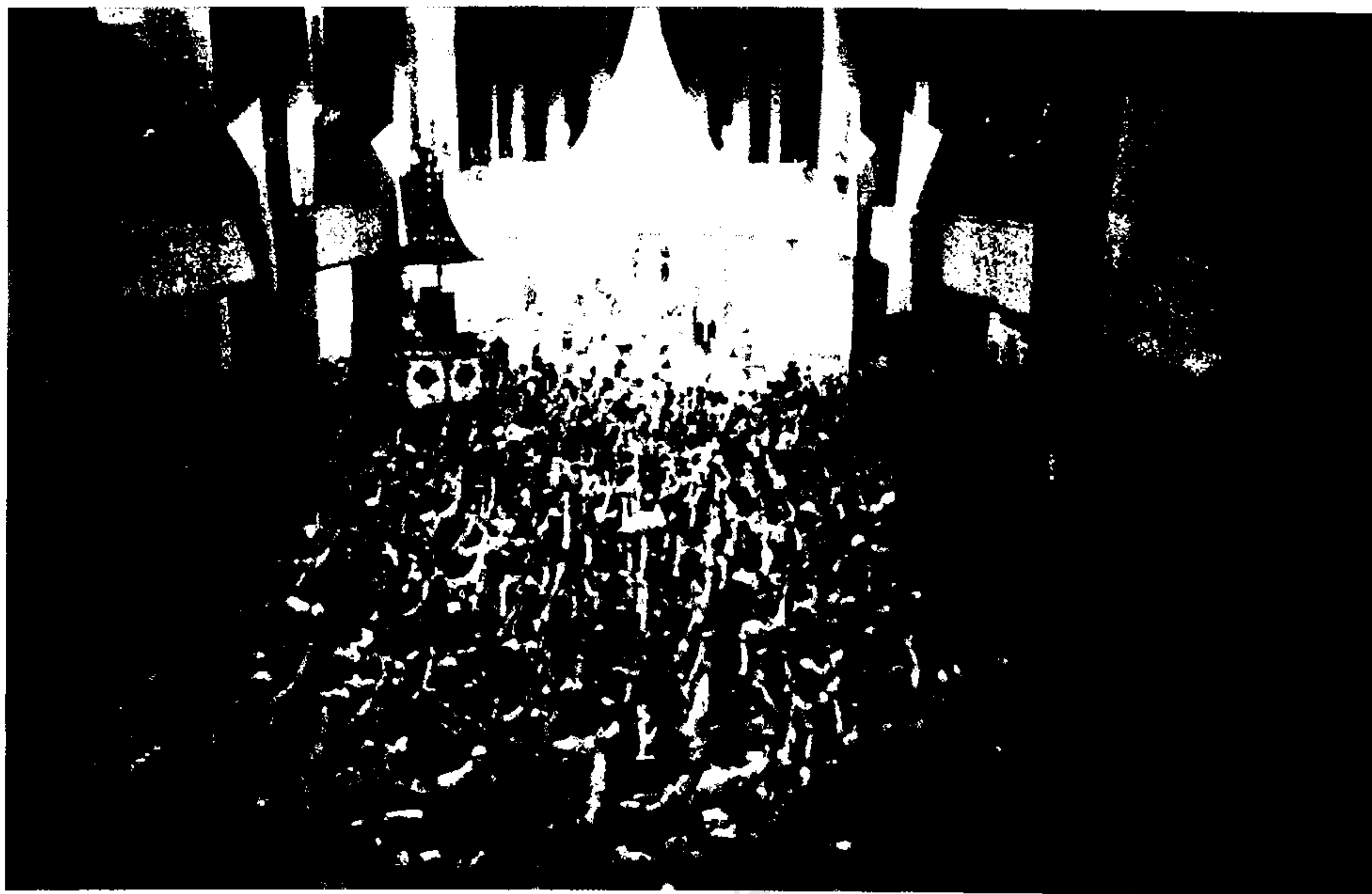
غایت‌گرایی مسیحی نشسته است.

مسئله تغییر یا حتی اصلاح این اندیشه که تاریخ را به منزله سرنوشتی می‌پندارد که از زمانهای کهن (تقریباً مبدأ) آغاز می‌شود و به طور پیوسته به سوی هدف نهایی پیش می‌رود، اصلاً در میان نیست این اندیشه، که به هر حال ناپذیرفتنی است، همچنان به قوت خود باقی است، زیرا این امکان را می‌دهد که در برابر تقاضاهای مشروع یا نامشروع اقلیتهای ملی (به خصوص طایفه ابخازها و استها) تاریخ پر قدمت، یکپارچه و خدشه‌ناپذیر سرزمین گرجستان علم شود.

تا وقتی که تعارضهای قومی ادامه دارند و عرصه این تعارضها آنجایی است که به اشتباه تاریخ پنداشته می‌شود، بازنویسی تاریخ که ضروری و سودمند است، نوشته‌ای بی‌محتوا خواهد بود، زیرا خلاص کردن نظریه و عمل تاریخی از قید اثرهای سطحی ایدئولوژی شوروی کافی نیست، اثرهایی که بیشتر به واژه‌ها برمی‌گردند تا محتواها و تا وقتی که برداشت زیر بنایی تاریخ دست‌نخورده باقی بماند، چنین کارهایی ناکافی خواهد بود. تا زمانی که این گمراهی بیمارگونه مردم گرجستان نسبت به تاریخ‌شان باقی است، ریشه کن کردن واقعی آن امکانپذیر نخواهد بود.

در واقع، این گمراهی و بازگشت به برداشتی قهقراایی از تاریخ به عوامل فرهنگی و سیاسی تعارضهای اخیر قومی دامن می‌زند. تاریخ و تاریخنگارها در گرجستان بیشتر از هر جای دیگری، در مقابل حال و آینده مسئول‌اند و از این نظر وضعیت گرجستان بسیار اسفبار است.





لهستان

اسطوره‌های سخت جان

نوشته هنریک سامسونوویچ

برای پیروزی بر
دروغ‌پدازی، نخست
باید آزادی را
آموخت.

کرده بود. پس از ۱۹۵۶، تا حدودی از این پادشاه اعاده حیثیت شد، اما بدگمانی نسبت به او همچنان به قوت خود باقی ماند. شخصیتها، روندها و اعمال تاریخی به نسبت توجیه یا عدم توجیه پیشرفت تدریجی جامعه بشری به سوی کمونیسم، «مترقی» (یعنی خوب) یا «ارتجاعی» (یعنی بد) تلقی می‌شدند.

در هر حال، به تدریج که بحران نهادی وخیمتر شد، از تحمیل چنین نظرات خامی در مورد گذشته‌های دورتر خودداری شد. اما وضعیت در مورد تاریخ معاصر کاملاً متفاوت بود. به طور مثال، نگارش پیرامون کشتار دسته‌جمعی زندانیان جنگی لهستانی در کاتین توسط روسها، سرکوب خونین دوران استالین، جنگ داخلی لهستان پس از ۱۹۴۵، جنگ با اوکراین، رواج یهود ستیزی در جریان رویدادهای ۱۹۶۸، ممنوع بود. همچنین انتشار هرگونه مطلبی پیرامون شخصیت‌های مردمی مخالف مانند مارشال یوزف پیلودسکی

«ماتریالیسم تاریخی» در اروپای شرقی نقش دوگانه‌ای داشت: نخست اثبات اینکه تمامی تغییرها به طور اجتناب‌ناپذیری به کمونیسم جهانی منتهی می‌شود؛ دوم توجیه اعمال سیاسی مهم، به خصوص توجیه دلایل اتخاذ سیاستها از سوی مسکو در هر زمان معین.

از یک سو، در لهستان، این نظریه موظف بود تا هم ضمیمه شدن بخشی از خاک آلمان را به غرب لهستان، پس از جنگ جهانی دوم و هم واگذاری بخشی از شرق لهستان را به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی «توجیه کند». از سوی دیگر، باید در تاریخ لهستان هم دست می‌برد (اگر بخواهیم زیاد سخت نگیریم، باید بگوییم دستکاریهای خنده‌دار). به طور مثال، در کتابهای درسی از کازیمیر کبیر سوم که در قرن چهاردهم سلطنت می‌کرد، با بی‌اعتنایی و صرفاً با عدد «سوم» یاد می‌شد، زیرا او بخشی از خاک اوکراین را به لهستان ضمیمه کرده و استان پومرانیا را به شوالیه‌های توتنی واگذار

بالا، برگزاری مراسمی در کلیسای
سنت استانیسلاس در ورشو،
به مناسبت سومین سالگرد توافقات
گدانسک و تأسیس
جنبش «همبستگی» (۱۹۸۳)

یافتن «حقیقت» به کتابهای قدیمی، که پیش از حکومت کمونیستی رایج بود مراجعه شود. به همین دلیل، تاریخنگارهای قرن نوزدهم بیشتر از دیگران، توجه خوانندگان را به خود جلب کردند. لیتوانیها، لهستانیها، چکها و اسلوواکها تنها پس از جنگ جهانی اول، حاکمیت ملی خود را برقرار کردند حال آنکه بلغارها، رومانیاییها و مجارها در قرن نوزدهم و پس از دوران طولانی انقیاد به استقلال دست یافتند. در تمامی موردهایی که جامعه از حاکمیت ملی برخوردار نبود، تاریخ نقشی اساسی در جبران این امر ایفا کرده است. این تاریخ واقعی یا خیالی که هم از واقعیتها تشکیل شده است و هم از اسطورهها، پاسخی بود به جستجوی هویت و اغلب با «عصرطلایی» آرمانشهری مرتبط می شد. به همین دلیل، ادبیات تاریخی، که در دوران انقیاد برای «قوت قلب» نوشته شده بود، دوباره در دوران حاکمیت شوروی مورد توجه عموم قرار گرفت.

شاهدان عینی

از سوی دیگر، این جریان «آرمان ساز» تلاش کرد تا «صفحه های خالی» تاریخ، یا به عبارت دیگر، بخشهایی از گذشته را که از تاریخ رسمی حذف شده بود، پر کند قتل عام انقلاب کبیر، جنگ استقلال لهستان با روسیه، تبعید و کشتار دسته جمعی لهستانیها در دوران استالین، بی اعتنائی کامل حکومت شوروی نسبت به مبارزه ناامیدانه قیام ورشو، همه اینها از جمله موردهایی است که توسط جناح مخالف مطرح شد و کل جامعه با علاقه آنرا دنبال کرد، حال آنکه دولتمردان از کنار این موردها با سکوت می گذشتند یا آنها را به گونه ای دیگر جلوه می دادند.

به علاوه، کسانی که در جریان رویدادهای گذشته نزدیک حضور داشتند هنوز زنده بودند و به رغم تحقیر یا تحریف نقش این گروه، شهادتشان بیشتر از آن اهمیت داشت که بتوان آن را کاملاً نادیده گرفت. این افراد با فعالیت و نوشته های خود، دانسته هایشان را پیرامون «صفحه های خالی» تاریخ انتقال می دادند و این نوشته ها توسط تنها نهاد مستقل در لهستان یعنی کلیسای کاتولیک پخش می شد. به همان نسبت که بحران نظام کمونیستی تشدید می شد (همانند بحران برلین در ۱۹۵۳، بحران بوداپست در ۱۹۵۶، بحران پراگ در ۱۹۶۸) بر تعداد فعالان و شاهدان عینی تاریخ افزوده می شد. در لهستان نارضایی عمومی بارها و بارها اوج گرفت مانند جنگ خیابانی کارگران و ارتش در پوزنان در سال ۱۹۵۶، شورشهای دانشجویی علیه سانسور و روشهای پلیسی حکومت در ۱۹۶۸، سرکوب خونین تظاهرات کارگری در گدانسک در ۱۹۷۰ و تظاهرات کارگری در ۱۹۷۶ در رادم و ورشو.

هر بحران نه تنها تغییرهایی گاه اساسی را در حکومت در پی داشت (آنچه هشدار برای حکومت و مایه امیدواری مردم بود)، بلکه بر صفوف مبارزان فعال جناح مخالف که به چند نسل متوالی مردم لهستان تعلق داشتند، می افزود. دیدگاه

بقیه در صفحه ۳۱



در اکتبر ۱۹۵۶ در جریان قیام ملی مردم در بوداپست (مجارستان) تظاهر کنندگان در مقابل پارلمان از یک تانک شوروی بالا رفته اند.

در لهستان، یوزف تیسو در اسلواکی یا ایمره ناگی در مجارستان بی نهایت دشوار بود.

افسانه سیاه، افسانه سفید

چنین وضعیتی مؤید این قانون فیزیک است که هر کنشی، واکنشی دارد برابر اما در جهت عکس. جامعه مدنی با مبارزه برای حفظ هویت خود، در پی خلق اسطوره ای از تاریخ بود، به عبارت دیگر «افسانه سفید»، «افسانه سیاه» را در پی داشت. بدین ترتیب، مارشال پیلسودسکی (۱۸۶۷-۱۹۳۵) هیچگاه به اندازه زمان برقراری حکومت نظامی پس از ۱۹۸۱ محبوبیت نداشت و این امر به سه دلیل است: نخست آنکه او جنگ علیه روسیه را در ۱۹۲۰ به پیروزی رساند. دوم آنکه او مظهر نسل سیاسی ای بود که موفق شد پس از جنگ جهانی اول حاکمیت ملی را برقرار کند. سوم آنکه مردم او را سیاستمداری طرفدار حاکمیت و استقلال لهستان می دانستند. البته آرای عمومی نسبت به مارشال پیلسودسکی بر آن چیزی استوار بود که در آن زمان لهستانیها از تاریخ سالهای بین دو جنگ جهانی می دانستند، اما همچنین این آرا بازتاب نیاز جمعی و حقیقی و خواست عمیق مردم کشور به تأیید هویت ملی بود.

این واکنش در برابر روایت رسمی سبب شد که برای

هنریک سامسونوویچ

تاریخ نگار لهستانی و استاد درس سده های میانه در دانشگاههای ورشو.



زندگی بهتر، شهر مطلوبتر

نوشته فرانس بکت

آلودگی زیاد و کیفیت پایین زندگی نابود خواهند کرد؟ فرانسوا لاپوآ متخصص بوم‌شناسی شهری می‌نویسد «در ۱۹۰۰ در سرتاسر جهان شانزده شهر با جمعیت یک میلیون یا بیشتر وجود داشت.» این رقم در ۱۹۵۰ به ۷۱ و امروز به ۲۲۰ شهر رسیده است که از میان آنها ۳۰ شهر بیش از پنج میلیون نفر جمعیت دارند.» هزاره سوم عصر کلان شهرهاست؛ شهرهای عظیم و

گئورگ زیمل جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۵۸-۱۹۱۸) در اوایل این قرن گفت «فرد در شهرهای بزرگ شکل و میزانی از آزادی را داراست که در هیچ جای دیگر وجود ندارد.» آیا این گفته تا شش سال دیگر نیز که انتظار می‌رود نیمی از جمعیت انسانی در شهرها زندگی کنند حقیقت خواهد داشت؟ آیا شهرها هنوز «کانون گرم تمدن خواهند بود» یا ساکنانشان را بر اثر

زندگی بهتر، شهر مطلوبتر

بی در و پیکر. جان سلسیا متخصصی از بخش علوم بوم‌شناسی یونسکو معتقد است که بین شهرهای صنعتی جهان که ساکنانش در چنان وضعیتی هستند که نگران کیفیت زندگی باشند، و شهرهای جهان سوم که مسئله آنها صرفاً بقاست باید تمایزی قائل شد. بی‌تردید تمام شهرها با مسائل و موضوعهای یکسان روبه‌رو هستند: سیل جمعیت، استفاده از فضا، حمل و نقل و وسایل رفاهی همگانی مانند آب، برق و دفع زباله.

هنگامی که این مسائل حل نشود سلامت شهرنشینها به‌خطر می‌افتد. به‌قول کلود آلگر (C. Allègre)، استاد علوم زمین و رئیس بخش انستیتوی فیزیک کره (Physique du Globe) در پاریس، «گازها و غبار دو عامل اصلی کیفیت بد هوا در شهرها هستند و آثار زیانبار آنها با هم ترکیب می‌شوند و تأثیری مضاعف می‌گذارند. میزان گازهایی چون اکسید نیتریک (NO)، دی‌اکسید نیتروژن (NO₂)، دی‌اکسید سولفور (SO₂)، مونوکسید کربن (CO)، اوزون (O₃)، تترا ایتل سرب، متان و مجموعه‌ای از سایر ترکیبات

آلی کم‌اهمیت‌تر در شهرها به‌حدی غیرعادی بالا رفته است». این گازها که فوق‌العاده سمی‌اند می‌توانند در کودکان سبب بروز بیماریهای جدی و آسیبهای درمان‌ناپذیر شوند. غباری که از سوخت ذغال‌سنگ، صنعت و وسایل نقلیه ایجاد می‌شود، معمولاً برخلاف آلاینده‌های گازی، اندازه‌گیری نمی‌شود.

چرا نیویورک، سان‌فرانسیسکو و رم برای زندگی سالمتر از مکزیکو سیتی، لوس‌آنجلس یا آتن است؟ هوای یک شهر را توپوگرافی آن (مثلاً، درگودی یا در کوهستان قرار داشتن آن)، دمای متوسط آن، و وضعیت بادهای تعیین می‌کند. مکزیکو سیتی، مانند گرنوبل در فرانسه، در یک گودی قرار گرفته است. هوای گرمی که به‌بالا می‌رود به‌وسیله یک لایه هوای سردتر که گرما و آلودگی را در تله می‌اندازد، متوقف می‌شود. در لوس‌آنجلس هوای داغ و سوزان بیابان مجاور بی‌حرکت روی شهر می‌ایستد. آتن که تقریباً در محاصره کوه‌هاست هیچ مفری ندارد که بتواند نفوس (nephos) یا «دودمه» (smog) کشنده را پراکنده سازد در نیویورک، سان‌فرانسیسکو و رم باد آلاینده‌ها را پراکنده می‌کند.

هسته اصلی مسئله، اتومبیل است. در مکزیکو سیتی، هر روز حدود دو میلیون اتومبیل هزارها تن مونوکسید کربن به‌هوا می‌دهند. امروز حدود ۵۰۰ میلیون اتومبیل در جهان هست که ۸۰ درصد آن در مالکیت خصوصی است. در بیست سال گذشته شمار کل وسایل نقلیه دوبرابر شده

و کیفیت هوا را در شهرها به‌شدت خراب کرده است. فردریک وستر، زیست‌شناس آلمانی که در مونیخ مؤسسه‌ای برای مطالعه زیست‌شناسی و محیط‌زیست بنیان‌گزارده است، می‌گوید «ما دایناموس سواری می‌کنیم.... ماشینهای ما برای گذشته ساخته شده‌اند نه آینده. ما باید در مورد چند پدیده حاصل تمدنمان به‌گونه‌ای ریشه‌ای بازاندیشی کنیم و رفت و آمد با اتومبیل در رأس آنهاست» بیست تولیدکننده اتومبیل که بازار جهانی اتومبیل را می‌گردانند اکنون باید محیط‌زیست را نیز در نظر بگیرند. از جمله راه‌حلهای این مسئله مبدل کاتالیزوری، بنزین بدون سرب، سوخت «دیستر» (که با روغن گیاهی ساخته می‌شود) برای موتورهای دیزل، گاز طبیعی فشرده، اتومبیلهایی که با انرژی خورشیدی کار می‌کنند، و بهتر از همه ماشینهای برقی است. ماشینهای برقی گرچه راه حلی جذاب می‌نماید عیبهای خود را نیز دارد - هزینه زیاد و عملکرد ضعیف. حدود ۱۰۰ کیلو باتری سربی (از بهترین نوع موجود) لازم است تا به‌اندازه یک لیتر بنزین انرژی تولید کنند، و تازه پس از ۸۰ کیلومتر باتریها باید دوباره شارژ شوند.

مسئله آب و زباله

آب مسئله بزرگ دیگر است. در مکزیکو سیتی دسترسی به آب آشامیدنی روز به روز دشوارتر می‌شود. چاههای ۱۵۰۰ متری حفر شده است و خطوط لوله آب را از فاصله ۱۰۰ کیلومتری به این شهر می‌آورد. فقیرترین ساکنان پنوم‌پن در کامبوج و ایجان در ساحل عاج، باید آب را از فروشندگان دوره‌گرد، که در بسیاری موارد غیر مجازند، بخرند. آب ناپاک می‌تواند حامل وبا، حصبه، التهاب روده، فلج اطفال، هیپاتیت و انگلهای گوناگون باشد. پیامد دیگر فقدان آب، فقدان

تاریخی مهم برای بوم‌شناسی شهری

«شهرها و توسعه پایدار» موضوع کلی «گردهمایی جهانی ۹۴» است که از ۲۴ ژوئن تا ۳ ژوئیه ۱۹۹۴ در منچستر (انگلستان) برگزار می‌شود. از ۵۰ شهر جهان، که ۶۵ درصد آنها در کشورهای در حال توسعه قرار دارند، نمایندگان به این مجمع دعوت شده‌اند. هیئتهای نمایندگی تمام قاره‌ها و مناطق جغرافیایی مهم در زمینه محیط‌زیست شهری، بهداشت، حمل و نقل، ارتباطات، اشتغال، بازار و بودجه تجربیات خود را مبادله خواهند کرد. نتایج این گردهمایی به کمیسیون توسعه پایدار سازمان ملل و کنفرانس بوم II سازمان ملل که در ۱۹۹۶ در استانبول برگزار خواهد شد مسترد می‌شود. برای اطلاعات بیشتر لطفاً با شهرداری منچستر، تلفن ۰۸۶۸-۲۳۶۰ (۴۴-۶۱)، فاکس ۲۳۴۳۷۴۳ تماس بگیرید.





فاضلاب است. در آدیس آبابا (اتیوپی) سیستم ضعیف فاضلاب سبب آلودگی جدی رودخانه شده است.

شهرهای بزرگ جنوب اغلب دچار بارانهای سیل آسای گرمسیری می‌شوند که زباله جمع‌آوری نشده را می‌شوید؛ آسیب‌پذیرترین ساکنان این شهرها مردمی‌اند که در حلی آبادهایی زندگی می‌کنند که بر زمینهای پست و در معرض سیلاب ساخته شده‌اند. این مردم با ورقه‌های فلز، برگ نخل و مقوا در تکه زمینهای بایر سرپناههای فکسنی می‌سازند و مستراحها و چاههای آنها اغلب نزدیک هم‌اند. آمارهای برنامه محیط‌زیست سازمان ملل (UNEP) بسیار گویاست. در ۱۹۹۲، ۸۰ درصد جمعیت در آدیس آبابا، ۷۰ درصد در کازابلانکا (مراکش) و تقریباً همین تعداد در کلکته (هند)، ۶۰ درصد در بوگوتا (کلمبیا)، ۳۹ درصد در مانیل (فیلیپین)، ۲۰ درصد در بانکوک (تایلند) در حلی آبادها یا در زمینهای عمومی، که به‌صورت غیرمجاز اشغال شده است زندگی می‌کردند.

مسئله زباله، که پیوندی نزدیک با مسئله آب دارد، مدام وخیم‌تر می‌شود. میشل ژيرو می‌نویسد «کلان شهر معده‌ای

عظیم است، زیاد می‌خورد و مقدار عظیمی زباله پس می‌دهد.» قاهره روزی ۴۵۰۰ تن زباله دارد و عملاً فقط دوسوم زباله مکزیکوسیتی جمع‌آوری می‌شود. توده‌های عظیم زباله در داکار و مانیل قرارگاه آلوده توده‌های بی‌خانمان است.

راه حل‌های خلاق

به گفته «مرکز آینده مشترک ما» که مقر آن در ژنو (سوئیس) قرار دارد، «وضع سکونتگاه‌های بی در و پیکر و زاغه‌های شهری باید به‌نحوی بهبود یابد که بحران مسکن شهری محدود شود. تمام نواحی شهری به‌خدماتی چون آب پاک، بهداشت و جمع‌آوری زباله نیاز دارند و محله‌های پردرآمد باید هزینه کامل این خدمات را بپردازند.» چندین سازمان وابسته به سازمان ملل نیز به مسائل شهری می‌پردازند. برای مثال برنامه انسان و زیست‌کره (MAB) یونسکو، بوم‌شناسی شهری و بوم‌شناسی جمعیتها را مطالعه می‌کند. هدف اصلی آن بررسی چگونگی تأثیر شرایط اجتماعی (سازمان و ساختار یک جامعه، صنایع آن، حمل و نقل آن، و ساختمانهای آن) بر محیط‌زیست طبیعی و کیفیت زندگی بشر است. اندیشه خلاق، تجزیه تحلیل

موشکافانه و مقایسه عاقلانه راحلها همه در کار بازانندیشی برای آینده شهر ضروری‌اند.

ژول ورن در ۱۸۷۹ نوشت «چرا از تخیل خود کاملاً استفاده نمی‌کنیم و بر مبنای داده‌های دقیق علمی طرحهایی برای بنای یک شهر نمونه نمی‌کشیم؟ تمام مردم جهان را دعوت خواهیم کرد از این شهر که زندگی در آن نیکوست دیدار کنند.» چرا نه؟

فرانس بکت

روزنامه‌نگار فرانسوی - آمریکایی
متخصص موضوعهای زیست‌محیطی
است. او از ۱۹۸۵ با
برنامه آموزشی واناد - یونسکو
برای روزنامه‌نگاران خبرگزاری افریتا،
همکاری می‌کند.

۱. دستور جلسه گرد همایی
زمین برای تغییر.
نسخه‌ای ساده از
برنامه عمل ۲۱ و سایر
توافقیهای ريو، آرژانتین
توسط انتشارات زیر
منتشر شده است:
Centre for Our
Common Future,
52 rue des Pâquis,
1201, Genève,
Switzerland.



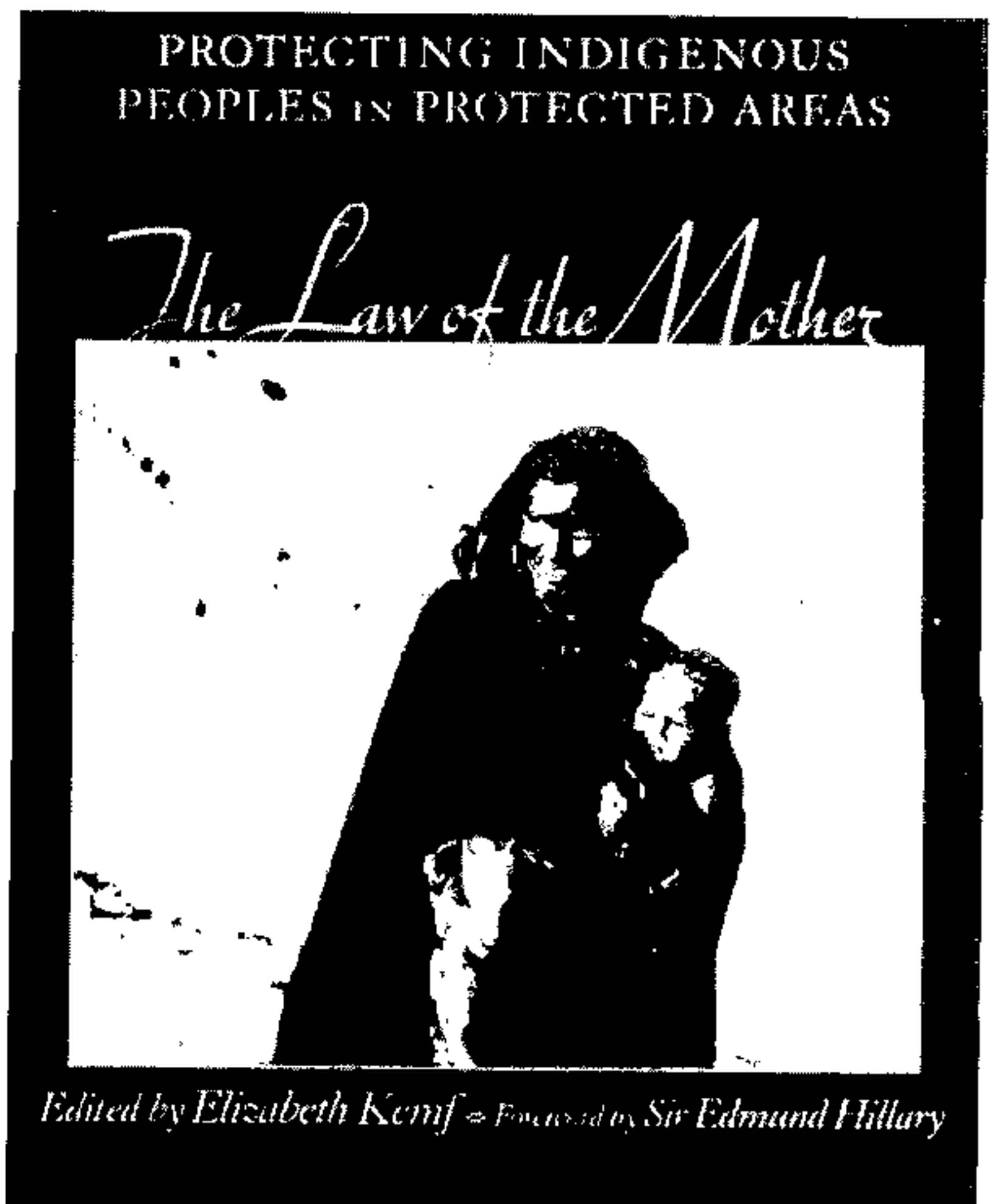
محیط زیست در فیجی

کمیته عمل پاسیفیک جنوبی برای بوم‌شناسی انسانی و محیط زیست (SPACHEE) سازمانی غیردولتی است که در ۱۹۸۲ تأسیس شده است. دفتر و مرکز منابع زیست محیطی آن در دانشگاه پاسیفیک جنوبی در سووا (فیجی) قرار دارد و دانشجویان، آموزگاران، گروه‌های بومی و کارمندان دولت می‌توانند در آنجا از مجموعه منابع زیست محیطی بسیار جامعی بهره گیرند. SPACHEE یک خبرنامه فصلی نیز منتشر می‌کند. این خبرنامه به اکوسیستم‌های آسیب پذیر این جزیره می‌پردازد و برای بالا بردن آگاهی عمومی از موضوعهایی مانند انباشت زباله در سواحل، لاک پشتهای دریایی، و قطع درخت فعالیت می‌کند. برای کسب اطلاعات بیشتر با نشانی زیر تماس بگیرید:

University of the South Pacific
P.O. BOX. Suva, Fiji
تلفن: ۲۱۲۴۶۵ (۶۷۹)؛ فاکس: ۳۰۲۵۴۸ (۶۷۹)

شفیدن صدای بومیان

کتاب عالی تازه‌ای به نام قانون مادر (The Law of the Mother) خوانندگان را در زندگی دهها اقلیت بومی شریک می‌کند، اقلیتهایی که می‌کوشند سنتهایشان را گاهی حتی به رغم تحمیل محدودیتهای مدافعان خوشنیت محیط زیست، حفظ کنند. پرسشهای بیشماری مطرح می‌شود: مثلاً اینکه، آیا یک جامعه بومی چون سرزمینش تبدیل به پارک ملی شده است



باید ممنوعیت شکار را بپذیرد؟ این کتاب همچنین از حفظ خودانگیزه محیط زیست به دست جمعیت‌های بومی نمونه‌هایی ارائه می‌دهد. در میان قوم کارن که در ارتفاعات برمه و تایلند زندگی می‌کنند رسم است که پس از تولد نوزاد، پدر به اعماق جنگل می‌رود و جفت و بند ناف را در شاخه درختی می‌گذارد که نماد زندگی و عمر دراز است. این پدر چگونه می‌تواند اجازه دهد درخت زندگی یکی از اعضای خانواده‌اش قطع و فروخته شود؟ این کتاب که تصویرهای زیبا دارد حاصل کوشش مشترک صندوق جهانی برای طبیعت (WWF) و اتحادیه جهانی حفاظت از محیط زیست (IUCN) با حمایت کمیسیون جوامع اروپایی است و (فقط به زبان انگلیسی) از سوی کلپ سیرا منتشر شده است. می‌توانید این کتاب را به نشانی زیر سفارش دهید:

IUCN, Publications Service, rue
Mauverney 28, CH - 1196 Gland,
Switzerland.

تلفن: ۰۰۱ (۴۱۲۲) ۹۹۹۰۰۰۲؛ فاکس: ۰۰۲ (۴۱۲۲) ۹۹۹۰۰۰۱

پدر برای خودگفایی

در طول جنگ ویتنام از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ هواپیماهای آمریکایی حدود ۷۲۰۰۰ تن مواد برگریز بر دو میلیون هکتار جنگل جنوب این شبه جزیره پاشیدند. درختها دیگر نرویدند چون آمریکاییها بذرهایی نیز پاشیدند که جنگلها را به گرمدشتهای (Savannah) علفی تبدیل کرد. کوشش برای بازسازی پوشش جنگلی با استفاده از اقایای استرالیایی نتایج نویدبخشی داشته است. اما به دلیل فقدان سرمایه، پرورش مجدد گونه‌های بومی مانند درخت دیپتروکارپ، که چوب آن با ارزش است، امکانپذیر نبوده است. فرانسه در قلب هوشی‌مین سیتی یک باغ گیاه‌شناسی ۲۰ هکتاری تأسیس کرده است که جنگلداران ویتنامی سالانه ۲۰ تا ۳۰ تن بذر دیپتروکارپ از آن جمع‌آوری می‌کنند. برنامه همکاری علمی فرانسه - ویتنام که سال گذشته برقرار شد اگر موفق به تأمین هزینه شود می‌تواند جنگل را بازسازی کند.

آلوده گفندگان هندی

در برابر قانون

یکی از خوانندگان ما، دکتر چهارات دسای، استادیار حقوق زیست محیطی در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی‌نو،

به تازگی برای ما نوشته است. که در هند قانون علیه آلوده کنندگان بسیار سختگیر شده است. او دو مورد را مطرح می‌کند: نشت گاز از کارخانه کودسازی دهلی‌نو، و یکی از بدترین فجایع صنعتی جهان (بیش از ۳۰۰۰ کشته و ۱۰۰۰۰۰ مجروح) که در ۱۹۸۴ بر اثر نشت گاز بسیار سمی متیل ایزوسیانات از کارخانه حشره کش سازی یونیون کارباید در بوپال رخ داد. در هر دو مورد دادگاه عالی هند دستور داد شرکتها غرامتهای سنگین به قربانیان بپردازند. در مورد اول دادگاه حکم صادر کرد که هر شرکتی که با مواد خطرناک و احتمالاً زیانبار سروکار داشته باشد «مسئولیت مطلق و اکید» دارد. برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با نشانی زیر تماس بگیرید:

Dr. Bharat Desai, Jawaharlal
Nehru University, School of
International Studies, New Delhi
110067, India

در گراندادا، مدرسه و آب

در هم می آمیزد

در گراندادا درس کودکان درمورد آب فقط به نشستن در کلاس مدرسه محدود نمی‌شود، بلکه آنها می‌روند تا ببینند آب از کجا می‌آید و چگونه بین مصرف کنندگان توزیع می‌شود. وقتی به مدرسه برمی‌گردند با کتاب راهنمایی که یک رشته آزمایشهای عملی، از جمله طرزکار تقطیرکننده خورشیدی را شرح می‌دهد کار می‌کنند. این کتاب راهنما (فقط به اسپانیایی) که با عکس و نمودار مصور است مدلی است که به آسانی در زمینه‌های دیگر می‌توان از آن اقتباس کرد. نشانی:

Aula de Educación ambiental,
Carmen de Los Mártires,
Granada, Spain.

تلفن: ۲۲۲۰۹۶

جنگلی از گوتوله‌ها و غولها

جنگل جا در جنوب کامرون در فهرست میراث جهانی قرار دارد و بخشی از شبکه ذخیره گاههای زیستکره آن را نیز تشکیل می‌دهد. جا جنگلی است گرمسیری با درختان غول‌پیکر، و چتر آن چنان انبوه است که فقط قارچ و خزه زیر آن می‌روید. در هر تک درخت آن حدود ۱۰۰۰ نوع حشره گوناگون زندگی می‌کند و آبراهه‌های آن ۱۲۰ گونه ماهی دارند. شگفت اینکه این جنگل غولها، خانه انواع جانوران

جزیره‌های پاک

آبفشانها، و حوضچه‌های گدازه جوشان دیده می‌شود. پوشش گیاهی جزیره ناچیز و بیشتر شامل غان کوتاه، بید، خزه و گل‌سنگ است. زیر خورشید نیمه شب می‌توان موز خوشمزه ايسلندی را خورد (که البته در گلخانه پرورش می‌یابد)!

ايسلند که در شکافی بزرگ در پوسته زمین به نام برآمدگی میان - آتلانتیک قرار دارد تقریباً از سنگهای آذرین، گدازه و رسوب تشکیل شده است و از نیروی هیدروالکتریک و زمین گرمایی که هر دو تجدیدشدنی و کمتر از سوختهای سنگواره‌ای آلوده کننده‌اند، غنی است. با این حال هوا در ايسلند کاملاً تمیز نیست. درست است که میزان دی‌اکسید سولفور هوای ايسلند

ايسلند، جزیره یخ و آتش، در اقیانوس اطلس شمالی در حاشیه دایره شمالگان، حدود ۸۰۰ کیلومتری غرب اسکاتلند قرار دارد. بیش از نیمی از جمعیت ۲۶۰۰۰۰ نفری آن در ریک‌جاویک (پایتخت) یا نزدیک آن زندگی می‌کنند. در طول ماههای تابستان شمار توریستهای خارجی چنان زیاد است که تقریباً برابر ۶۰ درصد کل جمعیت بومی است. ايسلند با منظره طبیعی خود که در اروپا بی نظیر است زیباییهای خیره کننده بسیار دارد. خط ساحلی صحرای آن را آبدرده‌های آبی رنگ عمیقی شکاف می‌دهد که پناهگاه پرندگان بیشمار است. در ايسلند سواحل پوشیده از شن سیاه، آتشفشانها،

دره لانمانا لا توگار
واقع در
۱۰۰ کیلومتری
شرق ریک‌جاویک

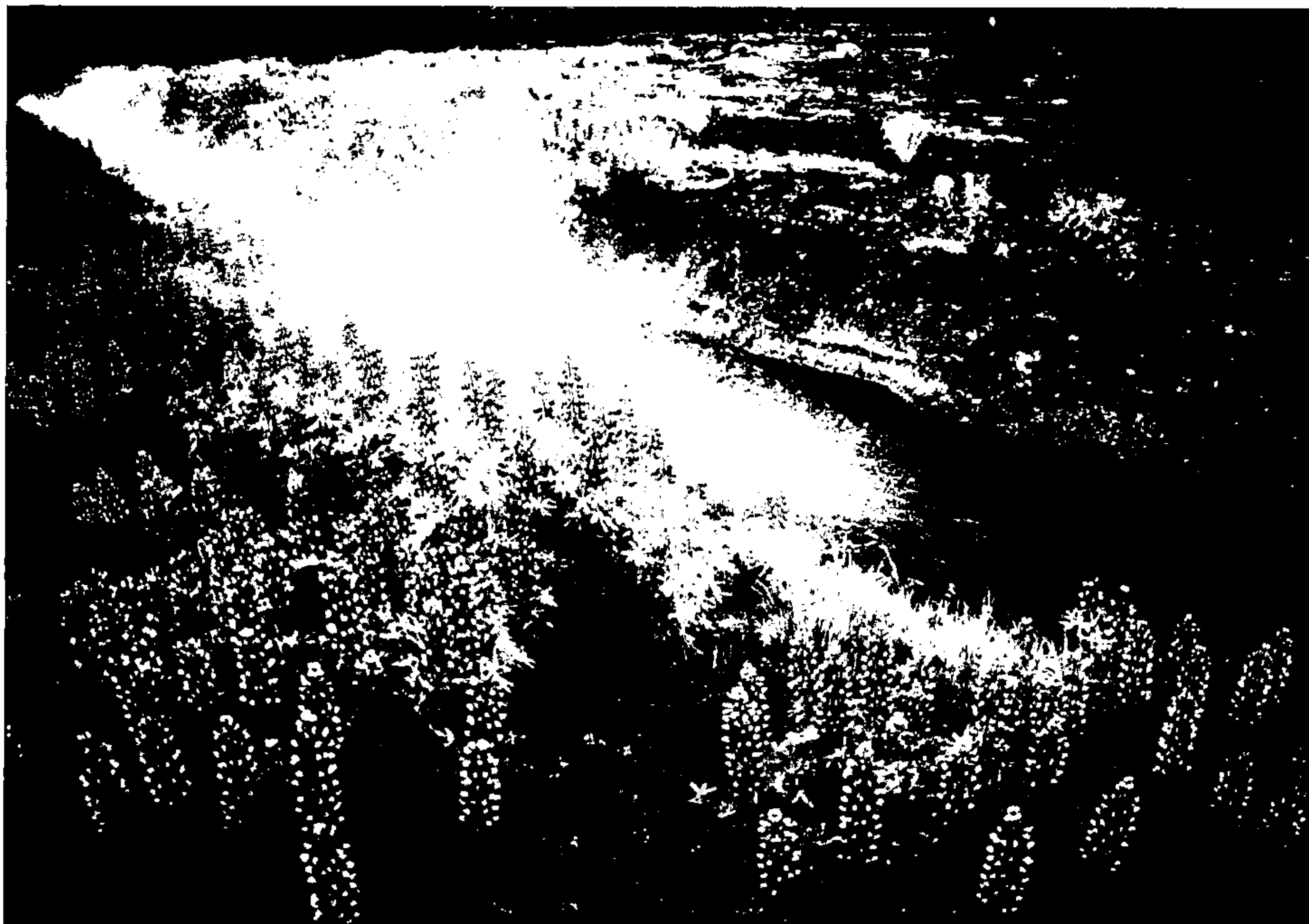
کوچکی چون اسبهای نادر آبی، فیل و شامپانزه کوتوله نیز هست. تنوع پرندگان چنان است که هنوز تمام آنها فهرست نشده‌اند. برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) و یونسکو با کمک آلمان ۲ میلیون دلار برای مطالعه جنگل جا و بهبود حفاظت از آن تأمین کرده‌اند. ■

جنگلی کوچک و دوست داشتنی

جنگل فرای خورخه در شمال شیلی، که وسعت آن بیش از ۸۰ هکتار نیست، از عجایب زیبای طبیعت است، اما موجودیت آن اکنون در معرض خطر قرار دارد. یکی از خوانندگان ما به نام دانیل یانز شرحی پر شور از یک «باقیمانده جنگلی هیدروفلوس (آبدوست)» فرستاده است که در منطقه‌ای خشک قرار دارد و علت وجود آن مهی است که تقریباً هر روز در ساحل اقیانوس آرام تشکیل می‌شود. برگهای درختان مه را جذب و حدود ۱۵۰۰ mm بارندگی سالانه تولید می‌کنند در حالی که در نواحی اطراف این جنگل بارندگی ۹۰ mm در سال است. این جنگل بقایای جنگلی بسیار بزرگتر است که به دلیل قطع درختان آن برای الوار و هیزم مورد بهره‌برداری بیش از حد قرار گرفته است. وزارت کشاورزی که پارک جنگلی ۱۰۰۰۰ هکتاری فرای خورخه را اداره می‌کند بیش از ۴۰۰ گونه گیاهی در این جنگل ثبت کرده است - عمدتاً گیاهگان (فلور) نیمه گرمسیری و کاکتوس - که مختص جنوب شیلی هستند. به گفته خواننده ما این جنگل حدود سالی سه هکتار درخت از دست می‌دهد و ممکن است به زودی ناپدید شود. اگر برای نگهداشتن مه به طریق مصنوعی، که از لحاظ فنی امکانپذیر است، اقدامی انجام نشود احیای جنگل در این منطقه امکان‌ناپذیر خواهد بود. برای اطلاعات بیشتر لطفاً با نشانی زیر مکاتبه کنید:

Daniel Yanez, rue aux Vaches,
Mestreville, 27950 Saint - Pierre
d'Autils, France ■





انبوه بلولوپین
(*Lupinus angustifolius*)
کنار رود آب گرم
نزدیک دهکده
استونگ.

زباله‌های سمی به مقدار کم به صورت مجاز صادر می‌شوند.

نهنگهای پرخور

کیفیت خاک ایسلند در خطر است. هنگامی که راهبان ایرلندی در قرن هجدهم برای نخستین بار ایسلند را دیدند احتمالاً جزیره‌ای پوشیده از جنگل را کشف کردند. امروز فقط دو جنگل مانده است که یک درصد این سرزمین را می‌پوشاند. در ۱۹۹۰، ۸۰۰۰ داوطلب ۳/۴ میلیون درخت کاشتند. بی‌تردید سه چهارم خاک این کشور دچار فرسایش است. گیاهان در این سرزمین به دلیل اقلیم ناملایم بسیار آهسته باززایی می‌کنند و کشاورزی، گله‌های جانوران، توریستها، وسایل نقلیه و برف‌نوردها باز هم بیشتر گیاهان را نابود می‌کنند.

جانوران جزیره تا کنون در خطر نبوده‌اند. جمعیت روباه قطبی یا ایساتیس (*Alopex lagopus*) در حال افزایش است. جمعیت پرنده زیاد و متنوع است. ایسلند هنوز نهنگ شکار می‌کند که برایش هم یک منبع غذایی سنتی است و هم خطری برای منابع صدف آن. این پستانداران دریایی متهم‌اند که منابع صدف را سریعتر از ماهیگیران ایسلندی تمام می‌کنند. اما درک این نکته افزایش یافته است که جمعیت نهنگ را باید مانند ذخیره گاههای ماهی، که برای هر گونه ماهی آن سهمیه‌ای تعیین شده است، خردمندانه کنترل کرد.

اگر دولت می‌خواهد ایسلند جزیره‌ای پاک باشد، باید در اجرای سیاست زیست‌محیطی جاه‌طلبانه خود، بویژه در رویارویی با دشواریهای مالی ناشی از کُند شدن رشد اقتصادی، دست به ابتکار بزنند.

کمتر از نصف مقدار متوسط این ماده در اکثر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است، اما میزان اکسیدهای نیتروژن هوای آن، که بیشتر از کشتیهای ماهیگیری انتشار می‌یابد، بالاتر است. در حال حاضر نشر دی‌اکسید سولفور ناشی از بهره‌برداری از بخار زیرزمینی برای تولید انرژی از نشر این گازها بر اثر فعالیت انسانی و سوزاندن سوخت سنگواره‌ای بیشتر است. منابع آب زیرزمینی فراوان و خوب‌اند، اما افزایش ساختمان و توسعه سریع توریسم و آبرزی پروری و نیز افزایش صادرات آب به صورت بطری، مراقبت دقیق از این منبع را ایجاب می‌کند. پساب خانگی، اغلب تیمار نشده، به اقیانوس ریخته می‌شود و جریانهای نیرومند آن را در دریا پراکنده می‌کنند. فقط ریک جاویک کارخانه جدید تیمار زباله صنعتی و خانگی دارد.

کسانی چون کلود لوی استروس و ژرژ دومزیل را مورد استفاده قرار می دادند. آنان در برنامه های کاربرد اصول تاریخ جهانی فرنان برودل مشارکت داشتند و از نظریه های محققان آمریکایی و آلمانی و انگلیسی بهره می بردند.

دومین دلیل از اهمیتی یکسان (اگر نخواهیم بگویم بیشتر) برخوردار است. تغییرهای نهادی، لغو محدودیتهای ضد دموکراتیک را در پی داشت. با آزادی باز یافته بیان، لغو سانسور و پایان «ایدئولوژیک کردن» گذشته، دوباره شرایط برای کار علمی محض مهیا شد. به علاوه، مردم لهستان، حاکمیت، قانونها و نهادهای خود را به دست آورده بودند و بدین ترتیب دیگر نیازی به توسل به تصویری آرمانی از گذشته برای تأکید بر هویت ملی نبود.

بنابراین، بازنویسی تاریخ در لهستان همانند دیگر کشورهای اروپای شرقی بر پایه سه ویژگی اصلی مشخص می شود. نخست، رد دیدگاهی یگانه از تاریخ، به عبارت دیگر رد هرگونه روایت رسمی از تاریخ. دوم امکان نگارش پیرامون گذشته بدون چشم پوشی از هیچیک از جنبه های آن، به عبارت دیگر امکان بحث در جوی از آزادی کامل انتقادی و در حضور همه که بیشتر پیرامون تفسیر واقعیتها باشد تا وجود این واقعیتها. سومین ویژگی عبارت است از کنار گذاردن هر اندیشه ای که تاریخ را به منزله جانشینی برای نهادهای عمومی می پندارد و آن را راهی برای دادن احساس هویت به ملت در نظر می گیرد. تاریخنگاری باید نقش رسالت اسطوره سازی خود را کنار بگذارد و نیروهای خود را وقف تحلیل فرایندهای تاریخی کند. و بدین ترتیب، اجتماع و علم تاریخ، هر دو از غنای بیشتری برخوردار می شوند. ■

این مبارزان از سیر رویدادها بالطبع با تفسیر رسمی کاملاً متفاوت بود.

جنبش عظیم سولیدارنوس (همبستگی) در سال ۱۹۸۰ مهمترین نمود این پدیده بود. تقریباً تمامی اعضای جنبشهای پیشین به طور علنی به این جنبش پیوستند و تعداد مخالفان فعال به چندین میلیون نفر رسید. اعلام «حکومت نظامی» به گسستی قطعی میان «تاریخ رسمی» و «تاریخ حقیقی» انجامید، همان گونه که اکثریت مردم خواستار آن بودند.

اسطوره زدایی

همزمان با فروپاشی نظام کمونیستی در ۱۹۸۹، نگرش تحمیلی این نظام نسبت به تاریخ نیز فرو پاشید. تاریخی که شاهدان عینی زنده خلق کرده بودند و روایتی که در سالهای پیشین «قوت قلب» بود، دوباره بر سر زبانها افتاد. علم تاریخنگاری محض نیز پویش جدیدی را تجربه کرد.

این امر بنابر چند دلیل است. اولین دلیل، وجهه ملی و بین المللی علم تاریخ لهستان است. از قرن نوزدهم به بعد، جامعه لهستان برای تاریخنگارهای کشور احترام زیادی قائل بود. همچنین در میان محققان تاریخ گذشته و معاصر، تاریخنگارانی که در جناح مخالف بودند، اعتماد بیشتری را به خود جلب می کردند. مردم بیشتر راغب بودند نظریه هایی را که هنوز مردمی نشده بودند بپذیرند، به علاوه، هنگامی که تاریخنگارهای لهستانی، تاریخ ملی خود را می نوشتند، مشارکشان با تحقیقات بین المللی و همکاریشان با دانشگاههای بسیاری از کشورها بر اعتبار آنان می افزود. محققان لهستانی از مدتها پیش، انسان شناسی فرهنگی

در آوریل ۱۹۴۳، نیروهای آلمانی، یک گور دسته جمعی از هزاران افسر لهستانی را کشف کردند. این افسران توسط نیروهای امنیتی شوروی و در جنگل کاتین (در روسیه) اعدام شده بودند. تصویر پایین، شناسایی هویت جسد ها را نشان می دهد.



پس از رهایی از سلطه
ایدئولوژی
مارکسیستی، شماری
تاریخنگاران
می‌گوشتند گذشته
تاریخی روسیه را از
دیدگاهی تازه
بررسی کنند



Radslav Zlický r. 929

رویاهای بر باد رفته نوشته اوا اشمیت هارتمان

تاریخ گذشته ملت دیگر بار رخ می‌نمود، خاطره وقایع ناگوار و خصومت‌باری که دیرزمانی فراموش شده بود، مثلاً همزیستی دشوار چکها و اسلواکها در زمان نخستین جمهوری دموکراتیک چکسلواکی در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۸، از نو زنده شد. بهره‌برداری صنعت جهانگردی از شخصیت فرانتس کافکا موجب شد که سرنوشت اقوام آلمانی و یهودی منطقه بوهم، که در فاصله بین دو جنگ جهانی نزدیک به یک سوم جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، زیر سؤال برود. در نتیجه بحثهای پرشوری درگرفت که به دنبال آن در اندک زمانی بسیاری از رنجها و مصائب گذشته یادآوری شد، و درمورد نحوه برخورد گروههای قومی با سرکوب حکومتگران و نحوه کمک آنها به قربانیان شکنجه‌های وحشیانه سؤالاتی مطرح شد. اسطوره سنن دموکراتیک چک کم کم از میان می‌رفت. محور اصلی بحثها سؤالاتی بود که امروز در سراسر اروپا مطرح است، و آن اینکه آیا همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام مختلف در یک کشور دموکراتیک امکانپذیر است؟ و اگر پاسخ مثبت است، چگونه؟ تاریخ چکسلواکی بخصوص در این زمینه سرشار از تجربیات

در چکسلواکی، همچون دیگر کشورهای اروپای شرقی، دوران پس از کمونیسم با کشف دوباره آنچه تا پیش از این ناشناخته و ممنوعه بود آغاز شد. تاریخ کلیساها و مذاهب، آداب و رسوم اشرافی و زندگی خصوصی سیاستمداران «بورژوا» پرطرفدارترین موضوعات رسانه‌ها و کتابها بود. باشگاههای سنتی رونق تازه‌ای گرفت و میراث تاریخی و فرهنگی پراگ و دیگر شهرها به صورت جاذبه‌های جهانگردی درآمد.

دولت آزاد شده چکسلواکی مشروعیت خود را در لابلای صفحات گذشته کوتاه اما درخشانش جستجو می‌کرد. لیکن به تدریج که غبار ابهام زدوده می‌شد و وجوه مختلف

اوا اشمیت هارتمان

جامعه‌شناس و مورخ چک در کارولینوم کولگیوم مونیخ (آلمان) به تدریس اشتغال دارد. وی مؤلف مقالات تحقیقی متعددی در زمینه تاریخ جدید اروپای مرکزی، تاریخنگاری و اندیشه‌های سیاسی است.

اکثریت چک دولت جدیدالتأسیس را مظهر تحقق تلاش خود برای رهایی از قدرت خاندان آلمانی زبان هابسبورگ می‌دانست و جمهوری نوپا را کشور «چکها» قلمداد می‌کرد. چکها تلاش اقلیتها برای کسب خودمختاری را نادیده گرفتند، و با اعمال نفوذ زیرکانه توانستند بدون سازش با دیگر اقلیتهای قومی و با کنار گذاشتن آنها از صحنه قدرت نظام پارلمانی را به نفع خود در کشور مستقر کنند.

سقوط دیکتاتوری کمونیستی و احیای دموکراسی در ۱۹۸۹ واکنشهای متفاوتی را میان چکها و اسلواکها برانگیخت: چکها از دموکراسی دم می‌زدند، حال آنکه اسلواکها نگران نابودی هویت ملی خود بودند. سه سال بعد هر یک از دو ملت راه خود را در پیش گرفت و کشور مستقلی تشکیل داد. مباحثات عمومی که راجع به گذشته درمی‌گرفت حاکی از آن بود که مسائل به صورتی لاینحل درآمده‌اند. یکبار دیگر آشکار شد که دموکراسی نوشداروی حل مناقشات قومی نیست.

دوران سوءظن

باری، رفته رفته چکها دریافتند که در گذشته سنن دموکراتیکشان آنان را از ارتکاب جنایات جمعی بر علیه قومیتهای دیگر باز نداشته است. امروز این سؤال از سوی مردم مطرح است که سلب مالکیت از سه میلیون آلمانی پس از جنگ جهانی دوم، مهاجرت اجباری آنان از کشور و مصادره اموالی که بر جا گذاشته بودند، تا چه حد به استقرار دیکتاتوری حزب کمونیست در ۱۹۴۸ کمک کرد. مورخان نیز غالباً درباره موضوعات مورد توجه عامه از قبیل اعتقاد عموم به گناه جمعی آلمانیها در پایان جنگ جهانی دوم، نادیده گرفتن آزادیهای فردی، اعتقاد کورکورانه به پیشرفت و ایمان بی شائبه به رهبران سیاسی منفرد به بحث می‌پردازند.

مورخان همچنین بیشتر تمایل دارند حاکمیت کمونیسم را در زمینه کلی تاریخ چک بررسی کنند، نه آنکه آن را حکومت زورگویی بدانند که در یک مقطع از سوی نیروهای بیگانه - یعنی شوروی و اقمارش - بدون مسئولیت مشترک مردم چک به آنها تحمیل شده بود. امروزه این فرضیه که جامعه چک بر پایه سنن آرمانگرایانه دموکراتیک بنا شده و شر و فساد از بیرون به آن راه یافته است، طرفداران معدودی دارد. برعکس، مردم می‌پرسند چطور شد که اقشار وسیع خلق چک فریب ایدئولوژی کمونیستی را خوردند، چرا تنها عده بسیار اندکی آشکارا به مخالفت با رژیم پرداختند، و کمونیستها چگونه با استفاده از دعوی هویت ملی توانستند آرای عمومی را به سوی خود جلب کنند؟

این تناقض درمورد برداشت سنتی از تاریخ، منبع اطلاعات ارزشمندی است. در واقع این تناقض نشان می‌دهد که طرد نخبگان، دیدگاه توده‌ای نسبت به سیاست، و گرایش به سمت یک حکومت مقتدر عناصر همیشگی حیات مردم چک است که در فرهنگ سیاسی چکسلواکی کمونیستی و چکسلواکی بورژوا به یکسان به چشم می‌خورد. رفته رفته آشکار می‌شود که کمونیستها اسطوره‌های سنتی تاریخ چک

در این کارت پستال که از روی یکی از تابلوهای آدولف لیشر چاپ شده، قدیس ونسلاس (واتسلاو اول) دیده می‌شود. او که قدیس حامی و مدافع ملت چک شناخته می‌شد از ۹۲۱ تا ۹۲۹ بر بوم فرمانروایی کرد.



گرانبهاست.

آگاهی نسبت به تاریخ چک در قرن نوزدهم و در عصری پا گرفت که جامعه چک به عنوان یک بخش جدانشدنی از امپراتوری خاندان هابسبورگ برای خود هویت ملی کسب کرد. مورخان چک برای مقابله با سیادت اتریشیهای آلمانی زبان - که سد راه وحدت ملی شان بود - بر اصالت فرهنگی و تاریخی ملت خود پای می‌فشردند. در عین حال، اعضای جامعه چک به امید آنکه به تناسب جمعیت خود، در کشور چند ملیتی اتریش جایی برای خود باز کنند، در راه اعتلای دموکراسی در آن کشور از هیچ کوششی فروگذار نکردند. اندیشه هویت ملی چک که به دلیل ویژگی دموکراتیکش از دیگران متمایز است، در آن زمان نضج گرفت، و بی شک همین اندیشه بود که در ۱۹۱۸ چکسواکی را به سوی پذیرش دموکراسی پارلمانی رهنمون شد.

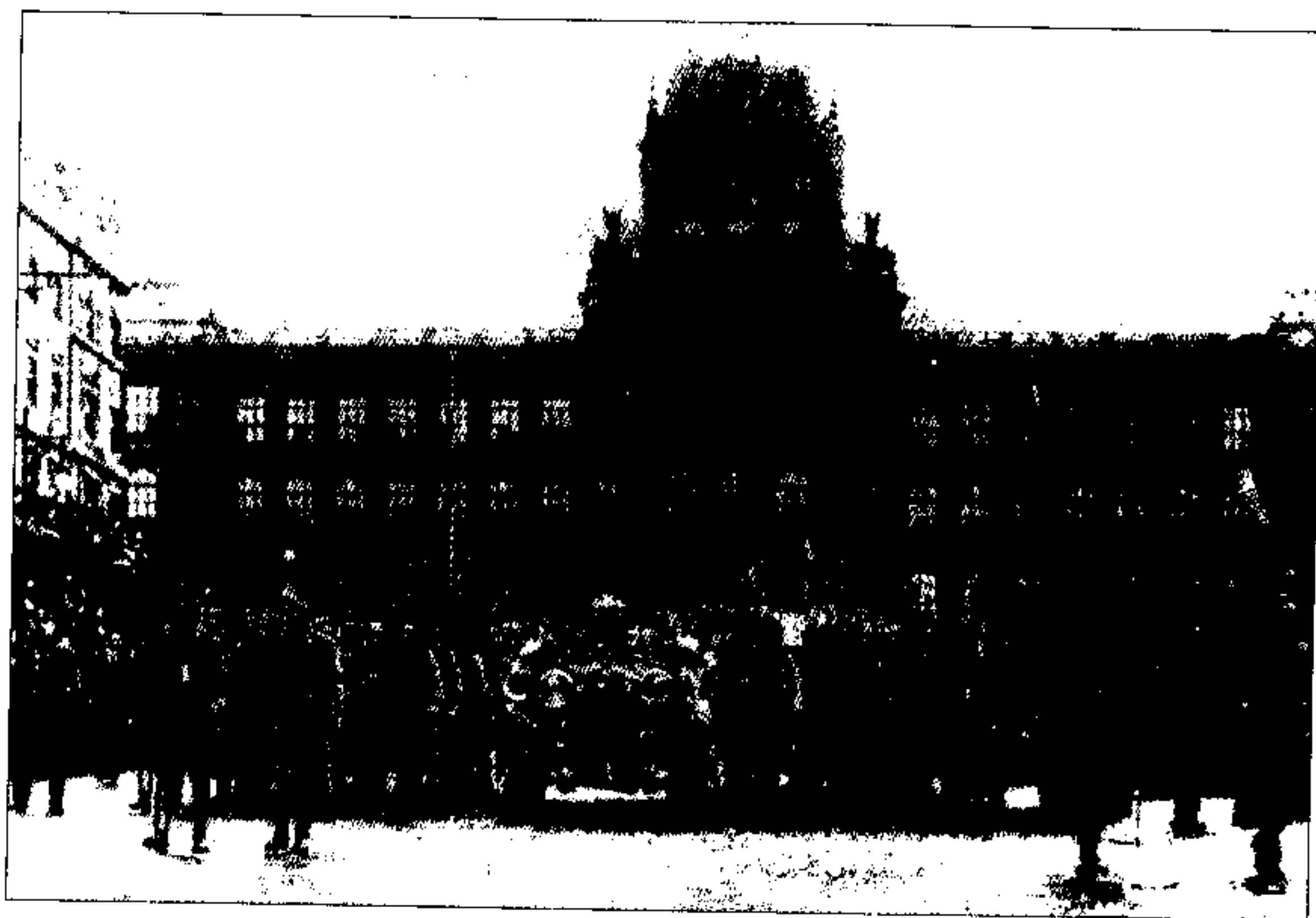
ولی چکها تنها وارثان جمهوری جدید نبودند؛ هر چند کشور در دست آنها بود اما اقلیتهای قومی دیگری از جمله اسلواکها، آلمانیها و مجارها نیز در این کشور به سر می‌بردند.

خود علاقه دارند. آیا همه مورخانی که در رژیم کمونیستی اجازه نشر آثار خود را می‌گرفتند آلت دست قدرت حاکمه بودند یا اینکه می‌توانستند نتایج واقعی تحقیقات خود را منتشر کنند؟ آیا می‌توان به مورخی که در خدمت رژیم کمونیستی بوده اعتماد کرد؟ آیا برای مطابقت دادن تاریخ با اصول تاریخنگاری مدرن تنها کافی است که آن را از واژگان مارکسیستی بپیراییم و با حذف و اضافات اندکی به بازار عرضه کنیم؟

اصل تردید

در مدارس و دانشگاهها، همه از نبود اسناد تاریخی شکوه دارند: نشریات تاریخی با مشکلات مالی مواجه‌اند، و این درحالی است که جمهوری چک با ده میلیون نفر جمعیت، برای کتابهایی که اصولاً برای استفاده متخصصان نوشته شده‌اند، بازار پرفروشی نیست. این مشکلات عملی موجب می‌شود که عده‌کثیری از مردم به گذشته با دیده تردید بنگرند اما در واقع این جو تردید از بسیاری جنبه‌ها با پدیده عالمگیر دگرگونی آگاهی در جوامع مدرن همخوانی دارد. در غرب، فرایند تجزیه تصورات تاریخی که از قرن نوزدهم شروع شد و تا دهه ۱۹۵۰ در تمام منطقه عمومیت داشت، هر چند روندی کندتر، لیکن بی‌شباهت به تحولات جاری جامعه چک نبود. در اروپای امروز چه کسی می‌تواند ادعا کند که بهترین نسخه برای نظام سیاسی مطلوب از آن انگلیسیهاست؛ فرانسویان یگانه آفرینندگان فرهنگ‌اند؛ یا آلمانیها از برقراری دموکراسی عاجزند؟ بنابراین این واقعیت که در دوران پس از کمونیسم تفسیر دوباره تاریخ وجود مختلف گذشته چکها را بر ملا می‌سازد و نشان می‌دهد که چکها اصولاً «دموکراتها»ی بهتر یا بدتری از دیگر اقوام نبوده‌اند، نباید ما را به شگفتی وا دارد.

رویکرد تاریخی جدید آشکار ساخت که بسیاری از مفاهیم تاریخی، که زمانی اصول مسلم علمی به‌شمار می‌آمدند، چیزی جز اسطوره نیستند، هر چند که واقعیات به تدریج به متون درسی مدارس راه خواهند یافت. محو یکشنبه اسطوره‌های سنتی تاریخ برای بسیاری از مردم ضربه سختی خواهد بود. امروز مردم باید یاد بگیرند که به جای آنکه به سناریوهای ترسناک بحران بار دیگر رنگ تردید بزنند، در کنار این تردیدها زندگی کنند. اسطوره‌زدایی از سنن دموکراتیک جامعه چک بینش جدید و ارزشمندی نسبت به روابط پیچیده‌ای که پایان دموکراسی در سالهای بین دو جنگ را رقم زد، به بار آورده است و آینده دموکراسی چک در گرو همین بینش است. ■



را به گونه‌ای دیگر تفسیر کردند و بویژه تعصباتی را که عمیقاً در افکار عموم ریشه دوانده بود، دستمایه ایدئولوژیک خود قرار دادند.

با این حال هضم این دگرگونی سریع در خود آگاهی تاریخی برای جامعه دشوار است. عقاید جدیدی به زبان ساده بیان می‌شود که غالباً به جای ارزیابی و نقد هوشیارانه، به تعصبات افراطی و عدم سازش می‌انجامد. آنچه دیروز مایه مباهات بود امروز مایه ننگ است و بالعکس. بحثها، براساس شعارهایی که در آنها روابط پیچیده تاریخی جنبه شخصی به خود می‌گیرد و به صورت ساده شده با عبارات و کلمات صریح، به سرعت به مجادلات تند و آتشین می‌انجامد. از سوی دیگر تا همین چند سال پیش مورخان هاتفانی معتبر بودند که کلامشان وحی منزل تلقی می‌شد حال آنکه امروز بی‌اعتباری متون تاریخی مورد اعتراض همگان است.

پس در واقع شیوه نگارش تاریخ در چند دهه گذشته موضوع اختلاف میان افرادی است که به کشف تاریخ گذشته

بالا، توماس گاریگ مازاریک
نخستین رئیس جمهوری چکسلواکی
(۱۹۳۵-۱۹۱۸)، در ۱۹۱۸ به میدان
ونسلاس پراگ وارد می‌شود.
پایین، تظاهرات در میدان ونسلاس
پراگ، در نوامبر ۱۹۸۹، طی انقلاب
آرامی که به انتخاب واتسلاو هاول،
نویسنده جناح مخالف دولت،
به ریاست جمهوری انجامید.

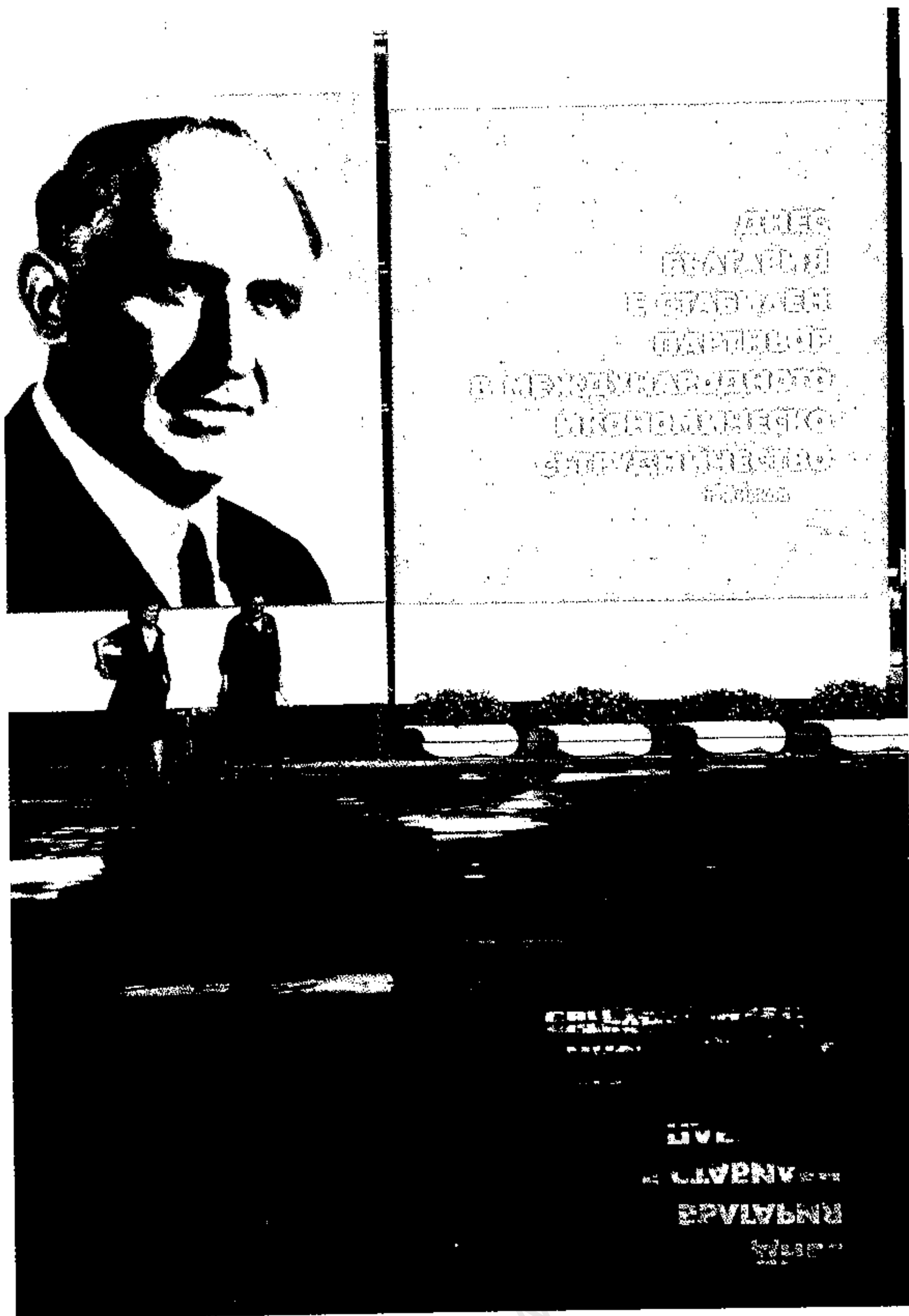
بلغارستان

یک جامعه‌شناس از چگونگی
بازنگری و اصلاح تاریخ
سخن می‌گوید

هنگامی که حافظه

فریب می‌دهد

نوشته لیلیانا دیانوا



یک پوستر تبلیغاتی که
تئودور ژیسوکف، دبیرکل حزب
کمونیست بلغارستان
(از ۱۹۵۴ تا ۱۹۸۹) را به همراه
نوشته‌ای که درباره قدرت اقتصادی
کشور به لاف و گزاف پرداخته است،
نشان می‌دهد.

عجیب و غریب‌ترین تصاویر «شمایل نگاری» کمونیستی او را به نحوی ترسیم کرده است که گویی داس و چکشی در دست می‌گرداند. از سوی دیگر کتابهای تاریخ امروز نیز از ذکر «جنبه‌های مثبت پرولتاریا» احتراز می‌کنند و عبارات مقدس پیشین نظیر «قیام توده‌ای ضدفاشیستی»، «انقلاب شکوهمند اکبر» را حذف می‌کنند. شاید آنچه جامعه‌شناس فرانسوی ژان بودریار «نوعی بازنویسی تاریخ درست در نقطه مخالف روایت توتالیتری» می‌خواند، همین باشد.

یک بررسی جامعه‌شناختی

در بلغارستان یک برنامه پژوهشی وسیع درباره «بازنویسی تاریخ» به اجرا گذاشته شده است. محتوای این برنامه بیشتر جامعه‌شناختی است تا تاریخی و آنقدر به کشف حقایق رویدادهای گذشته علاقه‌مند نیست که به درک چگونگی تفسیر آنها در روایتهای گوناگون درباره «بازنویسی» تاریخ. محتوای کتابهای تاریخ و درسهای تاریخ که در موزه‌های تاریخ خود را نشان می‌دهند، و زندگینامه‌ها همگی به عنوان بخشی از این برنامه مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

«گذشته، بیش از پیش غیرقابل پیش‌بینی می‌شود». این حکم ضد و نقیض چیزی است که مردم بلغارستان به گونه فزاینده‌ای با آن آشنا می‌شوند. مردم بلغارستان، البته نه برای نخستین بار، سئوالات زیر را از خود می‌پرسند، آیا قدرت گرفتن کمونیستها در ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ محصول یک «قیام مردمی» علیه دیکتاتوری پادشاهی - فاشیستی و بدون مداخله مستقیم ارتش سرخ بود یا حاصل کودتایی که به وسیله باند توطئه‌گران و تروریستها تحت حمایت سلاحهای روسی انجام گرفت؟ آیا بلغارستان هرگز فاشیست بوده است؟ چه کسی مانع از اخراج یهودیان از کشور و فرستادن آنها به اردوگاههای کار اجباری نازیها شد؟ حزب کمونیست یا شاه بوریس سوم؟ دولت جدید که در ۱۹۴۴ تشکیل شد در یکی از نخستین دستورات خود از معلمان خواست که «در درسهای تاریخ از توضیح اقدامات مثبت سلاطین خودداری کنند، بر ویژگی استبدادی حکومت آنها و مبارزه مردم تحت ستم تأکید ورزند». می‌بایست کارگران و دهقانان پیروزمند را بزرگ جلوه داد. تاریخ بدین طریق بازنویسی شد. عجیب نیست که در کتابهای تاریخ اسپار تا کوس را «پرولترا» می‌خوانند و

انجام داده‌اند یا در موارد ناچاری، به وسیله یک آدم رذل و به نام فرد مورد نظر انجام گرفته است. آنچه در زندگینامه‌هایی که ما گرد آورده‌ایم جالب است جرح و تعدیلها، احساس گناه، توجیه کردنها و دلیل تراشیهاست. موضوعاتی از این دست در مراسم تدفین ذکر نمی‌شوند، اما به دلیل مسکوت ماندنشان می‌توان آنها را دقیقاً مورد توجه قرار داد.

ما لایه‌های گوناگون یک زندگینامه را بررسی و مقایسه می‌کنیم تا ساخت آن را بشناسیم، و موارد مانده یا سانسور شده یا مورد تأکید آنرا تشخیص دهیم و مسائل حساسی را که از توضیح آنها شانه خالی شده است (مثلاً در مورد فردی از طبقه متوسط که به حزب کمونیست پیوسته است) و اظهاراتی را که قبح اعمال را کاهش می‌دهند (مثلاً حسن تعبیر از جرمی به این صورت که آنرا «خطای جوانی» بخوانند یا سازشی را «عمل بخردانه تجربه» نام نهند) مشخص سازیم. به عبارت دیگر ما می‌کشیم چگونگی «معارف‌سازی» زندگینامه‌ها را بفهمیم.

رازگشایی زندگینامه‌ها

ما چهار نوع زندگینامه را مشخص کرده‌ایم. در هریک از آنها فرد مورد بحث همیشه فردی خارج گود است که تا حدی از رویدادها جدا شده است.

نخستین نکته‌ای که در زندگینامه رهبران کمونیست جلب توجه می‌کند بیگناهی شگفت‌انگیز آنان در همه رویدادهاست. مثلاً درباره آنتون یوگف، نخست وزیر سابق، می‌گویند که او «برای دستیابی به جامعه‌ای انسانی مبارزه کرد که تحقق نیافت، اما این تقصیر او نبود... مقدر نبود که رؤیاهای او تحقق یابد. دیگران مقصرند» اما در جای دیگر یوگف را «بزرگمرد انقلاب» و «یکی از قهرمانان تاریخ که همواره بدان تعلق خواهد داشت» توصیف کرده‌اند.

بنابراین «بزرگمرد» تاریخ را می‌سازد، اما مسئول آنچه روی می‌دهد نیست. این منطق عجیبی است، اما منطقی است که از بی‌منطقی خود آگاه است و می‌کوشد تا کامیابی یوگف را با ذکر این مطلب که «از خطا نیز مصون نماند»، توجیه کند. این نمونه‌ای رایج از خارج ساختن افراد از زیر بار مسئولیت است. خطا محکوم می‌شود، اما از یک منبع خارجی منشأ می‌گیرد. افراد رذلی نظیر تئودور ژیوکف هم وجود دارند که «قدرت را ربودند». گذشته از این یوگف «درباره مسائل عقاید خود را داشت و ژیوکف شرور، دبیرکل حزب کمونیست، را راضی نمی‌کرد». ما در این نوع زندگینامه شاهد آن هستیم که چگونه ایده آل فرد انقلابی، یعنی «جامعه انسانی»، به هنجار بدل می‌شود.

همین روش را می‌توان در زندگینامه اشخاص معمولیتر نیز مشاهده کرد: «او نسبت به هیچ‌کس احساس گناه نداشت»، یک عبارت رایج است. می‌توان با تغییر تأکید در یک زندگینامه شخصیت مورد نظر را بیگناه جلوه داد. زندگی یک رزمنده همیشه به صورت ایثارگری و فداکاری تصویر می‌شود: «متعهد ساختن کامل خویش برای ایجاد یک زندگی جدید و خود را وقف این منظور کردن». و حتی اگر افراد بی‌ارزش، خودپرستها و سودجویان یا «مردمی که تصادفاً روی صحنه تاریخ قرار گرفته‌اند» آنها را فریب می‌دادند، «انقلابیون واقعی همیشه از تضاد میان آرمانی (هنجار) و واقعیت، که با آن سرستیز داشتند، بیزار بودند». این انقلابیون همیشه از خطاها به خشم می‌آمدند و به عنوان اعتراض و

با بررسی شیوه‌های نگارش هر یک از زندگینامه‌ها می‌توان رابطه‌ای دوطرفه میان زندگینامه و تاریخ مشاهده کرد. این زندگینامه‌ها نشان می‌دهند که مردم چگونه زندگی خود را ارزیابی می‌کنند و چگونه می‌کوشند با منطق ساختن آن با استنادهای جدید بدان «مشروعیت» بخشند. ما از بررسی این زندگینامه‌ها می‌توانیم بفهمیم که چگونه تفسیرهای جدید از برخی رویدادهای تاریخی در زندگینامه‌های «تجدید نظر شده» جای گرفته است. در این کار دو روند متفاوت دخیل‌اند: معنا بخشیدن به زندگی خود و استفاده از تاریخ زندگی فرد برای مفهوم بخشیدن به گذشته. با مشاهده این مطلب که چگونه به وسیله افراد مختلف برخی رویدادها مورد تأکید قرار می‌گیرند، حقایق مهم از قلم می‌افتند و جزئیات ظریف برجسته می‌شود و آنچه فروید «حافظه - غربال» خوانده بود، هستی می‌یابد، می‌توان لایه‌های مختلف را در حافظه جمعی تشخیص داد.

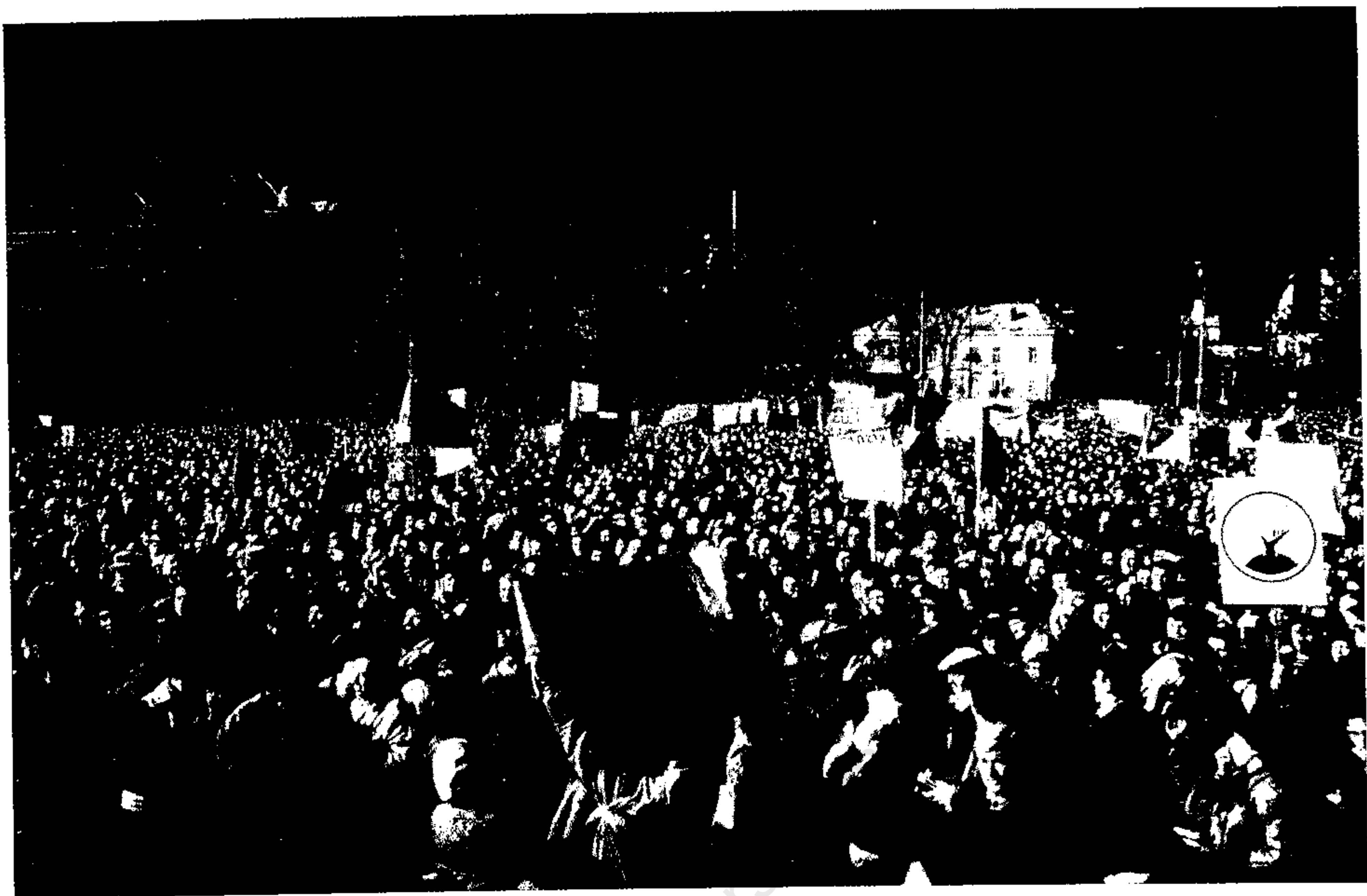
در این مفهوم ممکن است دشوار باشد که دقیقاً بگوییم «در ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ چه روی داد». ما در عوض باید بینیم تفسیرهای مختلف از ۹ سپتامبر چه هستند یا ۹ سپتامبرهای گوناگون را که در لایه‌های مختلف حافظه جمعی جای گرفته‌اند، مشخص کنیم. باید بینیم آنهایی که زمانی خود را «مبارزان فعال کارزار علیه فاشیسم و سرمایه‌داری می‌نامیدند» اکنون برای ما چه بازگو می‌کنند؟ و قربانیان آنها چه سخنی برای ما دارند؟

ما برای انجام این تحلیل از طیف متنوعی از روشهای جامعه‌شناسی و تعدادی منبع استفاده می‌کنیم. ما با گردآوری داستان زندگی مردم بدان‌گونه که در مدایح مراسم دفن آنها تشریح شده است و گفتگوهای بعدی با آنهایی که این افراد را می‌شناختند سعی کردیم جهت زندگینامه‌هایی را که امروز نوشته می‌شوند، به وسیله اشخاصی که در دو سوی قضیه قرار دارند تشخیص دهیم.

ما به شیوه‌ای که مردم دستکاریهای ناپخته خود را (چه آگاهانه، چه غیر آن) در گذشته خویش به عمل می‌آورند، نمی‌پردازیم. آنچه برای ما جالب است شیوه تدوین مجدد و ناآگاهانه رویدادهای زندگی یک شخص در زمان تدفین اوست. ما در همه زندگینامه‌ها با رد گناه و انکار اعمال زشت و شریر مواجه بوده‌ایم. بدیها انکار می‌شوند: بدیها را دشمنان

در سپتامبر ۱۹۴۴، ارتش شوروی بلغارستان را اشغال کرد. یک دولت ائتلافی علیه آلمان اعلان جنگ داد. در زیر در شهرک کوچک لووتس، جمعیت به ارتش سرخ خوشامد گفته و شعارهای ضد فاشیستی سر می‌دهد.





یک تظاهرات به طرفداری از اصلاحات
در صوفیه در ۱۹۸۹.

کمونیستها نبوغ خلاق او را درهم شکستند.

در اینجا نیز این گسستگی و زوال از خارج به وجود می‌آید. اگر چنین چیزی روی نمی‌داد «این استعداد فرهنگی» ناپود نمی‌شد (گویی زندگی در یک محیط ناب و ایده‌آل می‌گذشت که تنها «واقعیت کثیف» سوسیالیسم می‌توانست آن را بیالاید). کمونیسم همچون علت اصلی تباهی زندگی تصویر می‌شود. فلان شخص به این دلیل ناکام ماند که فاقد یک «زندگی عادی» بود و «زندگی عادی» بدون یک «جامعه عادی» ناممکن است. کسانی که سرگذشتشان در این دسته جای می‌گیرد خود را مالک یک استعداد و نبوغ ویژه می‌دانند که روی دیگر سکه «فساد موروثی است» که کمونیستها دیرزمانی آنها را بدان توصیف می‌کردند (بهانه‌ای برای آنکه «گارد قدیمی» و «بورژوازی» را مدام آزار دهند). از نظر قربانیان سرکوب همه، به‌استثنای کسانی که در جبهه آنها قرار دارند، پیش پا افتاده، متظاهر و فرومایه‌اند.

چهارمین دسته شامل کسانی است که «بر فشار محافل سوسیالیستی غلبه کردند»، کسانی که «استعداد فرهنگی آنها امکان رشد و تکامل یافت». در واقع آنها نیز در میان «جو مسموم تنفر و دشمنی» زندگی می‌کردند، اما «بذر نیکی می‌افشاندند». هر چند آنها نیز با «اکنون ناگوار» روبه‌رو شدند، اما «بخشی از سنتها» باقی ماندند و به‌پوچی و تهی بودن زندگی معنا بخشیدند.

در این دسته نیز ما با همان دوگانگی فاجعه‌بار روبه‌رو هستیم: زندگی میان «یک اکنون ناگوار» و «سنت»، میان «دیروز» و «امروز» و میان «گارد قدیمی» و «انسانهای جدید» دو پاره شده است - دو گروه برای همیشه از هم جدا شده‌اند.

شکایت به‌نوشتن نامه می‌پرداختند: این یکی از ویژگیهای شاخص این دسته زندگینامه‌هاست. شیوه دیگر تیره کردن انقلابیون، تأکید بر «بی‌غرضی» آنها و «رد امتیازات و امکانات» از سوی آنها با عباراتی نظیر «او هیچ‌گونه مال و منالی از خود به‌جا نگذاشت» یا «او اختراعات خود را به‌انجمن حرفه‌ای خود بخشید».

نکته اصلی در این فداکاریها چیست؟ چگونه این انسانهای بی‌غرض و فداکار چنین جامعه‌ای را می‌سازند؟ یافته‌های ما از پذیرفتن مسئولیت حکایت می‌کنند. هرگونه فعالیت برای ساختن سوسیالیسم در هر سطحی بدین معنا بود که شخص می‌بایست در ماشین عظیمی که به‌این کار می‌پرداخت همچون چرخ دنده‌ای باشد. اعماق شخصیت و هویت (که در تحلیل نهایی تکلیف مسائل مربوط به اخلاقیات و گناه در آنجا معلوم می‌شود) از این رهگذر تأثیری جدید نمی‌پذیرفتند.

زندگینامه‌های کسانی که پس از ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و از آنها اعاده حیثیت شده است به‌دسته سوم تعلق دارد. یکی از ویژگیهای شاخص ماجرای مصیبت‌بار زندگی آنها احساس گریزناپذیری از یک سرنوشت حاکم نامعقول و تخطی‌ناپذیر است. ویژگی مشترک تمامی این سرگذشتها و ارزش‌گذاریهایی که بر آنها مبنی هستند، تضاد میان «وحشیهای کمونیست» از یک طرف و «ما موجودات برتر» از سوی دیگر است. زندگی به‌دو بخش تقسیم شده است: «پیش از انقلاب آدم خوشبختی بود» و پس از آن «زندگیش با دشواری رو به‌رو شد» یا «متوقف گشت». زن روشنفکری از «یک خانواده با فرهنگ» می‌گوید: «او مرد با استعدادی بود، اما از حرکت باز ماند:

لیلیانا دیانوا

اهل بلغارستان، در دانشگاه صوفیه جامعه‌شناسی تدریس می‌کند و عضو مؤسسه انتقاد اجتماعی کشور است. کارهای منتشر شده او از جمله شامل «جامعه‌شناسی اشکال نمادین» (صوفیه، ۱۹۹۳) و تعدادی مطالعات درمورد جامعه‌شناسی شخصیت است.

مطالعات تاریخی یونسکو

مورخان غالباً بدون آنکه ذره‌ای از تعهد خود به کوشش برای یافتن حقایق تاریخی بکاهند، روشهای کار و مسائل مورد مطالعه خود را تغییر می‌دهند. همان‌گونه که مارک بلوخ، مورخ فرانسوی، نوشت: «هر عصر، گذشته را از دید مسائل مورد توجهش بازسازی می‌کند»

از زمان سقوط دیوار برلین و فروریزی بلوک شوروی، کشورهای بسیاری به بازنویسی تاریخ خود اقدام کرده‌اند. روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی و نیز جمهوریهای سابق شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی همچون آذربایجان، گرجستان و تاجیکستان از جمله این کشورها هستند که در آنها به منظور بازسازی یک هویت فرهنگی ملی تمایل بارزی برای بررسی گذشته به چشم می‌خورد.

در زمانی که ایدئولوژیها و مدل‌های نظری در همه جا زیر سؤال رفته‌اند، شیوه‌های نگرش تازه به گذشته را در غرب نیز می‌توان مشاهده کرد. برای مثال انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را دیگر منحصرراً رژه رو به جلوی آزادی و پیشرفت نمی‌دانند. تحلیل این انقلاب اکنون حاوی نگرش عینی به برخی حوادث نظیر «دوره ترور» و شورش شوانهاست که طی آنها آزادیها و هویت‌های فرهنگی سرکوب شدند.

دیرزمانی پیش از آنکه این تغییرات به وقوع بپیوندند، یونسکو پروژه‌های تاریخی متعددی را به اجرا گذاشته بود، از جمله مطالعات مربوط به تاریخ توسعه علمی و فرهنگی بشر، تاریخ‌های عمومی افریقا، آسیای مرکزی، امریکای لاتین و کارائیب. این پروژه‌ها از روالهای علمی تازه‌ای در تحلیل تاریخی، برداشتهای مختلف از تاریخ و روش‌شناسیهای مناسب (نظیر استفاده از سنن روایی افریقا) استفاده می‌کردند تا با بهره‌گیری از طیف گسترده‌ای از دیدگاهها، حقایق را مشخص ساخته و تفسیر کنند.

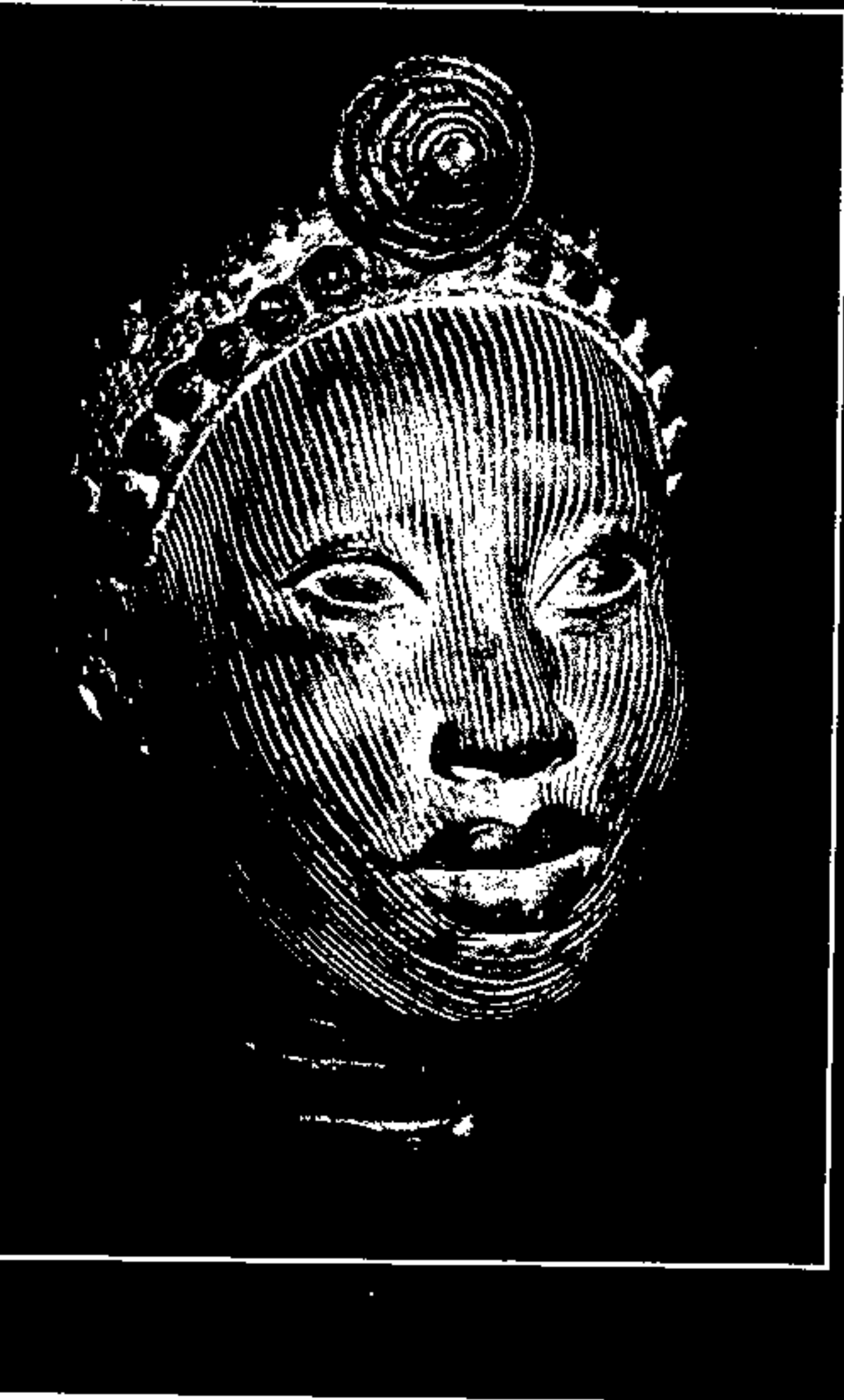
بازنویسی تاریخ، نخست و بیش از همه به معنای به حساب آوردن کشفیات و پیشرفتهای تازه در عرصه دانش‌هاست. این کار همچنین به معنای پذیرش دیگر فرضیه‌های توضیحی، اعاده حیثیت از تمدنها و فرهنگهایی است که در محاق بی‌توجهی افتاده یا به حاشیه رانده شده‌اند، و پذیرش تاریخی است که از ابعاد بسیار برخوردار بوده و در جهات بسیار حرکت می‌کند، اما همیشه برای تجربه انسان واقعی است. این رویکرد جدید، این تغییر تأکید و توجه، تاریخ‌های یونسکو را همچون همیشه موضوع روز ساخته است.

با وجود این، رسالت یونسکو همچنین کمک به بازسازی تاریخی است که هم ابزار درک متقابل و هم مجموعه دانش‌هاست. براساس کتابهایی که تا به حال نوشته شده یا در حال تهیه‌اند، تحلیلهای تاریخی جدید (منطقه‌ای یا میان منطقه‌ای) چیزی فراتر از کشف رموز تمدنها با استفاده از روشهای سنتی‌اند و خطاها و هم‌سوییها و روندهایی را فاش می‌سازند که ویژگی همگانی دارند. بنابراین بازنویسی تاریخ به تغییرات گسترده‌ای در روش و تأکید نیاز دارد.

گريستف وانجی ■

رئیس بخش مطالعات تاریخی عمومی منطقه‌ای یونسکو

در مقاله بعد پروفیسور ژان دویس یکی از معماران تاریخ عمومی افریقای یونسکو کار پایه‌ای برای نسل جدید مورخان افریقا ارائه می‌دهد.



افریقا

نگارش تاریخ واقعی افریقا تازه آغاز شده است.

بالا، چپ، سربرنجی اونی، پیشوای مذهبی که در ایل ایفه (نیجریه) به دست آمده، (سده ۱۱ و ۱۲).
 علایم روی آن سوراخهایی برای تعبیه تزیینات است.
 بالا، وسط، مجسمه سفالی به شکل انسان، دریانگونی در منطقه باماگو (مالی) به دست آمده است.
 تاریخ ساخت آن هنوز مشخص نیست.
 بالا، راست، سرمفرغی اونی پیشوای مذهبی مربوط به هنر ایفه (اواسط سده ۱۳).



تصویری واقعی

نوشته ژان دويس

۱۹ آن را دگرگونه جلوه داده - تاریخی است که اقوام و رومیان بومی بازگو می‌کنند، اندیشه‌ای ساده‌دلانه است. بازنمایی و بازنویسی تاریخ آفریقا به این روش گامی است به پس. حساسیت زیاد آفریقا ممکن است موجب شود بازسازی تاریخ این قاره امروزه به همان کندی پیش رود که نفرت از استعمار در گذشته موجب می‌شد. سمیناری که در سال ۱۹۸۶ به ابتکار آمادو (احمد) مختار ابو دبیرکل یونسکو در آن زمان، در نیس برگزار شد، نشان داد که برای نگارش تاریخ در پایان سده ۲۰ باید به دو ضرورت هم راستا توجه داشت.

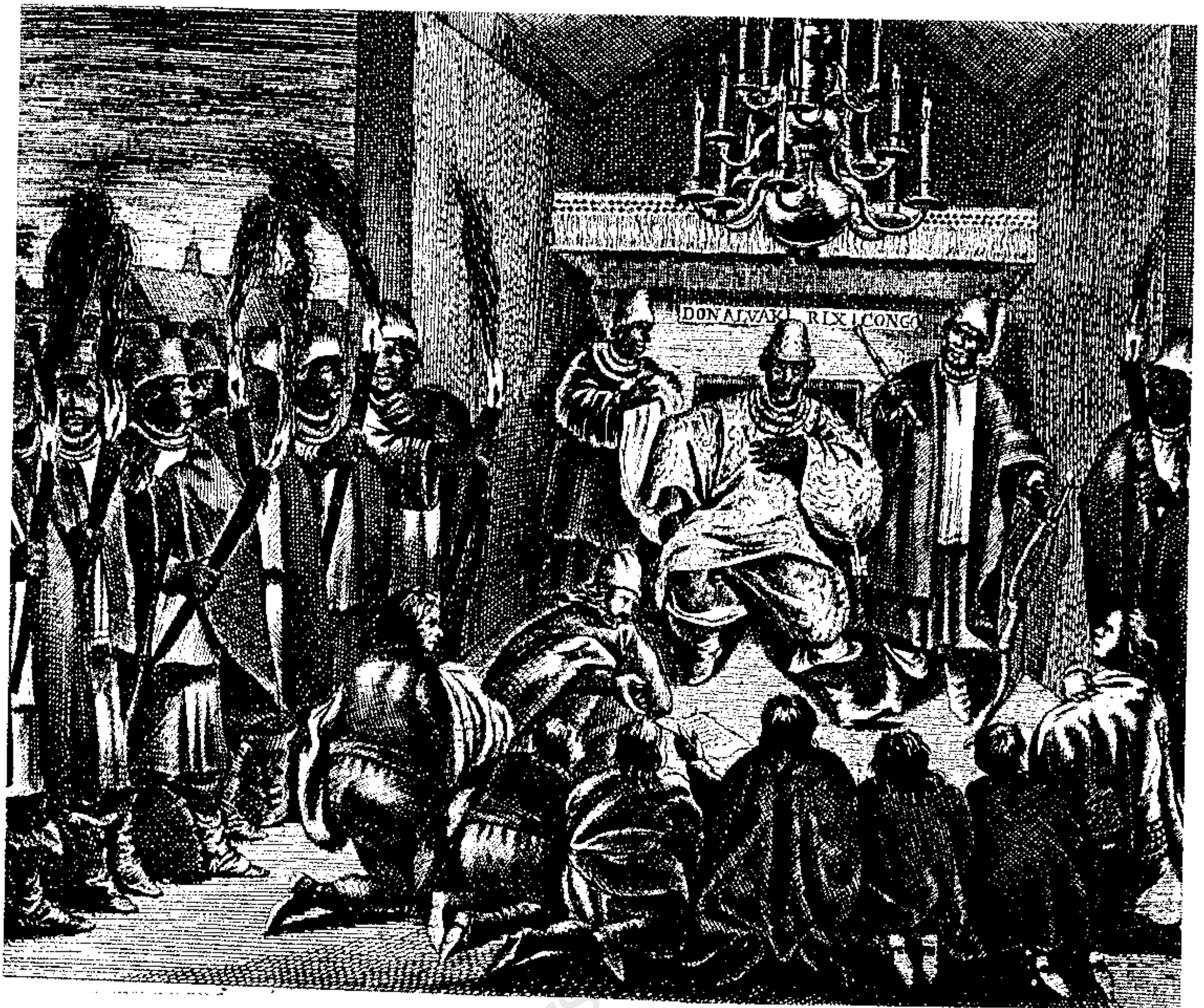
ضرورت اول، وقایع‌نگاری است. زیرا تاریخ، بدون تاروپود استوار، تبدیل به یک بحث گنگ انسان‌شناسانه می‌شود. وقایع تاریخ را نمی‌سازند ولی بدون مشخص کردن دقیق آنها در زمان، تفسیرهای تاریخی به طور خطرناکی به برداشت شخصی محدود می‌شود.

ضرورت دوم، کار با روش تطبیقی است. مطالعات دقیق بسیاری، در محدوده مقالات محلی باقی مانده‌اند. حال آنکه هر کس دست‌اندرکار بازسازی تاریخ آفریقا در هزاره‌های گذشته تا سالهای ۱۷۰۰ باشد می‌داند بررسی تطبیقی و مقایسه با دیگر نقاط جهان تا چه حد سودمند است. این روش

تاریخ آفریقا به هیچ وجه در چارچوب فکری مورخان غربی جای نمی‌گرفت. این مورخان خیلی زود این امر را پذیرفتند و بررسی فرهنگ قومی قبیله‌ای آفریقا را به جامعه‌شناسان واگذار کردند. آنها تنها به برگرفتن چند ویژگی چشمگیر بسنده کردند و آنها را مشخصه‌های مشترک سراسر قاره و سراسر تاریخ فراموش شده آفریقا برشمردند. به این ترتیب مفهوم «پادشاه - پیشوا» یا آن نظام فرمانروایی که بی‌گمان برای مردم دیگر نقاط جهان ناشناخته بود، نماد تمامی تاریخ آفریقا شد.

آفریقا نیز، خود به تمایز کامل با دیگر نقاط جهان تمایل نشان داده است. در سالهای اخیر سه نمونه بارز این امر، از میان صدها نمونه شناخته شده یا در دست بررسی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. نوییها^۱ که در گذشته‌ای نه چندان دور خود را کاملاً و قطعاً مسیحی می‌خواندند، از سده پانزدهم بر تبار عرب خود پافشاری دارند. هائوسا^۲ (Haowssas) نیز همانند بسیاری اقوام آفریقا و اقیانوس هند خود را عرب تبار می‌دانند و طوارق^۳ خود را به پادشاهی عثمانی منسوب می‌کنند.

بنابر این باید همواره توجه داشت این تصور که تاریخ واقعی آفریقا - که مطالعات منفی‌بافانه مورخان اروپایی سده



سفر در برابر شاه کنگو، تصویری
از کتاب «توصیف آفریقا»
(۱۶۸۶)، اثر اولفر دایر یزشک و
جغرافیدان هلندی.

پایین، چپ، برش مقطعی یک کشتی
حامل برده. برده‌ها زیر عرشه بر روی
هم انباشته شده‌اند. تصویر از یک
مقاله فرانسوی در مورد فنون دریایی،
مربوط به اواسط سده ۱۹.

شباهتها و نیز تفاوت‌های کوچک و بزرگ را نشان می‌دهد و همواره توجه دارد این دستاوردها را در بازسازی تاریخ جهانی به کار نبرد، به گونه‌ای که این تاریخ، تنها به کنار هم گذاشتن تاریخ ملتها و تازه‌های مختلف محدود نشود.

این بررسی تطبیقی مستلزم آن است که تحقیقات روزافزون و جالبی که هر سال و بویژه توسط محققان افریقایی صورت می‌گیرد به سرعت منتشر شود، اگر چه نظام‌های کنونی اقتصادی امکان انتشار سریع آنها را فراهم نمی‌کنند.

فواید کار مشترک

اکنون در دو زمینه پیشرفت چشمگیری صورت گرفته است: از سویی در مورد نتایج بهره‌کشی از انسان در قاره آفریقا و بویژه در افریقای سیاه، نه تنها در چند سده گذشته، که در طی هزاره‌های گذشته، تحقیقات متعددی شده است. تأثیر این بهره‌کشی بر زندگی مردم - بر اقتصاد و بر استراتژیهای واکنش و حفاظت، که جوامع افریقایی به آن دست یازیده‌اند و تکامل تدریجی آن اکنون به وضوح مشاهده می‌شود - به یک قانون مهم توجه تبدیل شده است.

با در نظر گرفتن این تحقیقات می‌توان با جدیت و قطعیت به مسئله «توقف رشد» قاره‌ای پرداخت که براساس همه شواهد، در سده ۱۴، زمانی که اروپا گرفتار بحرانهای وحشتناک بود، قاره‌ای «در حال توسعه» محسوب می‌شد - «در حال توسعه» به همان مفهوم عام امروزی که بعد فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد.

از دیگر سو، بیرون از قاره آفریقا مطالعاتی آغاز می‌شود که دیر زمانی بیهوده و حتی خطرناک شمرده می‌شد. این تحقیقات در مورد جوامع افریقایی است که به ناچار در

ژان دوپس،

استاد برجسته تاریخ آفریقا در

دانشگاه پاریس (I) و گزارشگر

کمیته بین‌المللی علمی برای انتشار

تاریخ عمومی آفریقای

یونسکو، او مدیر نمایشگاه سیار

بین‌المللی «دره‌های رود نیجر» (۱۹۹۳)

تا ۱۹۹۶ نیز هست.

میراث باستانی

یک تحقیق دقیق باستان‌شناسانه می‌تواند شواهد با ارزش و غیرقابل جایگزینی ارائه دهد، شواهدی که از جمله میراث‌های در معرض خطر محسوب می‌شوند. از چند دهه پیش تاکنون اکتشافات پایایی و بسیار جالب باستان‌شناسی صورت گرفته است. بازسازی همه جانبه گذشته با بهره‌گیری از آثار و بقایای حیوانی و گیاهی، بازمانده‌های غذا، زیارتگاهها،

بیستم، به ما آموخت که زمان و فضا یک چیز وحدت‌اند. در حال حاضر فیزیکدانان در تلاش‌اند که اثبات کنند چهار نیروی اساسی طبیعت در واقع یک نیروی یکتا هستند.

از هم‌نوایی عالم به مفهوم و معنای عمیقی از زیبایی می‌رسیم: نه به آن علت که عالم حاوی اشایی با شکوه حیرت‌آور است، بلکه به این جهت که ساده هم هست. پدیده‌های گوناگون و متنوعی چون انبساط عالم، حرکت سیارات یا شکل برف‌دانه را جملگی می‌توان به کمک کنش چهار نیروی اساسی و به وسیله آن تک‌نیرو، توضیح داد. من متقاعد شده‌ام که زیبایی و حقیقت توأم‌اند، و حس زیباشناسی می‌تواند شهود را تغذیه و تحقیقات و پژوهش را هدایت کند. فیزیکدانان بزرگ، همچون اینشتین و دیراک، در نظریه‌های خود شم قوی زیباشناختی داشتند.

اگر عملکردهای فوق‌العاده دقیق عالم ناشی از یک رشته رویدادهای تصادفی نباشد، در این صورت باید فرض کرد که اصل آفریننده‌ای وجود داشته که عالم را در همان آغاز به نظم درآورده است. به قول ولتر: «جهان هستی مرا مبهوت می‌کند، و من نمی‌توانم بپذیرم که این ساعت وجود دارد، بدون آنکه ساعت‌سازی وجود داشته باشد.»

■ آیا تحقیقاتی که اختر فیزیکدانان امروزی - با بهره‌گیری از گنجینه‌ای فوق‌العاده از منابع - انجام می‌دهند، سرانجام به پژوهشی متافیزیکی راه خواهد برد؟

- این امر بی‌گمان پاسخگوی آرزویی دیرینه است؛ آرزوی نخستین آدمیانی که دیدگان خود را به آسمان دوختند. من و همکارانم نوادگان آن آدمها هستیم، با منابعی بیشتر و ابزار و تجهیزاتی پیچیده‌تر. اما هنوز هم همان پرسش باقی است، که درخصوص منشأ خودمان و ریشه‌های حیات، سؤالمان را مطرح می‌کنیم. با فراهم آمدن این امکان که خودمان را در تاریخ طولانی تکوین کیهانی قرار دهیم، اخترشناسی کمکمان می‌کند تا از حجاب سنگین کالبدمان بیرون آییم و به فراسوی زندگی کوتاهمان بال بکشاییم. ■

مطرح می‌کند، متوسل می‌شود. در این عالمهای موازی، انواع ترکیبهای ماده و قوانین فیزیکی امکانپذیرند. اکثر این ترکیبها عقیم و سترون خواهند بود، اما، برحسب تصادف، عالم ما ترکیبی برنده است و ما جایزه بزرگ آن به‌شمار می‌آییم. در این فرضیه، ما حاصل یک نوبت بالا انداختن شگون‌دار و موفقیت‌آمیز تاس هستیم.

همچنین، از دیدگاه مکانیک کوانتومی وجود یک علت اولی ضروری نیست. در دنیای میکروسکوپی (عالم صغیر) ذرات بنیادی، حتی روابط علت و معلولی وجود ندارد. در هر لحظه، ذرات اسرارآمیز و شبح‌گون می‌توانند به‌طور ناگهانی و به‌نحو نامنتظره‌ای از یک فضای خالی مملو از انرژی به‌وجود آیند. پیش‌بینی اینکه این ذرات در کجا و چه موقع ظاهر خواهند شد، محال است. به‌نظر برخی فیزیکدانان، آنچه در مورد یک ذره بنیادی صادق است، برای آغاز تمامی عالم نیز صدق می‌کند. در ۴۳-۱۰ ثانیه بعد از مه‌بانگ، عالم - به وسعت ۳۳-۱۰ سانتیمتر - ۱۰ میلیون میلیارد بار از یک اتم کوچکتر بود. این عدم قطعیت کوانتومی است که پیدایش خودبه‌خود زمان، فضا، و آنگاه عالم را از تهی (هیچ) میسر می‌کند.

علم نمی‌تواند بین این مفهوم تصادف از یکسو و ضرورت که اصل انسان‌مداری بیان می‌کند، از سوی دیگر، تمیز قائل شود. اگر نظر مرا بخواهید به‌عنوان یک اهل ایمان فرضیه دوم را اختیار می‌کنم: فرض وجود تعدادی نامتناهی عالمهای موازی غیرقابل مشاهده و از این‌رو غیر قابل تأیید تجربی، با سادگی و صرفه‌جویی قوانین طبیعت در تضاد است. آنچه که در هنگام مطالعه عالم در خور توجه می‌یابم، وحدت و هم‌نوایی درونی آن است؛ همین امر، در این گوشه کوچکمان در زمین، به ما امکان می‌دهد قوانینی فیزیکی را به کار گیریم که بتوانند پدیده‌هایی را توضیح دهند که میلیاردها سال نوری دورتر از ما رخ می‌دهند و خواص اجرامی آسمانی را کشف کنیم که چندان از ما دورند که نورشان حتی پیش از درست شدن اتمهای بدن ما گسیل شده است.

همین وحدت را می‌توان در خود فیزیک یافت؛ در قلمروی که پیوندهایی بین پدیده‌هایی کشف می‌کنیم که، قبلاً، هیچ چیز مشترکی نداشته‌اند. جیمز کلرک ماکسول در قرن نوزدهم بین الکتریسته و مغناطیس وحدت برقرار کرد. آلبرت اینشتین در قرن

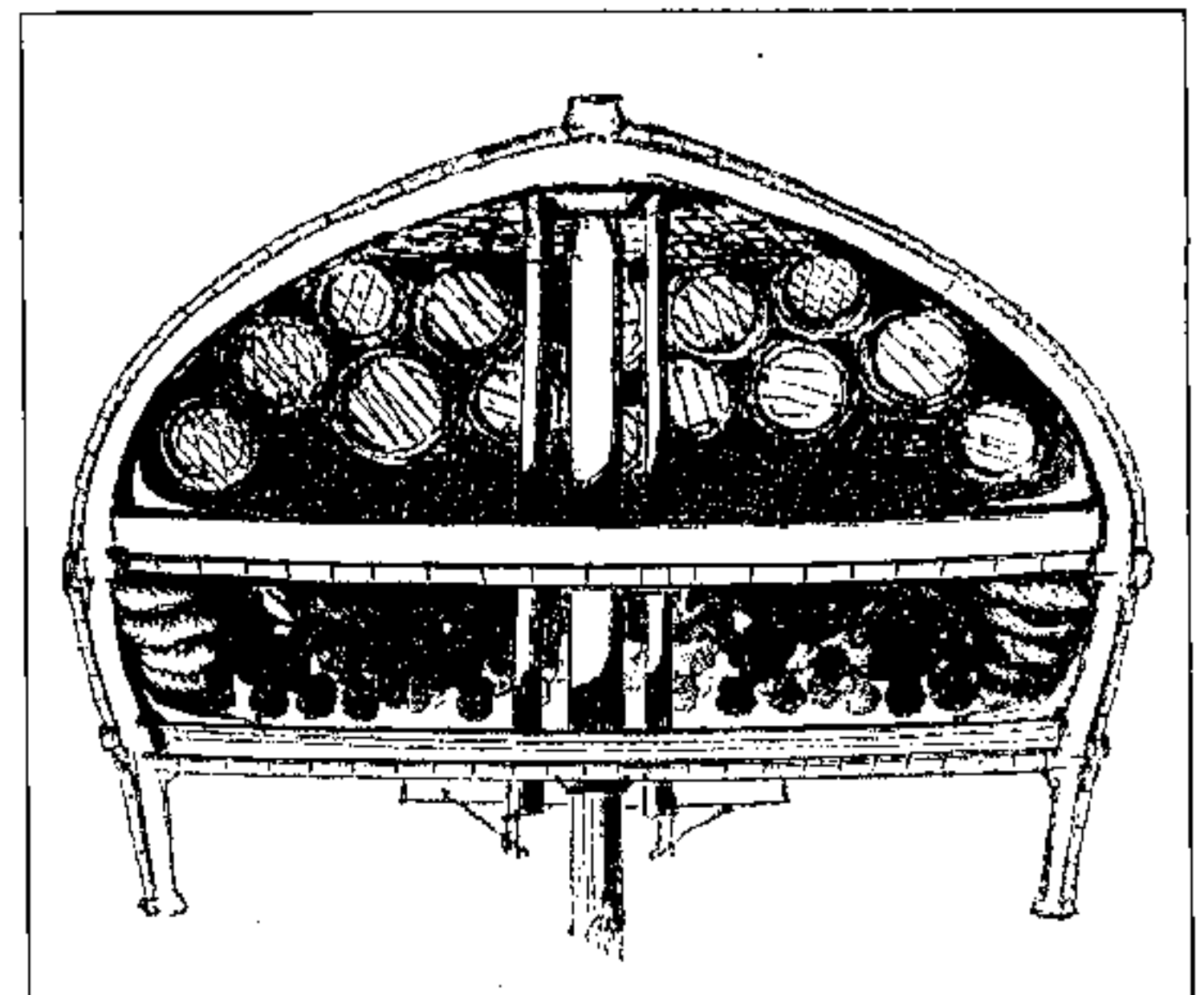
دهکدها و شهرها، نشانه‌های تغییرات آب و هوا و وسایل سفالی، بر اطلاعات ما در مورد تاریخ افریقا بسیار افزوده است.

تحقیقات در مورد مس و آهن نمونه مهم دیگری است. در گذشته‌ای نه‌چندان دور در این امر تردیدی وجود نداشت که در افریقا، در جنوب مدار رأس‌السرطان، هرگز مس تولید نشده و روشهای گدازش و ساختن آلیاژ از مس ناشناخته بود. امروز برعکس، به راحتی می‌توان نقشه نقاطی را یافت که طی سه هزاره گذشته در آنها به ذوب فلز می‌پرداختند، یا نقشه نقاطی که در آنها ابزارهای فلزی با آلیاژهای ظریف ساخته می‌شد. در گذشته‌ای نه‌چندان دور میان باستان‌شناسان بحث پرشوری درگیر بود و گمان می‌رفت آهن از شمال شرقی افریقا وارد قاره شده است. گروهی این راه ورود را قفقاز و گروهی مصر می‌پنداشتند. امروزه، شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که در ۷ یا ۸ کشور منطقه میان دو مدار رأس‌السرطان و رأس‌الجدی، و بویژه در پیرامون خط استوا، از ابتدای هزاره اول پیش از میلاد به ساختن ابزار آهنی آغاز کرده‌اند. خوشبختانه کار از مرحله مباحث ذهنی و «شبه‌روحانی» گذر کرده و به مطالعه موشکافانه آزمایشگاهی رسیده است.

و بالاخره، همکاری بیشتر و مؤثرتر میان رشته‌های گوناگون امری ضروری است. مطالعات باید در زمینه‌های گوناگون تاریخ، علوم زیست‌محیطی، زمین‌شناسی، جغرافیا، سنگواره‌شناسی انسانی و حیوانی، علم تغذیه، زبان‌شناسی، پزشکی، دیرین‌شناسی گیاهی و بسیاری علوم دیگر صورت گیرد. همچنین نباید نقش غیرقابل جایگزینی آزمایشگاههای علمی را در تحقیق در مورد گذشته افریقا فراموش کرد.

«بازنویسی» تاریخ افریقا مستلزم تلاش گسترده و بین‌المللی طی چندین نسل است و پیش از همه، فراخوان دولتها و محققین افریقایی لازم است. من به سهم خود، تنها افسوس می‌خورم که فرصت چندانی پیش‌رو ندارم که شاهد پیشرفت این بازنویسی تاریخ باشم. ■

1. L. Kropocek, *Histoire générale de l'Afrique*, vol. IV, ch. 16, pp. 433-460.
2. W. K. R. Hallam, «The Bayajida Legend in Hausa folklore», *Journal of African History*, 1966, pp. 47-60
3. Djibo. M. Hamani, 1989, *Le sultanat touareg de l'Ayar*, 1989, Etudes nigériennes n° 55, 521 pages.
4. *Etre historien aujourd'hui*, 1988 (sous la direction de R. Raymond) UNESCO-Crès, 350 pages.
5. *Grand Atlas de l'archéologie*, 1992, carte de Jean Chavaillon, Ed. Encyclopædia Universalis, Paris, p. 309.



یونسکو و پیشگیری از بلایای طبیعی

کنفرانس یوکوهاما



این مقاله یکی از

مقالاتی است که در آنها

مدیرکل یونسکو اندیشه‌هایی را

دربارهٔ مباحث روز تشریح می‌کند.

آماده‌سازی مردم برای مقابله با آنها و اقدامات فوری، راههای بسیاری وجود دارد. باید این روشها را به‌جوامعی که در معرض این مصائب قرار دارند، مقامات ذیربط، آموزش‌دهندگان و برنامه‌ریزان، بهتر بشناسانیم.

یونسکو که یکی از اعضای کمیته دائمی IDNDR است، سالهاست که به‌ارزیابی و کاهش مصائب ناشی از سوانح طبیعی می‌پردازد. این سازمان ترویج سیاستهای پیشگیری را، بویژه با تأکید بر افزایش آمادگی و آگاهی عمومی، بر عهده دارد.

در کنفرانس یوکوهاما، یونسکو با کمک سازمان جهانی هواشناسی یک کمیتهٔ فنی برای بررسی سیستمهای هشدار دهنده برپا خواهد کرد. به‌علاوه، جلساتی تحت‌عنوان جلسات پوستر ترتیب خواهد داد. افراد و سازمانها می‌توانند نتایج آخرین تحقیقات علمی و فنی و روش استفاده از تکنیکهای آزمایش شده را در این جلسات ارائه کنند. موضوع پوسترها سیستمهای اعلام خطر، آموزش و پرورش، بهداشت، علوم زمین، مهندسی، معماری، وضع مقررات و استفادهٔ بهینه از زمین است.

یونسکو برای آگاهی عموم دو جزوهٔ زیر را نیز منتشر کرده است: مقابله با بلایای طبیعی و کاهش بلایای طبیعی. کتاب مصوری نیز برای کودکان تحت‌عنوان هشدار درمورد تسونامی چاپ شده است.

برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید با تلفن ۶۴۶۲۲۲۳ - ۶۴۶۲۲۰۹ داخلی ۲۸۰ یا با آدرس: تهران ۱۳۱۵۸ خیابان انقلاب، تقاطع فلسطین، ساختمان شهید اسلامی، شمارهٔ ۱۱۸۸، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، صندوق پستی ۴۴۹۸-۱۱۳۶۵ تماس بگیرید.

در دو دههٔ اخیر فجایع طبیعی نظیر زمین‌لرزه، توفان دریایی، امواج تسونامی، ریزش کوه، انفجارهای آتشفشانی، حریق جنگلها، هجوم انواع ملخ، خشکسالی و بیابان‌زایی نزدیک به سه میلیون نفر را به‌کام مرگ کشانده، به‌یک میلیارد انسان صدمه زده، و زیانهای مالی هنگفتی به‌بار آورده است که تنها در سال ۱۹۹۰ رقم آن به ۴۷ میلیارد دلار رسید.

از آنجا که کشورهای رو به‌رشد برای اعلام خطر و پیشگیری از این بلایا امکانات محدودی در اختیار دارند، بیشترین لطمات اجتماعی و اقتصادی بر پیکر این کشورها وارد می‌آید. با این حال، همهٔ کشورها در برابر بلایای طبیعی آسیب‌پذیرند و امروزه این آسیب‌پذیری به‌واسطهٔ رشد جمعیت، شهرنشینی، دخالت در محیط‌زیست طبیعی، و احداث بناهایی با شالودهٔ ناکافی و زیر سطح استاندارد دوچندان شده است.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در روز بیست و دوم دسامبر ۱۹۸۹، سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۹۰ را دههٔ جهانی کاهش بلایای طبیعی (IDNDR) اعلام کرد. هدف دهه آن است که از طریق اقدامات هماهنگ بین‌المللی به‌کاهش تلفات جانی و خسارات مالی و لطمات اجتماعی ناشی از بلایای طبیعی بویژه در کشورهای روبه‌رشد کمک کند.

چهار سال پس از اعلام دهه، امسال از ۲۳ تا ۲۷ ماه مه کنفرانس جهانی پیشگیری و کاهش بلایای طبیعی در یوکوهامای ژاپن برگزار می‌شود. اهداف کنفرانس عبارت‌از: بررسی دستیافته‌های دهه تا کنون، تدوین برنامهٔ عمل برای آینده، تسهیل مبادلهٔ اطلاعات در زمینهٔ خط‌مشیها و برنامه‌ها، و بالا بردن آگاهی درمورد سیاستهای کاهش بلایای طبیعی.

برای پیشگیری از مصیبتهای طبیعی،



فعالیت‌های یونسکو

یک قرار داد جدی

سیاستگذاران باید شامل حال همه کسانی شود که ناامنی شرایط زندگی‌شان به بی‌ثباتی بین‌المللی دامن می‌زند — یعنی مهاجران، پناهندگان، آوارگان و گروه‌های اقلیت.

و بالاخره مبارزه جهانی اراده مشترک و تلاش مشترک همه گروه‌ها را در سطح ملی و بین‌المللی طلب می‌کند. در سطح ملی باید قوه ابتکار و شهامت خود را برای ایجاد هماهنگی در سیاست‌های اشتغال، تحصیل، بهداشت، علوم، تکنولوژی، برنامه‌ریزی منطقه‌ای، جمعیت و وحدت اجتماعی به کار گیریم. باید بخش خصوصی، اتحادیه‌های تجاری، سازمان‌های غیردولتی و خلاصه تمام اقشار جامعه در اجرای موفقیت‌آمیز این سیاست‌ها با مقامات مسئول همکاری کنند. لازم است مسائلی از قبیل نقش انکارناپذیر زنان در توسعه اجتماعی، آموزش‌های توجیهی و بازآموزی حرفه‌ای، تحصیلات و کسب مهارت‌های جدید برای مشاغلی که با محیط‌زیست در ارتباط‌اند، در کل جامعه مطرح و بررسی شود. توسعه اجتماعی واقعی مستلزم مشارکت «فعال» و «دموکراتیک» همه اعضای جامعه است. در سطح بین‌المللی، دگرگونی در وضعیت اقتصادی و حوزه همکاری اقتصادی در صورتی که در سمت‌گیری جدید مبادلات تجاری و ساختارهای مالی انعکاس یابد، سهم قابل ملاحظه‌ای در شکل‌گیری «قرارداد» اجتماعی خواهد داشت. این تغییر جهت مدتی است در درون نظام سازمان ملل متحد شروع شده و در حال شکل‌گیری است، ولی لازم است فعالیت‌ها با انسجام بیشتری انجام شود تا بُعد انسانی و اجتماعی توسعه جایگاه حقیقی خود را بیابد. بودجه‌های فوق‌العاده‌ای که برای این بُعد منظور شده باید به‌طور حساب شده در راه زدودن نظامیگری و جایگزین کردن تدریجی آن با اولویتهای جدید در حوزه‌های بکر سیاستگذاری و تقویت جامعه مدنی صرف شود.

کار ساده‌ای نیست. ولی خطاست اگر فکر کنیم که هنوز هم از طریق رویکرد فرسوده و کج‌بینانه توسعه اقتصادی، به توسعه اجتماعی می‌توانیم رسید.

ما در عصر تناقضات زندگی می‌کنیم، عصری که عدم تعادلش بسیار غریب است؛ در پایان جنگ سرد امید و یأس پهلوی به پهلوی هم رشد کردند؛ امید به ساختن دنیایی آرام، سعادت‌مند و برخوردار از عدالت، همبستگی و آزادی، و یأس مردم بی‌چیز و محروم، که به تدریج فقیرتر، محروم‌تر و منزوی‌تر می‌شوند.

بر سر این دوراهی، ما ناگزیریم درباره روند توسعه جوامع خود یکبار دیگر به‌طور اساسی تجدیدنظر کنیم. در واقع این تنها امید ماست. ما به تجربه دریافته‌ایم که قهرمان اصلی و هدف غایی توسعه، خود انسان است.

در سطح جهانی، توافقهایی در زمینه سه موضوع عمده حاصل شده است: یکپارچگی اجتماعی، مبارزه با فقر و اشتغال سازنده. یونسکو به توسعه اجتماعی به منزله توسعه خدمات اجتماعی نمی‌نگرد، بلکه به عکس، آن را یک روند جهانی می‌داند که هدف متعالی آن همانا پیشرفت بشر است. ماهیت به هم وابسته پدیده‌ها و گرایشهای دخیل در این روند از سویی، و هر چه جهانی‌تر شدن اقتصاد از سوی دیگر به وضوح نشان می‌دهد که مشکلات کنونی ما در هم تنیده‌اند، و بنابراین جوامع انسانی به نوعی همبستگی فعال در قالب یک «قرارداد اجتماعی بین‌المللی» نیاز دارند.

سهیم شدن در این نوع همبستگی نوعی اجبار، و به زعم من الزام اخلاقی است: سهیم شدن در وسایل، علم، کار، فراغت. این گونه همبستگی مستلزم انتخابهای مشترک نیز هست، و من در اینجا به مهم‌ترین این انتخابها اشاره می‌کنم. توسعه اجتماعی — به مفهوم وسیع‌تر آن که مورد نظر من است — قبل از هر چیز یک مبارزه جهانی است از طریق توسعه منابع انسانی و اشتغال سازنده، علیه همه انواع محرومیت که در رأس آنها فقر قرار دارد. مبارزه جهانی بدان معناست که کشورهای پیشرفته، با تشخیص ماهیت مشکلات خود و یافتن پیوند میان آنها و مشکلات دیگر کشورها، باید شیوه تفکر و برخوردشان با یکپارچگی اجتماعی، رشد، مصرف و اشتغال را تغییر دهند.

مبارزه جهانی بدین معنا نیز هست: راهبردهای

توماس مان هنگام یک سخنرانی رادیویی در سال ۱۹۲۸. یک سال بعد جایزه ادبی نوبل نصیب او می‌شود.



توماس مان خیانت جمع‌گرایانه

ضد خویش و بر ضد دیگران انجام می‌دهند، اسباب شگفتی نمی‌شود.»

ما با همه این مسائل کاملاً آشنا هستیم: تحریف والاترین و بهترین ارزشها در وجود جوانان، فشار توصیف‌ناپذیر بیرونی و نیز جنایتها. گوته در جای دیگری می‌نویسد: «گستاخی باور نکردنی که جوانان شیفته آن‌اند در عرض چند سال در عظیم‌ترین دیوانگیا جلوه گر خواهد شد.» گویی این سخنان که در حکم پیشگویی راستین رویدادهای کنونی هستند، همین امروز بیان شده‌اند. گوته باز هم می‌نویسد: «جوانان دیگر پروای شنیدن ندارند. تردیدی نیست که برای گوش دادن باید از فرهنگی خاص برخوردار بود.» فرهنگ! این واژه مایه ریشخند تمامی یک نسل شده است. این پوزخندها نثار واژه محبوب بورژوازی لیبرال می‌شود، تو گویی فرهنگ در واقع برای بورژوازی لیبرال واژه دیگری است، گویی معنایش در نقطه مقابل وحشیگری و تهیدستی انسانی و نیز نقطه مقابل تن‌پروری — این تن‌آسایی چیزی که حتی هنگامی که حالتی رزمنده به‌خود می‌گیرد نیز همچنان تن‌آسایی باقی می‌ماند — نیست و در یک کلام تو گویی فرهنگ در مقام صورت و آرزوی حقیقت و زندگی مسئولانه و تلاش بی‌وقفه، گوهر نظم اخلاقی نبوده است!

نسل واقعیت‌گریز

راستی را امروزه چه کسی نگران است؟ فرزندان دنیای نو مدعی‌اند که زندگی برای آنان چنان دشوار است که هیچگاه برای ما نبوده است، چرا که مخاطره و تیره‌بختی و تردید نصیب آنان شده است حال آنکه ما در پناه امنیت اقتصادی قرن بورژوایی بالیده‌ایم. اما آنان به وضعیت مادی، اهمیتی گزافه می‌بخشند. وانگهی مگر ما، فرزندان روزگار سپری شده، نباید در ایام سالخوردگی نیز هنوز به‌تغییر اوضاعی که ما را از سیری بورژوایی به‌بینوایی قهرمانانه کشانده‌اند، خو بگیریم؟ مسئله اساسی آن است که جوانان دیگر از فرهنگ «به‌معنای والا و ژرف کلام، از مبارزه درونی، از مسئولیت فردی و تلاش شخصی هیچ چیز نمی‌دانند و در مقابل،

گوته در ژرفنای وجود خویش هرگز لطف و مهربانی سرشت خود را از دست نداد و به‌هنگام سالخوردگی به‌ما می‌گوید که جوانی را از صمیم قلب دوست می‌داشته و در جوانی نیز به خویشتن بیش از ایام سالخوردگی علاقه‌مند بوده است.

اما این گفته در میان دیگر گفته‌هایی جای دارد که بی‌تابی او را در برابر نسل جدید و بی‌اعتمادیش را به آنان پنهان نمی‌کنند. گوته در ۱۸۱۲ می‌نویسد: «هنگامی که می‌بینیم مردم و بویژه جوانان نه‌تنها به لذتها و شهواتشان میدان می‌دهند، بلکه جنونهای جدید زمانه، تمامی والاترین و بهترین ارزشهای موجود آنان را چنان دگرگون و مسخ می‌کنند که هر آنچه باید مایه خوشبختیشان باشد، زندگیشان را بر باد می‌دهد — بگذریم از فشارهای توصیف‌ناپذیر بیرونی — آنگاه جنایتهایی که انسانها سرسختانه بر

در سال ۱۹۳۵ توماس مان (۱۸۷۵-۱۹۵۵) در نشست که مؤسسه بین‌المللی همکاری فکری در باره «پرورش انسان مدرن» در شهر نیس برگزار کرده بود، شرکت جست و سخنرانی مفصلی ایراد کرد که بخش اول آن در این شماره و بخشهای دوم و سوم آن در دو شماره آینده چاپ می‌شود. این نویسنده آلمانی که دو سال پیش از آن آلمان هیتلری را ترک کرده بود، در این سخنرانی دلبستگی خود را به «تمدن اروپایی» بیان می‌کند و از فرهنگ که در معرض تهدید ایدئولوژی نازی قرار گرفته به دفاع برمی‌خیزد. در این سخنرانی خوانندگان اندیشه‌هایی را باز می‌یابند که شباهت چشمگیری با بعضی از پدیده‌های امروزی دارند.

خشنودی خویش را در زندگی جمعی می‌یابند. زندگی جمعی، در مقایسه با زندگی فردی، عرصه‌ای آسان است و چه آسانی دلچسبی دارد! نسل جمع‌گرا شیفته و جویای تعطیلات بی‌پایان است که او را از خویشتن خود رها می‌سازد. این نسل خواهان و دوستدار نشئه (حال) است و با بررسی این واژه که بیان‌کننده مفاهیم والا و مقدسی است که بی‌تردید برای برانگیختن شور زندگی و ارتقای دینی آن ضرورت دارند، بی‌درنگ درمی‌یابیم که جمع‌گرایی رایج امروزی، فقط یک نمونه از آن تحریف توده‌ای است که مفاهیم عظیم و ارجمند اروپایی هنگامی که برای مصرف توده‌ها عرضه می‌شوند، بدان گرفتار می‌آیند.

هولدرلین در هیریون می‌نویسد: «یگانه نشدن جز با تمامی زندگی. با طنین این واژگان، فضیلت زره از تن به در می‌آورد، روح آدمی قدرت از کف می‌نهد؛ از حلقه زندگان، مرگ ناپدید می‌گردد و فناپذیری و جوانی همیشگی شورآفرین و زینت‌بخش گیتی می‌شود.» رویداد شوق‌انگیزی که این سخنان از آن خبر می‌دهند، در نشئه جمع‌گرایانه، در شادی خودپرستانه و لذت‌جویانه محض، که در آن از معنای واقعی خبری نیست، به‌پستی و خواری کشیده می‌شود، نشئه‌ای که جوانان از رژه رفتن در صفوف فشرده با آهنگ سرودهای احساس می‌کنند که آمیزه‌ای از ترانه‌های عامیانه زاغه‌نشینهاست و مقاله‌های روزنامه‌ها.

تمدن فقرزده

این جوانان مایل‌اند در دل توده عاری از هرگونه مسئولیت شخصی محو شوند و چندان توجهی به مسیر راهپیمایی ندارند. وقتی از آنان می‌پرسند که از این کار چه لذتی می‌برند، بی‌هیچ شتابی به نتیجه‌گیریهای مشخص و برنامه‌ریزیهای معین می‌پردازند. نشئه جمع‌گرایانه‌ای که آنان را از خود و دغدغه‌هایشان رها می‌سازد، هدف خاص آنان است. مفاهیم به‌هم پیوسته‌ای مانند «دولت»، «سوسیالیسم»، «عظمت میهن» کمابیش بهانه‌اند و جنبه فرعی دارند و به بیان آشکار، اضافی هستند. مسئله بر سر رسیدن به نشئه، خلاصی یافتن از خویشتن، از الزام به اندیشیدن است یعنی در حقیقت رهایی یافتن از هر اخلاق و هر عقلی و نیز بالطبع، رهایی یافتن از ترس، از این تشویشی که مردمان را وامی‌دارد تا در صفوف گسترده، به هم پیوندند، مایه دلگرمی یکدیگر شوند و به صدای بلند آواز سر دهند. همین جنبه از مسئله است که بیش از هر چیز

دیگر می‌تواند همدلی و همدردی ما را برانگیزد. این حس شادکامی که مردمان در گریز از خویشتن و در رهایی از هرگونه مسئولیت شخصی می‌یابند، به جنگ باز می‌گردد و هنگامی که از انسان مدرن، از انسان امروز سخن می‌گوییم تردیدی نیست که مقصود ما، انسان اروپایی پس از جنگ است، انسانی که جنگیده یا در دنیای آفریده جنگ زاده شده است. تمایل ما بر آن است که وضعیت کنونی دنیا را از دیدگاه اقتصادی و فکری و اخلاقی، نتیجه جنگ بدانیم. اما چه‌بسا در این راه اندکی زیاده‌روی می‌کنیم. انبوه ویرانیهای بی‌شمار مادی و معنوی که جنگ در پی داشته تردیدناپذیر است، اما دنیای ما را جنگ نیافریده است! جنگ فقط آنچه را وجود داشته، روشن، حاد و پررنگ کرده است. فقر باورنکردنی تمدن و انحطاط اخلاقی که در صورت مقایسه با قرن نوزدهم به طور قطع متوجه آن خواهیم شد، نتیجه جنگ نیستند — البته جنگ به آنها بسیار یاری رسانده است — بلکه این حرکت انحطاطی پیشتر آغاز شده بود. این پدیده‌ای دیرینه است که در وهله اول زاده عروج و قدرت‌گیری انسان برخاسته از میان توده‌هاست و فیلسوف و نویسنده معاصر اسپانیایی خوسه اورتگا ای‌گاست همین امر را در کتاب شورش توده‌ها (۱۹۲۹) به روشنی نشان داده است.

مایه تأسف است که تمامی سرگشتگی و آشفتگی دوران ما، حاصل گشاده دستی و نیک‌خواهی بی‌پایان قرن نوزدهم است، قرنی بسیار پر بازده که موهبت‌های علمی و اجتماعی آن، سه برابر شدن جمعیت اروپا را ممکن ساخت. مایه تأسف است که این بحران — که ما را به بازگشت به توحش تهدید می‌کند — از گشاده دستی کوتاه‌نظرانه این قرن سرچشمه می‌گیرد. اورتگا به روشنی نشان می‌دهد که چگونه توده‌های جدید به تمدنی هجوم می‌برند که از آن همانند پدیده‌ای طبیعی بهره گرفته‌اند، بی‌آنکه ساز و کارهای بسیار پیچیده‌اش را بشناسند و به نقش حیاتی آنها کوچکترین ارزشی بدهند.

به عنوان نمونه‌ای از برخوردهای توده‌ها به اوضاعی که زندگی خود را از آن دارند، می‌توان یادآوری کرد که آنان دموکراسی لیبرالی را لگدمال کردند، یا به عبارت دقیق‌تر آن را برای نابودیش به کار گرفتند. بسیار محتمل است که به رغم تمام عشق کودکانه‌ای که ذهن ابتدایی توده‌ها به تکنیک دارد، آنان انحطاط تکنیک را نیز موجب شوند، زیرا از این نکته غافل‌اند که تکنیک چیزی نیست جز کاربرد عملی پژوهشی آزاد و بی‌غرض، در راه عشق

به دانش و نیز بدان سبب که آرمان‌گرایی و همه چیزهای پیوسته به آن، از جمله آزادی و حقیقت را تحقیر می‌کنند.

سقوط و انحطاط فکری

جای آن دارد که درباره «ابتدایی‌گری» (ساده‌اندیشی) سخن بگوییم. اورتگا می‌نویسد: «نوع معمولی انسان مدرن، ذهنیتی بسیار سالمتر و قویتر اما بسیار ساده‌تر از انسان معمولی قرن پیش دارد». در واقع اگر نمایشنامه‌ای مانند مرغابی وحشی اثر هنریک ایبسن (۱۸۸۴) را برای تماشاگران کنونی (به فرض اینکه چنین واژه‌ای که هنوز تا حد زیادی، مفهوم نخبه‌گرایی را القا می‌کند، برای اشاره به توده‌های مدرن، مناسب باشد) نشان دهیم درمی‌یابیم که این اثر پس از گذشت سی و پنج سال به تمامی درک ناپذیر شده است. بینندگان آن را به چشم نوعی نمایش کم‌دی می‌بینند و بیجا و بیموقع زیر خنده می‌زنند. در قرن نوزدهم جامعه‌ای وجود داشته که می‌توانسته است طنز اروپایی، معنای دوگانه، تلخی آرمان‌گرایانه و باریک‌بینی اخلاقی اثری از این دست را دریابد. این توانایی دیگر از دست رفته است و امکان مسلم «محو» و کاهش ناگهانی سطح فکر به حضيض حالت ابتدایی، نه فقط تا حد بی‌اعتنایی به نکات ظریف، بلکه تا مرز نفرت شدید از آنها — تمام این مجموعه پدیده‌هایی که قرن نوزدهم آنها را به سبب باور به پیوستگی و استمرار، امکان‌پذیر نمی‌دانست، از آن رو هولناک‌تر است که چشم‌اندازهای بسیار گسترده‌تری را می‌گشاید و نشان می‌دهد که در مجموع، دستاوردها ممکن است از دست بروند و به فراموشی سپرده شوند و خود تمدن نیز به هیچ وجه اطمینانی به گریز از این سرنوشت ندارد. ■

(ادامه دارد)





شهری بیمانند

نوشته آندره شاربونو،

ایوون دلوژ و مارک لافرانس

شهر تاریخی کبک که گهواره تمدن فرانسه در قاره آمریکا محسوب می‌شود، یکی از مکانهای میراث جهانی یونسکو است

خلیج سن لارنس تا خلیج مکزیک و از اقیانوس اطلس تا کوههای راکی گسترده بود، تبدیل شد. کبک که بر یک تپه شیب‌دار با دو فلات — یکی مرتفع و دیگری پست — واقع شده بود، ویژگیهای خاص خود را بسیار زود به دست آورد. در قسمت بالای شهر، قلعه، قصر فرماندار، ساختمانهای اداری و مذهبی و بناهای مسکونی متعددی قرار داشت. قسمت پایین شهر منطقه تجاری بود که بندر آن تا نیمه قرن نوزدهم، آخرین نقطه‌ای بود که کشتیهای اقیانوس پیما می‌توانستند از آن عبور کنند. کبک در قرون هفدهم و هجدهم مرکز صدور خز

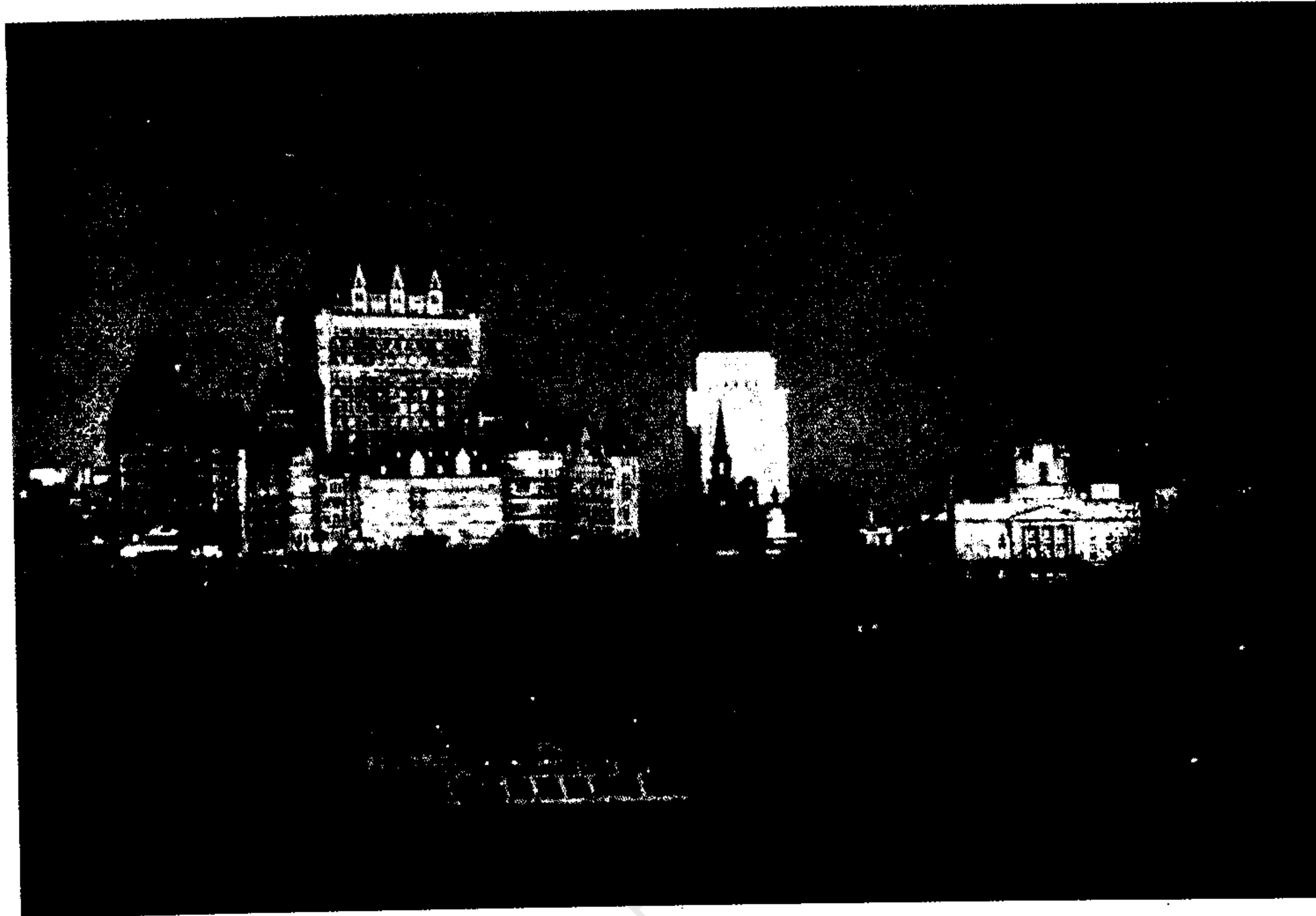
هنگامی که ساموئل دو شامپلن در سال ۱۶۰۸، اولین خانه خود را که به عنوان انبار، منزل و دژ مورد استفاده قرار می‌گرفت، بر ساحل شمالی رود سن لارنس در جایی بنا نهاد که امروز پل‌س رویال (Place Royal) نام دارد، رؤیاهای بزرگی برای کبک در سر می‌پروراند — رؤیاهایی مانند اینکه این شهر به بندر اصلی، مرکز سیاسی و مذهبی و پایگاه عمده مستعمره جدید مبدل خواهد شد. آینده درستی نظریات وی را تأیید کرد. در یک دوره یک قرن و نیمه، کبک به پایتخت امپراطوری پهن‌اور فرانسه در قاره آمریکا — که غولی با پاهای گلی بود — و از



خانه‌های قدیمی پایین شهر، یادآور فضای نرماندی و بریتانی است که خاستگاه اولین ساکنان کبک بود.

و در قرن نوزدهم محل صادرات الوار بود و در همین قرن نوزدهم است که به سومین بندر بزرگ آمریکای شمالی و نقطه اصلی ورود مهاجران مبدل شد. به علاوه، شهر و نهادهای آموزشی‌اش به عنوان مرکز اداری و فکری مستعمره جدید یعنی نیوفرانس مورد استفاده قرار می‌گرفت و در یک قلمرو گسترده اسقف‌نشین که مناطق وسیعی از آمریکای شمالی، از اقیانوس اطلس تا لویزیانا را در بر می‌گرفت، حوزه نفوذ پاپ محسوب می‌شد. جهانگردان و مبلغان مذهبی که در جستجوی سرزمین‌ها و انسانهای جدید بودند، از این شهر رهسپار سفر می‌شدند. این نقطه مقصد ساکنین فرانسوی‌الاصل منطقه بود که یادبودهایی از سرزمین مادری خویش را در آن می‌یافتند. کلیسای جامعی که در اواسط قرن هجدهم ساخته شد و بخشهای صومعه اورسولین و سمیناری مربوط به قرن هفدهم، همگی بقایایی از مجموعه ساختمانهای مذهبی — شامل نهادهای سر اسقفی و نهادهای دیگر — هستند که زمانی در قسمت بالای شهر واقع شده بودند.

به رغم تغییرات مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، کبک موفق شد میراث فرهنگی خود را که نه تنها بر نهادها و معماریش که حتی بر جغرافیایش نیز استوار است حفظ کند. با وجود اینکه ساختارهای عظیم معماری دچار تغییرات عمده‌ای شده‌اند، طرح شهر اساساً به همان صورت باقی مانده است و با طرحی شطرنجی، که در اواسط قرن هجدهم توسط مهندس شوسگرو دولری بدان اضافه شد، مانند یک تار عنکبوت گسترده است. هر خانه عادی در کبک سبک معماری متمایزی بود که



قصر فرونتنیاک مشرف بر رود سن لارنس

نام این قصر از لقب لویی دویواد، کنت پالوئو و فرونتنیاک گرفته شده است. لویی دویواد تا اواخر قرن هفدهم حکمرانی نیو فرانس را به عهده داشت.

انگلستان در امریکای شمالی اتفاق افتاده بود، دو بار به محاصره در آمد.

پس از معاهده پاریس (۱۷۶۳) که به موجب آن نیو فرانس به مستعمره انگلستان مبدل شد، کبک همچنان از اهمیت استراتژیک زیادی برخوردار بود، هر چند موقعیتش در اثر جنگ استقلال امریکا علیه

رقابت و همچشمی بین ملل اروپایی گردید. در کشمکش بین نیروها و فنون نظامی قاره کهن، کبک جایزه‌ای بود که نصیب برنده شد. یک رشته دیوار دفاعی بنا گردید که شکل و طرح آن نمایانگر طرحهای مهندس بزرگ نظامی فرانسه ووبان (Vauban) است. بناهای نظامی متعددی از این دوره باقی مانده‌اند، بویژه دیوارهای دور شهر قدیمی که پس از سال ۱۷۴۵ توسط شوسگرو دولری ساخته شد. کبک طی جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) که به دلیل رقابت بین فرانسه و

از یک طرح فرانسوی اقتباس شده بود. بسیاری از این خانه‌ها در بمباران سال ۱۷۵۹ از بین رفت و بعد از استیلای انگلستان بر آن، به وسیله صنعتگرانی که از شیوه‌های سنتی استفاده می‌کردند، از نو ساخته شد. دودکشهای بزرگ، دیوارهای آتش‌شکن و سقفهای بلند از ویژگیهای خاص این معماری‌اند.

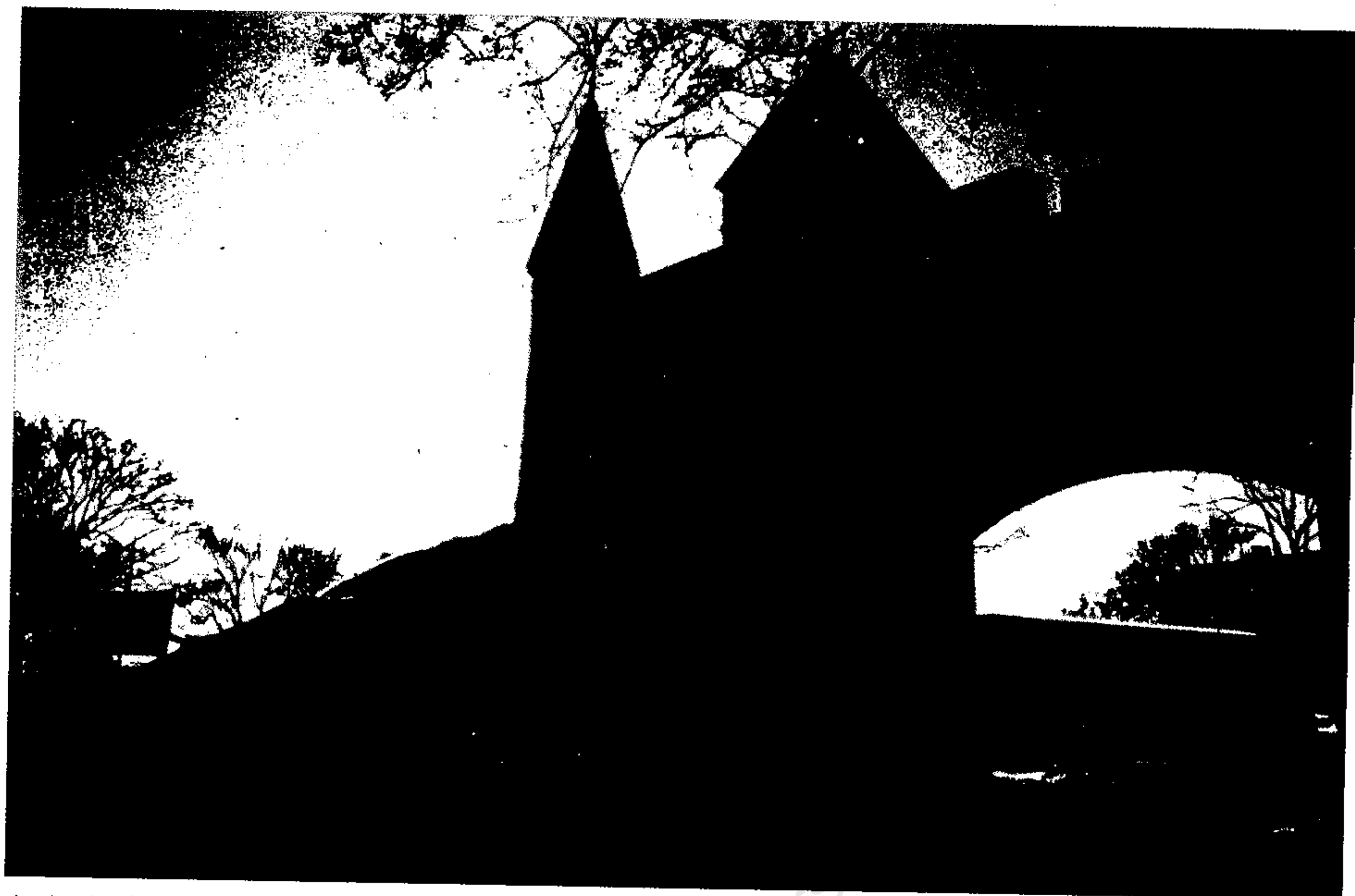
شهر مستحکم

قسمت بالای شهر، برای شهری که عنوان مرکز ارتباط با سرزمین مادری و نیز بندر ورود کالاهای ضروری از فرانسه اهمیتی استراتژیک داشت، موقعیتهای تاکتیکی متعددی فراهم می‌کرد. در واقع سیستم دفاعی کبک، پیشرفتهای فنون ایجاد استحکامات در اروپا را از قرن هفدهم تا نوزدهم منعکس می‌کرد. بخشهای متعددی از این سیستم دفاعی باقی مانده که یادآور گذشته نظامی پر بار شهری است که حداقل پنج محاصره را پشت سر گذاشته است.

اولین خانه چوبی شامپلن، قلعه‌ای قرون وسطایی را در ذهن مجسم می‌کند که مجهز به سکوهایی برای توپ بود. اما در اواخر قرن هفدهم و در نیمه اول قرن هجدهم، این مستعمره گرفتار

نمایی از کبک (کنده کاری فرانسوی مربوط به قرن نوزدهم).





دروازه سن لویی که در قرن نوزدهم به شیوه گوتیک نو بازسازی شد، یکی از گذرگاههای میان دیوار شهر بود که استحکامات نظامی داشت.

بریتانیا تغییر کرد. سربازان امریکایی در سال ۱۷۷۵ سعی کردند شهر را تصرف کنند. تقویت استحکامات دفاعی کبک توسط بریتانیا را هنوز هم می توان مشاهده کرد. ساختن دژی در رأس یک نقطه استراتژیک، واکنش سنتی ارتشی اشغالگر در سرزمینی تازه تصرف شده است و بریتانیاییها از این قاعده مستثنی نبودند. پس از اینکه طرحهای زیادی ارائه شد و بین سالهای ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۲ برخی کارهای ساختمانی انجام گردید، سرانجام بین سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰، «دژ»، که هنوز بر فراز کبک دایموند قرار دارد، طبق طرحهای سرهنگ الیاس دارنفورد، بنا شد.

اجزای باقیمانده این سیستم دفاعی یکی از خصوصیات بارز چشم انداز شهری کبک است. این اجزا را عموماً منبع فرهنگی مهمی می دانند که خصوصیت ویژه کبک را در میان شهرهای امریکای شمالی بدان اعطا می کند.

پایان یک دوره

دوران کبک به عنوان یک دژ نظامی نزدیک به اواسط قرن نوزدهم پایان یافت. عزیمت پادگان

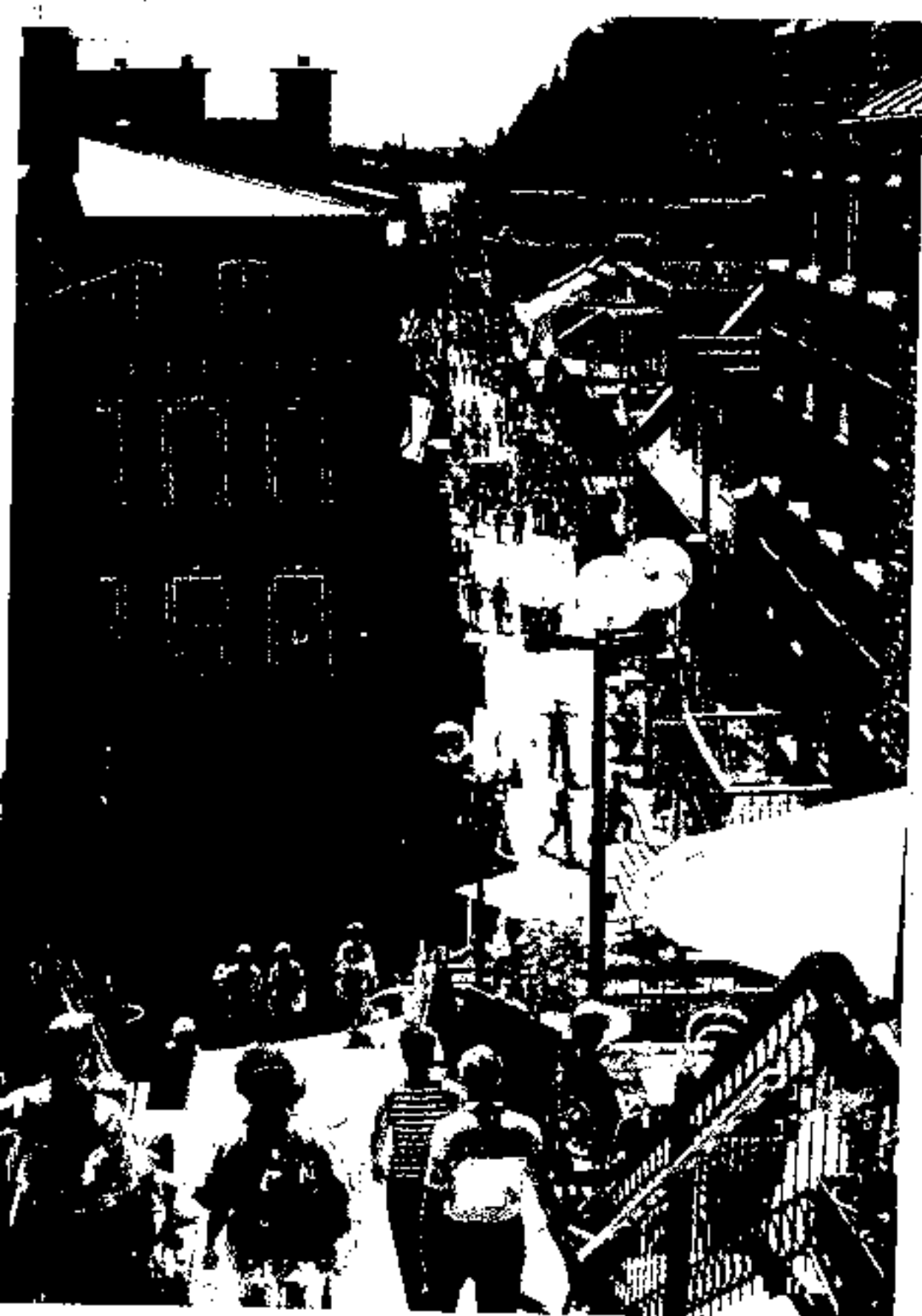
بریتانیا از این شهر در سال ۱۸۷۱، فرصتی ایجاد کرد تا دژ تخلیه و دروازه های قدیمی نظامی منهدم شود. این تاریخ شروع تغییراتی را نشان می داد که سرانجام به تبدیل دژ به یک بنای تاریخی منجر شده و بین نیروهای خواهان پیشرفت و طرفداران حفاظت مبارزه شدیدی در گرفت. این مبارزه در حالی روی داد که کبک دوران انحطاط خویش را طی می کرد. بندر بزرگ، صنعت کشتی سازی و تجارت الوار تضعیف شد و زمانی که پس از ایجاد کنفدراسیون کانادا، اتاوا پایتخت شد، شهر کبک موقعیت خود را دست داد. اما به رغم این مشکلات، طرحهای ساختمان سازی عمده مانند ساختمانهای پارلمان (۱۸۸۶) سیتی هال (۱۸۹۵) و قصر فرونتیناک (۱۸۹۴) سیمای شهر را بهبود بخشید و به آن افقی تازه داد.

جنبش حفاظتی، که به وسیله دولت ژنرال دوفرین در سال ۱۸۷۴ برای حفاظت از حصارهای قدیمی آغاز شد، شکل کنونی کبک را تعیین کرد. ساخت ایوان معروف دوفرین که بر پرتگاهی مشرف است و گشودن نقطه های ورودی جدیدی به شهر، کبک را از یک شهر برج و بارو دار به یک مکان تاریخی ملی مبدل ساخت.

این جنبش حفاظتی در طول قرن بیستم شدت بیشتری یافت. استحکامات در سال ۱۹۷۵ به عنوان بنایی با اهمیت تاریخی ملی شناخته شد. تقریباً در

همین زمان دولت کبک مرمت تعدادی از خانه ها و ساختمانهایی را که در پلس رویال در قسمت پایین شهر — یعنی قلب تجاری و مسکونی سابق کبک — واقع شده بودند، بر عهده گرفت. در دسامبر ۱۹۸۵ به پیشنهاد شورای بین المللی بناها و مکانهای تاریخی (ICOMOS)، ناحیه تاریخی کبک به لیست میراث جهانی یونسکو اضافه شد. ■

خیابان نوتردام در قسمت پایین شهر، یکی از قدیمی ترین خیابانها در امریکای شمالی است.



حیات زبان نانایی

البته همان‌طور که ولادیمیر بلیکوف در مقاله‌اش به نام «مرگ زبانهای سیری» (شماره ۷۲ اسفند ۷۲، دنیای کلمات) خاطر نشان کرده است، بقای زبانهای اقوام مختلف در سیری، جای تردید بسیار دارد. با این وصف می‌خواهم به موردی اشاره کنم که تا اندازه‌ای امیدبخش است. طی اقامت کوتاهی که در ماه اوت ۱۹۹۳ در دهکده‌ای نانایی به نام آتشان، واقع در ساحل رودخانه آمور داشتم، متوجه شدم که به لطف نظام آموزشی مناسب دهکده، زبان آنها به خوبی محفوظ مانده است. در مدرسه دهکده که از سال ۱۹۸۳ مدرسه ملی نامیده شده است - آموزش همه دروس و از جمله درس هنر کاربردی که به توسعه برخی فعالیتهای سنتی مانند گلدوزی کمک می‌کند، به زبان نانایی صورت می‌گیرد. اما مشکل جوانان نانایی بعداً پدید می‌آید؛ یعنی هنگامی که آنها به منظور ادامه تحصیلات در سطوح متوسطه و عالی به اجبار راهی شهر می‌شوند، برای سازگاری و هماهنگی با جامعه جدید با مشکلاتی روبرو می‌گردند که ناشی از شرایط مادی و اختلاف فرهنگی است. این اقوام کوچک (این عبارت شامل هیچ‌گونه قضاوت ارزشی نیست) ناخواسته در راه هماهنگ شدن با توده زبانی و فرهنگی روس ذوب می‌شوند و این روند، هویت آنان را در خطر نابودی قرار می‌دهد. از ولادیمیر بلیکوف برای زحماتش متشکرم.

بریژیت ژولیا - ریپول
پرینیان (فرانسه)

صحرای عربستان چه شد؟

من عاشق بیابان هستم و شماره ۷۲ را که درباره بیابان بود با علاقه بسیار خواندم.

اما از اینکه به صحرای عربستان که نابترین و شاید بزرگترین صحرای جهان است هیچ اشاره‌ای نکرده بودید بسیار متعجب شدم. این صحرا مدتهاست که تخیل اروپاییها را به خود مشغول داشته است و جای مقاله‌ای مفصل درباره آن خالی بود.

مأرب، پایتخت قوم صبا در بطن این صحرا بنا شد و چنانکه در قرآن آمده است، دو باغ «در راست و چپ» سد خاکی بزرگ آن شکوفا گشت. گنبد عربستان از راه صحرا برای فروش حمل می‌شد و از تجارت آن دو شهر پترا و

پالمیرا رونق گرفتند. در همین صحرا بود که لژیونهای رومی در سال ۲۴ قبل از میلاد شکست فاحشی خوردند. در صحرای عمان قناتهای مشهور افلاج را می‌یابیم که به لطف آنها آب کشاورزی در این منطقه تأمین می‌شود.

صحرای عربستان همچنین بارها مورد اکتشاف قرار گرفته است. اشخاص نامداری چون لیدی بلانت، لویی آرنو، برترام، فیلیپ، ویلفرد تسایگر، امین ریحانی و بسیاری دیگر به قلب این صحرا زدند. صحرا زمانی نیز مهد فرهنگ و تمدن بدویها بود. در مقاله مونی براه، حتی به فیلم لورنس عربستان اشاره نشده است. چقدر حیف شد!

ژوزف شلو
آنتونی (فرانسه)

آیا حقوق بشر جهانی است؟

به عقیده ما غربیها حقوق بشر در سراسر جهان یکسان است. به باور ما، جهانی بودن این حقوق همچون سایر ارزشهایی که برایمان گرامی هستند، امری بدیهی است. ولی جهانی دانستن این حقوق از جنبه فلسفی یا منطقی فاقد اهمیت است. مهم آن است که جهانی بودن حقوق بشر برای همه مردم جهان امری ملموس باشد. متأسفانه این نکته اخیر بسی جای تردید دارد.

ما بر اصول «بیانیه جهانی حقوق بشر» که در سال ۱۹۴۸ تصویب شد متکی هستیم. اما در آن زمان کمتر از شصت کشور در سازمان ملل عضویت داشتند و تقریباً همه ۴۰۰ کشور و هشت کشوری که این بیانیه را پذیرفتند «غربی» بودند. از شروع استعمارزدایی چیزی نمی‌گذشت و اصطلاح جهان سوم تازه بر سر زبانها افتاده بود.

سازمان ملل متحد در حال حاضر حدود ۲۰۰ عضو دارد. آیا کشورهایی که بعداً به عضویت این سازمان درآمده‌اند بر «بیانیه حقوق بشر» نیز صحه گذارده‌اند؟ چگونه؟ طی کدام مراسم؟ آیا حداقل اعلامیه‌ای در این باره صادر کرده‌اند که از نظر اخلاقی برای آنان تعهد آور باشد؟ خیر، چنین نیست.

بله، این کشورها ظاهراً مقید شده‌اند! اما چگونه قیدی؟ قیدی منحصرأ اخلاقی، زیرا سازمان ملل نمی‌تواند علیه کشورهایی که تعهدات خود را زیر پا می‌نهند هیچ‌گونه مجازات قانونی اعمال کند. ژان ژاک روسو می‌گفت: «بدون شمشیر، قراردادهای کلماتی بی‌ارزشند».

اطلاعیه

«کارگاه - سمینار» تکنولوژی مناسب برای کشورهای منطقه

دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران در نظر دارد با همکاری سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران و سازمان تربیتی - علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) یک کارگاه - سمینار ۳ روزه در زمینه تکنولوژی مناسب برای کشورهای منطقه جنوب و مرکز آسیا برگزار نماید که در آن تعدادی از صاحب نظران کشورهای منطقه (حداقل ۱۰ نفر) و جمهوری اسلامی ایران (حداقل ۸ نفر) سخنرانی و بحث گروهی خواهند داشت.

علاقتمندان به شرکت در این «کارگاه - سمینار» می‌توانند به نشانی تهران، خیابان انقلاب، خیابان فرصت، شماره ۷۱، سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران، پژوهشکده مطالعات و تحقیقات تکنولوژی مراجعه و یا با تلفنهای ۵۱-۸۸۲۸۰، ۸۸۳۸۳۲۷ (داخلی ۳۰۸، آقای نوروزیان) و یا فاکس ۸۸۳۸۳۴۰ تماس حاصل نمایند.

زمان: ۲۵ لغایت ۲۷ آذر ۱۳۷۴
مکان: سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران، مجتمع عصر انقلاب
موضوع: تکنولوژی مناسب برای کشورهای منطقه

توضیح: باتوجه به محدودیت تعداد افراد مورد پذیرش، الویت با کسانی خواهد بود که قبلاً ثبت نام نمایند.
دبیرخانه سمینار

بفهمیم و آنها را از خود نرانیم. به عبارت دیگر فضیلتی بزرگ را که ظاهراً به فراموشی سپرده‌ایم و همان تحمل آرای دیگران است از خود نشان دهیم.

باب زیگور
کارشناس سابق برنامه توسعه سازمان ملل
کالیان (فرانسه)

بله، همه چیز تنها در گرو حسن نیت دولتهاست.

چگونه می‌توان از جهانی بودن «حقوق بشر» سخن راند در حالی که مثلاً چند سال قبل کشورهای اسلامی یک «بیانیه اسلامی حقوق بشر» را به طور کاملاً رسمی اعلام کرده‌اند. اگر ما باید این بیانیه را معتبر بشماریم، پس چرا کاتولیکها، پروتستانها، یهودیها و پیروان سایر مذاهب نیز بیانیه‌های «حقوق بشر» خود را اعلام نکنند؟

قطب مسلمانان نیستند که جهانی بودن «حقوق بشر» را رد می‌کنند، افریقاییها نیز یک منشور افریقایی حقوق بشر و اقوام انتشار داده‌اند. در این منشور هر پند که منظور از «قوم» کاملاً مشخص نشده، اعلام می‌شود که «قوم» بر فرد مقدم است. در نظام سوسیالیستی به دلیل آنکه حقوق فرد در رابطه وی با دولت معنا می‌یابد، اصل «حق طبیعی» که نزد ما بسیار مهم است کاملاً متفی می‌شود. به این ترتیب هرگونه کنترل فوق ملی در این نظام مردود شمرده می‌شود. این گرایش منفی در برخی کشورها تحت لوای نوعی حاکمیت ملی قدسی مآب ابراز می‌شود.

و بالاخره از حق جدیدی که کشورهای جهان سوم مدعی آن شده‌اند. یعنی حق توسعه سخن بگوییم. رهبران این کشورها می‌گویند برای ما مبارزه با گرسنگی و فقر در اولویت، و «حقوق بشر» به سبک غربی» در مرحله بعد قرار دارد. در حقیقت رعایت «حقوق بشر» هرگز مانع توسعه نشده است و رهبران این کشورها تنها در اندیشه استمرار حکومت خود هستند. اما به حال ما مجبوریم این واقعیت را به حساب آوریم.

باری، بیایید توهم را از خود دور کنیم. «حقوق بشر» بازتاب جامعه ماست و تا جهانی شدن، راه درازی در پیش دارد. این موضوع ممکن است ما را متأسف سازد. اما نمی‌توان واقعیت را انکار کرد. اکنون بر عهده ماست که با بررسی نتایج، برای توسعه حقیقی «حقوق بشر» در سراسر جهان راهی بیابیم. مسلماً سخن از تحمیل حقوق بشر نیست؛ چنین اقدامی خود نفی ارزشهایی است که از آن دفاع می‌کنیم. پس هنر قانع کردن را بیاموزیم. امروزه روابط بین ملتها بسیار توسعه یافته است؛ ما باید بتوانیم از این تحول بهره ببریم.

عجالتاً ما باید «پذیرش دیگران» را بیاموزیم، بکوشیم اندیشه‌هایشان را

مسئولین محترم مجله پیام یونسکو

سلامی خدمتتان عرض می‌کنم به زیبایی بلورهای الماس‌گون باران؛ به زیبایی شقایقهای سرخ پهن‌دشت ایران؛ به مسئولین بسیار محترم کمیسیون ملی یونسکو در ایران.

بیش از یکسال نیست که با پیام آشنا شده‌ام و طی این یکسال هر چه توانسته‌ام از شماره‌های قبلی را جمع‌آوری کرده‌ام؛ چه مجله مهجور و تنهایی دارید؛ مجله‌پروری که در این شهر کمتر کسی است که نامش را شنیده باشد؛ من به محض اینکه از مشکلات ناشی از امتحانات نهایی و کنکور رها شدم به سراغ گنجینه مجله‌هایم رفتم. من اکثر مجله‌هایی را که منتشر می‌شوند خریداری و مطالعه می‌کنم اما در این میان تنها مجله‌ای که من را با تمام دنیا مرتبط می‌کند پیام است. در شهر من جز در یک نمایندگی دیگر هیچ‌جا پیام را ندیده‌ام (در کیوسکها و مجله فروشیهای معتبر)؛ به علت اینکه رشته تحصیلی‌ام ریاضی - فیزیک است شماره‌ای را که در مورد ریاضی بود خریدم و از آن زمان به بعد دوست پیام شدم و شماره‌های دیگر را بسیار جالبتر و بهتر یافتم. وقتان را نگیرم، می‌دانم که می‌دانید یونسکو آنچنان هم به وظایف خود عمل نمی‌کند؛ ولی حداقل در لابه‌لای نوشته‌های پیام مطالبی دیده‌ام که در این دنیای وحشی و صنعتی؛ و در قرن معراج پولاد و آهن، می‌توان گفت خوب که نه‌عالی است. پیام یونسکو فقط برای ما ایرانیان نیست؛ ما هنوز همه چیز را از دست نداده‌ایم ما در اینجا حداقل در کتابها و شعرها و عرفانمان هنوز گریزی به راستی، صداقت، پاکی، نور و روشنی می‌زنیم؛ ولی پیام این گریز را هر چند نه کامل لیک گهگاه به تمامی کشورها می‌زند. پیام نازکتر و لطیف‌تر از برگ گل، آشناتر از رؤیا، پیامی در راه، حامل پیامها برای انسانهای تنها. هوای پیرامون ما سنگین است، دنیا در فضایی منحنی و مسموم، کرخت می‌شود، و شما با پیام‌تان؛ پیام صلح دارید، پیام پاکی و صداقت و صفا و یک بغل گل‌های آبی و آبهای پاک و دشتهای فراخ.

پیامی که هر چند پی به تمامی پیامش نبرم لیک دری به‌رویم می‌گشاید و باغی پر از گل و درخت. و پیش از نگرش آگاهانه و هوشیارانه به این باغ دری دیگر باز می‌شود، و من در جهانی دیگر، گنج و گنگ؛ اسامی می‌بینم که نه همه‌اشان بلکه عده‌ای از آنها، غریبه‌اند، هنرمندان معاصری که نمی‌شناسمشان، که نه‌مانند بتهوون از آنها شنیده‌ام و نه همانند ون‌گوگ از آنها دیده‌ام. دنیایی پر از شگفتی، پر از نور؛ پس چرا اینهمه دیر؟ من در سال ۷۳ هستم، و پیام محبوب من در سال ۷۲، علت چیست؟ آیا حمایت مالی نیست یا همان غربتی است که من در ابتدای این طومار نگاشتم، یا شاید یونسکو مطالبش را برای شما دیر می‌فرستد؟ شما را به‌خدا مگذارید این مجله این‌گونه غریب بماند؛ تبلیغ کنید؛

پوسترهای تبلیغاتی خود را به مدارس تیزهوشان و نمونه و ... بفرستید؛ در رسانه‌های گروهی آگهی دهید؛ من که طاقت ندارم تنهایی پیام را ببینم! شما چگونه طاقت می‌آورید؟

یک خواهش دیگر هم دارم؛ اگر ممکن است یا تلفظ انگلیسی اسامی و شهرهای ناآشنا را در پایین صفحات بیاورید و یا برای آنها حرکت بگذارید تا به‌رازیایی که پیام برایم می‌گشاید ایمان بیشتری بیاورم و باورش کنم و در یادگیری خودم نیز، تردید، شک و اضطراب جای خود را به یقین و اطمینان بدهد. دیگر آنکه هیچ اسم آشنای ایرانی در لابه‌لای سطور این مجله به چشم نمی‌خورد، ما که دانشمند و محقق و نقاش و خطاط و خلاصه بگویم هنرمند کم نداریم؟ اگر هم کم است به‌رحال داریم! پس چرا چنین است؟ شاید هنرمندان ما غافل از یونسکو هستند، در صورتی که پیام یونسکو پلی است برای ارتباط و باروری متقابل فرهنگها؛ صدور و معرفی فرهنگ غنی ما چرا در چنین وضع اسفباری است؛ فیلمهای فیلمسازان ما، موفقیتهای هنری و علمی هنرمندان و دانشمندان ما در میدانهای جهانی هر ساله قابل توجه است، چه رازی است که من غافل از آن می‌سوزم؟

پیام، مثل شمیم یاس، مثل روشنایی برق و صدای رعد، پر از حرفهای تازه، و هربار با آمدن شوق لطیفی در قلبم می‌پیچد. شوق پریدن تا سرزمینهای کاملاً ناشناخته و پنهان وجودم را تسخیر می‌کند؛ تو اسطوره‌ای یا واقعیت؟ همسفر مجله‌تان هستم و آرزوی قلبیم موفقیت روزافزون شما دست‌اندرکاران پیام است.

دوستدار شما و پیام

فیروزه خوشبو

۱۸ ساله اراک

مدیریت محترم مؤسسه پیام یونسکو

با عرض سلام، آرزوی موفقیت برای شما و تمامی کسانی که در امر تهیه و انتشار مجله وزین و ارزشمند پیام و سایر نشریات سازمان، جنابعالی را یاری می‌دهند، دارم. اینجانب سالهاست که مشترک مجله بوده و همواره مشتاقانه در انتظار چاپهای جدید آن هستم و نیز می‌دانم که ترجمه، تهیه و انتشار چنین مجله‌ای مستلزم تلاش فراوان و صرف هزینه بسیار است، با این حال متأسفم که کمبودها اجازه نمی‌دهد که چاپ مجله همچون محتوای ارزشمند آن از کیفیت عالی و چاپ رنگی برخوردار باشد، لذا از جانب خود - و نیز مطمئنم از جانب بسیاری از مشترکین مجله - خواهشمندم نسبت به بالا بردن سطح کیفی چاپ رنگی آن حتی به‌قیمت افزودن بر بهای مجله اقدام کنید.

باتشکر

سعید مرادی

عضو هیئت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه

ماهنامه پیام یونسکو

نشریه‌ای که به ۳۰ زبان و خط بریل

در جهان منتشر می‌شود.

بنابر توافق یونسکو (سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد) با کمیسیون ملی یونسکو در ایران منتشر می‌گردد.

مدیر مسئول: دکتر اکبر زرگر

سرپرست کمیسیون ملی یونسکو در ایران

انتشار مقالات، تفاسیر، آرا و تصاویر این مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب نیست

مدیر: محمد پارسی

ویراستار: هادی غبرائی

فاطمه لوائی (حروفچینی)

محمد قره‌چمنی، عزیزه پنجوبی (تصحیح)

اصغر نوری (تفلیم صفحات، امور چاپ)

آدرس دفتر مجله:

تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی بین چهارراه

فرست و مفتاح، شماره ۳۷۱، کدپستی ۱۵۸۱۷

صندوق پستی ۴۴۹۸-۱۱۳۶۵ تلفن: ۸۸۴۴۴۸۳

هیئت تحریریه (یونسکو)

مدیر: بهجت‌النادی، سردبیر: عادل رفعت

انگلیسی: روی ملکین، مایکل فاینبرگ، فرانسیس: ال

لوک، ندا الخازن، اسپانیایی: میگل لبارکا، آرماسی اورتیس

د اورینا، انتخاب مطالب برای خط بریل در زبانهای انگلیسی،

فرانسی، اسپانیایی و کره‌ای: ماری دومینیک بورژ

واحد هنری: ژرژ سرو، تصاویر: آریان پیل، مطالعه و

پژوهش: فرناندو اینا، مسئول اسناد: ویولت رینگلستاین

آدرس دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue Francois Bonvin, 75015 Paris, France

نام مسئولین نسخه‌هایی که

خارج از پاریس چاپ می‌شود

روسی: الکساندر ملنیکوف (مسکو)، عربی: السعید

محمود الشنیطی (قاہره)، آلمانی: ورنر مرکلی (برن)

ایتالیایی: ماریو گیدوتی (رم)، هلندی: کلود مونریو

(آنتورپ)، تامیل: م. محمد مصطفی (مدرس)، هندی: گنگ

پراشاد ویمال (دهلی)، پرتغالی: بندیکو سیلوا (ریودونیرو)

ترکی: مفرالکازر (استانبول)، اردو: ولی محمد زکی (کراچی)

کاتالان: خوان کاره‌راس ای مارتی (بارسلونا)

مالزیایی: سیدین احمد اسحاق (کوالالامپور)، کره‌ای: بی

تونگ اوک (سول)، سواحلی: لئونارد ج. شیما (دارالام)

هوسا: حبیب‌الحسن (سوکوتو)، بلغاری: دراگو میر پتروف

(صوفیه)، یونانی: سوفی کوستوبولوس (آتن)، سینهالی:

نویل پیادیگاما (کولومبو)، فنلاندی: ماریاتا اوکسانن

(هلستکی)، یاسک: خوستو آگایا (دوناستیا)، تای: دونگکیت

سورینتایپ (بانکوک)، ویتنامی: دو فوونگ (هانوی)

پشتو: غوثی خاوری (کابل)، چینی: شن گون (پکن)

بنگالی: عبدالله ا. م. شرف‌الدین (داکا)، اسلوانی: الکساندرا

کودنهاوز (لیوبلیانا)، اوکراینی: ویکتور استلمخ (کیف)

گالیسی: خاویر سنین فرناندس (سانتیاگو د کومپوستلا)

نقل مقالات و چاپ عکسهایی که استفاده از آنها محفوظ اعلام نشده باشد با ذکر عبارت «نقل از ماهنامه پیام یونسکو» و شماره آن آزاد است. مقالات پذیرفته‌نشده بازگردانده نمی‌شوند. مقالات بیان‌کننده اندیشه نویسندگان هستند و الزاماً منعکس‌کننده نظریات یونسکو و سردبیر مجله نیستند. زیرنویس عکسها و عنوان مقالات توسط هیئت تحریریه تعیین می‌شود. سرزبندی نقشه‌های چاپ شده در مجله نظر رسمی یونسکو و سازمان ملل نیست. پیام یونسکو به‌صورت میکروفیلم و میکروفیش نیز منتشر می‌شود. علاقه‌مندان با آدرسهای زیر مکاتبه کنند:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenoy, 75700 Paris, (2) University Microfilms (Xerox), Ann Arbor, Michigan 48100, U.S.A.

روند تحولات و مسائل آموزش بزرگسالان در جهان

نویسنده: ه. س. بولا

ترجمه: دکتر سیمین دخت جهان پناه

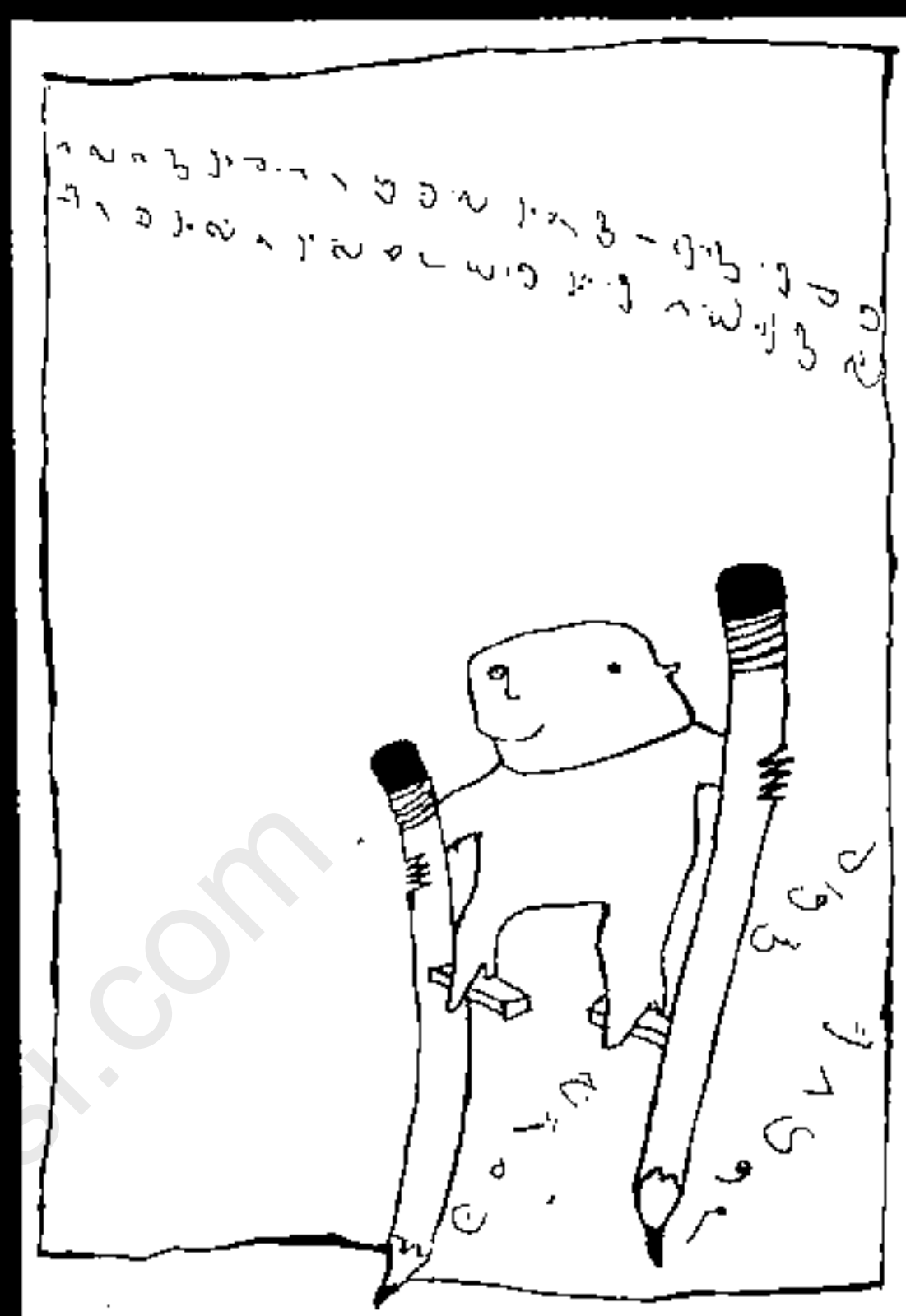
ویراستار: مصطفی اسلامی

۲۴۶ صفحه

قیمت: ۳۹۰۰ ریال



روند تحولات و مسائل آموزش بزرگسالان در جهان



این کتاب

- وضعیت آموزش بزرگسالان را در چهل سال اخیر، یعنی از هنگام تشکیل اولین کنفرانس بین‌المللی آموزش (دانمارک، ۱۹۴۹) تاکنون بررسی می‌کند،
- نشان می‌دهد که چگونه آموزش بزرگسالان در زمره فعالیت‌های اصلی توسعه در دنیا و بویژه در کشورهای جهان سوم درآمده است،
- آموزش بزرگسالان را همچون یک موضوع تحقیقاتی تخصصی تجزیه و تحلیل و اصول نظری و پایه تحقیقاتی آن را آشکار می‌کند،
- خواننده را متقاعد می‌کند که آموزش بزرگسالان یک فعالیت تخصصی است و برای اجرای آن باید نخست دانش و اطلاعات دقیق در دست داشت.

- نویسنده کتاب، بولا، استاد دانشگاه ایندیانا (امریکا)، متخصص برجسته جهانی در آموزش بزرگسالان و مؤلف آثار بسیار در این زمینه است. وی در این بررسی جامع، مسائل آموزش بزرگسالان را در جهان تجزیه و تحلیل می‌کند و برای آینده آن پیشنهادهایی ارائه می‌دهد.
- روی سخن کتاب با سیاستگذاران، دست‌اندرکاران، متخصصان، فلاسفه و پژوهشگران آموزشی است و آنها را با تاریخ آموزش بزرگسالان، این امر بزرگ جهانی، آشنا می‌سازد تا آگاهانه به انجام عمل اجتماعی خود بپردازند. کتاب دیدگاه بین‌المللی دارد و تجربه‌های کشورهای بسیاری از کشورهای اقتصاد برنامه‌ای و کشورهای در حال رشد بررسی می‌کند.

این کتاب علاوه بر مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در کتابفروشیهای معتبر نیز عرضه می‌شود.



بخش و فروش: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران
خیابان طالقانی، بین چهارراه فرصت و شهید مفتاح، پلاک ۳۷۱، صندوق پستی ۴۴۹۸-۱۱۳۶۵، تلفن ۸۸۴۴۴۸۳، ۸۸۴۰۵۴۴

علم و تکنولوژی در کشورهای درحال توسعه

راهبردهایی برای دهه ۱۹۹۰

گروه مؤلفان

ترجمه پریدخت وحیدی و یوسف نراقی

ویراستار: مصطفی اسلامی

ناشر: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران

چاپ اول: ۱۳۷۴

۱۶۰ صفحه

قیمت: ۳۶۰۰ ریال

- کشورهای بسیار فقیر که منابع طبیعی و دورنمای صنعتی محدودی دارند.
- کشورهای بزرگ چین و هند که با مشکلات منطقه‌ای زیادی مواجه‌اند.
- کشورهای صادرکننده منابع طبیعی که صادرات آنها می‌تواند بر دورنمای رشدشان به‌طور مثبت یا منفی تأثیر گذارد.
- کشورهای تازه صنعتی شده که باید موقعیت رقابتی خود را حفظ کنند.
- کشورهای صنعتی شده که بازیگر اصلی در توزیع مجدد و بین‌المللی فعالیتهای اقتصادی‌اند اما با چالشهای بی‌سابقه ناشی از عوامل جدید رشد اقتصادی رو به‌رو هستند.

این کتاب علاوه بر مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در کتابفروشیهای معتبر نیز عرضه می‌شود.

علم

و

تکنولوژی

در کشورهای

درحال توسعه

راهبردهایی برای دهه ۱۹۹۰

مؤلفان:

سوزانا فینکلی ویچ، میخائیل گیبونز، آرنولف گروبلر، یاکین، گوتو کروبر
هلگا نووتش، هنریک رانتر، ژان-ژاک سالومون، جودیت سوتر، وانگ هولی جیانگ

مترجمان: پریدخت وحیدی، یوسف نراقی

علم و تکنولوژی عاملی برای کاهش فقر، نابرابری و بیکاری است هرچند راه حل این مشکلات هرگز فقط علمی و تکنولوژیک نیست و آمیزه پیچیده‌ای از عوامل تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و تکنولوژیک است. کتاب حاضر اهمیت علم و تکنولوژی را مورد توجه قرار می‌دهد و پس از بازنگری زمینه‌های بین‌المللی و ارزیابی تکنولوژیهای جدید، پیشنهادها و توصیه‌هایی را برای رسیدن به مرحله جدید توسعه از طریق علم و تکنولوژی ارائه می‌دهد. در این کتاب کشورهای جهان به ۵ گروه تقسیم شده‌اند:

